

مِثْلُ كَلِمَةِ طَيْبَةٍ كَتَبَتْهُ طَبِيبَاتُ بَيْتِهَا فِي السَّمَاءِ

لَهُ الْحَمْدُ بِرَأْسِ جَمِيعِ كَافِرِي خَطِئَتِهَا + آخِرُ آمَنِي بِرُوحِ تَقْدِيرِ يَدِ يَدِ

أَعْنَى

بِضَلِّ حَمَانِي وَإِنْدَادِ يَزْدَانِي



حضرت خواجہ محمد معصوم قدس سرہ

بائیں فی

باستقام

مخترم لالہ اسرار محمد خاں صاحب

۷۷ سو گڑن دہشت کراچی

قیمت: دفتر اول

۳۵/-

دفتر دوم

۲۵/-

دفتر سوم

۳۰/-

سنہ طباعت

۱۳۹۶ھ  
۱۹۷۶ء

تعدادِ طبع

ایک ہزار

مقامِ طباعت

سول اینڈ ملٹری پریس لمیٹڈ کراچی

ناشر

لالہ اسرار محمد خاں صاحب

مقام اشاعت

۳۷۰۔ گارڈن ویسٹ۔ کراچی

## فہرست مضامین کتاب مستطاب مکتوبات معصومیہ قدردوم

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۳	فہرست مضامین		و ترغیب بحصول نسبت فنا بانصراح ضروریہ
۱۶	خطبہ	۲۹	مکتوب پنجم بہ سلطان وقت در بیان
۲۰	مکتوب اول مولانا محمد صدیق و مولانا حسین بیگ و محمد امین در جواب سونہ ایشان از حقیقت		فناے قلب و فناے نفس و حدیث مولعظا و نصائح
	محمدی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم و حقیقت	۳۱	مکتوب ششم بخواجه محمد رفیع در نصائح
	کعبہ ربانی و بیان افضلیت حقیقت اول بر		نافعہ و ترغیب بعزالت
	ثانی مع تحقیقات اللائقہ مراتب حقایقہا	"	مکتوب ہفتم بخواجه محمد صدیق پشاور
	و التوضیحات المتعلقة بمعرفت شانہما و		در جواب مکتوب دے کہ متضمن ارادت قویہ
	مایا مناسب ذلک		بود بابتشارت خاصہ و تحقیق معنی اصالت
۲۵	مکتوب دوم مولانا حسن علی در جواب	۳۲	مکتوب ہشتم بخفایق و معارف آگاہ مولانا
	سوال او کہ از معنی مجدد الف ثانی نمیدہ بود		محمد حنیف در بیان بعضی از لوازم طریق
	و از علامات و آثار آن		ارشاد با مواعظ و نصائح
۲۶	مکتوب سوم بخواجه محمد صدیق پشاور	۳۳	مکتوب نہم بہ غلام محمد فاروق در بیان
	در جواب عرفیہ او کہ متضمن اذواق و عروجات		واقعہ روشن کہ دیدہ بود و جواب انتفسارے
	جدیدہ بود با بیان علامت و اصول با		کہ از حدیث لا ھو الا بحضور القلب نمودہ
	کمال ات نبوت	۳۴	مکتوب دہم بخواجه محمد حنیف در بیان آنکہ سیر
۲۷	مکتوب چہارم بمیرزا ہادی در جواب		آفاقی کہ عبارت از طہ مقامات عشرہ است
	مکتوب وے کہ مشتمل بر بعضی از احوال بود		در طہ بزرگان مادر سیر نفسی بطریق اجمال

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۲	مکتوب شانزدهم خواجه عبدالرحمن نقشبندی در شکرگذاری آباء کرام ایشان و بیان آنکه با وجود کمال استغنا اشتیاق بهل منسوب است بیان فادایق عارف.	۳۲	قطع می شود و معامله محب از آفاق و انفس بیرون می رود و بیرون انفس آفاق معیت لی چون با محبوب بدست می آرد.
۳۶	مکتوب یازدهم بشیرخان در تحریص به مخالفت نفس اماره و تصحیح عقاید بروفتی آرای صائبه اهل سنت و جماعت ائیان ارکان جمعه اسلام و ترغیب بر سلوک طریقه صوفیه و داجی طریقه علیه نقشبندی.	۳۶	مکتوب یازدهم بشیرخان در تحریص به مخالفت نفس اماره و تصحیح عقاید بروفتی آرای صائبه اهل سنت و جماعت ائیان ارکان جمعه اسلام و ترغیب بر سلوک طریقه صوفیه و داجی طریقه علیه نقشبندی.
۳۹	مکتوب دوازدهم به محمد صلاح کابلی در اشتغال با استغفار و توبه و ترغیب بوظائف طاعات.	۳۹	مکتوب دوازدهم به محمد صلاح کابلی در اشتغال با استغفار و توبه و ترغیب بوظائف طاعات.
۴۰	مکتوب سیزدهم خواجه محمد حنیف در جواب مکتوب او که در تحسین احوال بعضی یاران خود نگاشته بود با بعضی آداب ضروری مشیت و ترغیب بر ضبط اوقات.	۴۰	مکتوب سیزدهم خواجه محمد حنیف در جواب مکتوب او که در تحسین احوال بعضی یاران خود نگاشته بود با بعضی آداب ضروری مشیت و ترغیب بر ضبط اوقات.
۴۱	مکتوب چهاردهم بشیخ عبدالکریم کابلی در جواب کتابی که نوشته بود با ترغیب بر علو همت و انزوا.	۴۱	مکتوب چهاردهم بشیخ عبدالکریم کابلی در جواب کتابی که نوشته بود با ترغیب بر علو همت و انزوا.
۴۲	مکتوب پانزدهم بمولانا محمد حنیف در نصیحت و تحریص بر استعداد آخرت.	۴۲	مکتوب پانزدهم بمولانا محمد حنیف در نصیحت و تحریص بر استعداد آخرت.
۴۳	مکتوب شانزدهم خواجه عبدالرحمن نقشبندی در شکرگذاری آباء کرام ایشان و بیان آنکه با وجود کمال استغنا اشتیاق بهل منسوب است بیان فادایق عارف.	۴۳	مکتوب شانزدهم خواجه عبدالرحمن نقشبندی در شکرگذاری آباء کرام ایشان و بیان آنکه با وجود کمال استغنا اشتیاق بهل منسوب است بیان فادایق عارف.
۴۴	مکتوب هجدهم خواجه محمد حنیف در ترغیب بر دوام اضطراب و توصل حزن.	۴۴	مکتوب هجدهم خواجه محمد حنیف در ترغیب بر دوام اضطراب و توصل حزن.
۴۵	مکتوب نوزدهم بمولانا آغازی سرسندی در جواب استفساری که از سلب نسبت و جرآن نوشته بودند.	۴۵	مکتوب نوزدهم بمولانا آغازی سرسندی در جواب استفساری که از سلب نسبت و جرآن نوشته بودند.
۴۶	مکتوب بیستم بمولانا محمد حنیف در تعمیر اوقات.	۴۶	مکتوب بیستم بمولانا محمد حنیف در تعمیر اوقات.
۴۷	مکتوب بیست و یکم بمولانا محمد حنیف در جواب عریضه ای که متضمن شوق عزلت احوال یاران او بود.	۴۷	مکتوب بیست و یکم بمولانا محمد حنیف در جواب عریضه ای که متضمن شوق عزلت احوال یاران او بود.
۴۸	مکتوب بیست و دویم بمولانا محمد حنیف در دلالت بقاع و تعمیر وقت.	۴۸	مکتوب بیست و دویم بمولانا محمد حنیف در دلالت بقاع و تعمیر وقت.
۴۹	مکتوب بیست و سوم بمولانا ابوالفضل اکثمیری در تحقیق مقام اخلاص تحریص بر عدم حضور	۴۹	مکتوب بیست و سوم بمولانا ابوالفضل اکثمیری در تحقیق مقام اخلاص تحریص بر عدم حضور



صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۴۹	مکتوب بست چهارم بمولانا محمد حنیف در تفویض و تسلیم -	۵۷	مکتوب سی و سوم بسید بنی در ترغیب بر وظائف و طاعات با بعضی اورد و ادعیه مأثورہ -
۵۰	مکتوب بست پنجم بمولانا محمد حنیف در احیاء سنت و دلالت بفقرو رع و تقوی -	۵۸	مکتوب سی و چهارم بسیدت پناه جامع جلد ثالث حاجی محمد عاشور بخاری در بعضی اسرار غامضہ -
"	مکتوب بست ششم بملا علی در بیان تخلص از دقائق شرک خفی و تحقیق و تحقیق کلمہ منعارہ لایذکر الله الا الله -	۵۹	مکتوب سی و پنجم بمولانا محمد صدیق پشاور در بعضی امور کہ بر بقای اتم تر ترتب است و در آنکہ بر عارف و قتی می آید کہ ازل و ابداً آن واحدی یابد -
۵۳	مکتوب بست و ششم بمولانا محمد حنیف در اقبال تمام بحجاب قدس الہی جل شانہ و اعراض از مادیات و اوتعالی -	۶۰	مکتوب سی و ششم بملا عبد الرزاق در جواب اسولہ و -
"	مکتوب بست و ششم بسیدت پناه میر محمد امین بخاری در دلالت بر حصول تمکین و ترغیب بر کمال فنا -	۶۹	مکتوب سی و ششم بملا عبد الرزاق در حرمت سوال و اباحت آن عند الضرورة و احادیثی کہ درین باب وارد شدہ -
۵۴	مکتوب بست و ششم بشیخ عبد بخاری در دلالت بر عزت از روائع و اغیار -	۷۲	مکتوب سی و ششم بملا ابوالفیض کاملی در بیان آنکہ بزرگترین حجاب نفس طالب است -
۵۵	مکتوب سی و ششم بمولانا محمد حنیف در تحریر بر محافظت وقت -	"	مکتوب سی و ششم بشیخ ابوالمظفر و محمد شاه در غرر و محافظت طرق شیخ خود -
"	مکتوب سی و ششم بمیرزا محمد شاه در دلالت بر علو ہمت -	۷۳	مکتوب چہلم ارسل الی الشیخ المحسن الخلیفی از روی المدنی فی التخریر علی دام الاقبال فی استقامت
۵۶	مکتوب سی و دوم بنواجہ احمد در جواب قائلہ او -		

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۳۷	مکتوب چہل و یکم ارسال الی اسواق العلماء المحدثین السید زین العابدین الملکی فی بیان فناء العارف۔	۸۲	آنچه مناسبست بجمع بعد الفرق دارو بیان عین الیقین وحق الیقین۔ مکتوب چہل و نہم بیاد پناہ حاجی الحرمین الشریفین میر غفر در نہیت
۴۴	مکتوب چہل و دوم شیخ یازید ولد شیخ بدیع الدین سہارنپوری در تفوق و علو حالتہ صلو تہ و صبر بر ایند و خلق۔	۸۳	مکتوب پنجاہم بہ محمد عارف لاہوری در جواب غرضتہ وے کہ شش بر احوال از و اق بود۔
۴۶	مکتوب چہل و سوم بمیرزا محمد صادق در تعبیر واقعہ۔	۸۴	مکتوب پنجاہ و یکم بہ یکے از صالحات اہل طریقہ در ذکر بعض از عادات شریفہ حضرت رسالت خاتمت علیہ علی آلہ الصلوٰات والتسلیمات و بایناسب لک۔
۴۷	مکتوب چہل و چہارم بمیر باقی بخاری در بیان طریقہ صوفیہ علیہ و داجی این بزرگواران قدس را بر رسم۔	۸۶	مکتوب پنجاہ و دوم الی شیخ مصطفیٰ فی بیان کیفیت جامعیت کل اسم الالہاء والصفات و بیان کیفیت الوصول الی مرتبۃ الذات و تحقیق بمقالہ ہما و ست و ہما رواست و بیان آن روال صفۃ الارادۃ مشروطۃ فی اطوار الولاۃ دون النبوة و بیان فناء اللطائف و تعین انوارہا و بیان ان بعد فناء القلب الذی ہو محال لشعور من الذی ہو صاحب الشعور و کیفیت الجمع بین التفتت بالاسباب
۴۸	مکتوب چہل و پنجم بمیرزا محمد شاہ در مذمت دنیا و دنیہ و تحریر بر تحصیل معرفت۔		
۴۹	مکتوب چہل و ششم بہ محمد معین در آنکہ طالب را ہمیشہ در طلب بے آرام باید بود۔		
۵۰	مکتوب چہل و ہفتم بہ محمد باقر لاہوری در تعبیر واقعہ ہا وے کہ نوشتہ بود۔		
	مکتوب چہل و ہشتم بمولانا محسن سیالکوٹی در ذکر کمالے کہ مناسب مقام جمع است و		

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۹۲	تفویض الامور الى رب الارباب جل شانه و فاینا سب ذلك مکتوب پنجاه و سوم بحاجی شریف خام در جواب اسوله وے۔	۹۹	گیلانی بریا نپوری در جواب رضیه وے بایان آنکه حصول مقام اَوْدَنِي اَنْزَجَلِي ذاتی است و قَابَ تَوْسِیْن تَعْلُقَ تَجَلِي صفاقی دارد و فاینا سب ذلك من التحقیق اللائق۔
۹۳	مکتوب پنجاه و چهارم بشیخ محمد علیم جلال آبادی فی التزیب علی دوام الاقبال الی الله سبحانه و انقطاع عما سواه۔	۱۰۱	مکتوب پنجاه و پنجم بشیخ آدم تنخی فی بیان ان نسبة المشاعر لیست فی مختراهم بل مأخوذة من انوار النبوة و بیان ان النسبة التفسیدیة کیف یصل الی الصدیق الاکبر و نسبة سائر السلاسل الی علی و فی الله تعالی عهما۔
۹۴	مکتوب پنجاه و پنجم بحاجی سلیم یحیی در تذکر و التزام طریق خود۔	۱۰۲	مکتوب شصتم بحاجی سلیم یحیی در شرح واردے که نوشته بود و سیر در عروج لطائف خمس عالم و در آنکه از اجتماع طالبان ترساں و لرزاں باید بود۔
۹۵	مکتوب پنجاه و ششم بحاجی رشاد دینا حقایق و معارف آگاه خواجہ عبدالغفار یحیی در جواب رقیمہ اشاں که متضمن بشارت بود و بیان سبقت و استقلال اصل و تبعیت و محویت ظل۔	۱۰۳	مکتوب شصت و یکم بقضائ مآب حاجی ابوالقاسم بن محمد مراد لاهوری در وجوه فارقدیان معرفتی که علما بیان فرموده اند و معرفتی که صوفیہ کرام بیان نمائند و ترغیب تحصیل این معرفت۔
۹۶	مکتوب پنجاه و هفتم بمیرزا شاه در بیان آنکه حقیقت ممکنات که عدم است و ممکن را دریافت حقیقت احب تعالی عجز و یاس ناگزیر یگانه آنکه بوجود موهوب متحقق گشته بے مطلب بود۔	۱۰۴	مکتوب شصت و دویم بحاجی سلیم یحیی در وجوه فارقدیان معرفتی که علما بیان فرموده اند و معرفتی که صوفیہ کرام بیان نمائند و ترغیب تحصیل این معرفت۔
۹۷	مکتوب پنجاه و هشتم به محمد مومن		

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۰۶	مکتوب شصت و دوم بجای مصطفیٰ در بیان آنکه حصول ولایات و علم آن موسی است مقدمات آن کسی باینا سبب لک -		در بیان آنکه رویت قلبی در دنیا واقع هست یانه و حقیقت سخن سلطان العارفين که فرموده جله که سالک بسا لها نرسد سلطان خیال بیک لحظی رساند -
۱۰۸	مکتوب شصت و سوم بشیخ آدم تنی فی ان قضاء الغوایت احتیاطی اوقا النوافل الموقته یقیم عن تلك النوافل -	۱۱۵	مکتوب شصت و نهم به محمد باقر فتح آبادی در بیان آنکه عشق حقیقی موسی است و نصیب باطن است -
"	مکتوب شصت و چهارم بشرف الدین حسین لاهوری در جواب مکتوب وے نوشته بود که مقدمه همه اوست بر دل منشولی شود -	۱۱۶	مکتوب هفتاد و یکم بمیر عبد الرحمن در بیان حقیقت جامع و مضبوط و جوده شتر اک مکتوب هفتاد و یکم بشیخ مظفر بایزیدی که فرع هر چه دارد از اصل است حتی که شوق و محبت هم با نصائح و مواعظ -
۱۰۹	مکتوب شصت و پنجم نیز بشرف الدین حسین لاهوری در بلند بختی و عدم التفات به هر چه مشهود شود -	۱۱۸	مکتوب هفتاد و دوم به محمد سعید سهارتپوری در بلند بختی و عدم التفات مشاهدات و مکاشفات -
۱۱۰	مکتوب شصت و ششم بشیخ عرب بخاری در نصیحت و در جواب و قالع -	۱۱۹	مکتوب هفتاد و سوم بشیخ بایزید در بیان آنکه علم باحوال باطن از محنات زاید است در نفس و وصول ارباب علم و ارباب جهل برابرند -
"	مکتوب شصت و هفتم بصلاح آثار حافظ محمد حسن در شرح حال او با ذکر احادیث که در آن فضائل نماز و وضو و تلاوت قرآن مجید و حمله وارد شده اند -	۱۲۰	مکتوب هفتاد و چهارم بشیخ بایزید مکتوب هفتاد و چهارم بشیخ بایزید
۱۱۳	مکتوب شصت و هشتم بشیخ غازی	۱۲۱	

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
	القلب بالذکر و انتقاء حدیث النفس عنه و بیان فناء النفس و بقائها -		در اختیار نمودن سفر حج و بیان آنکه تحقیق تصوف اضطراب و بیقراری است -
۱۲۸	مکتوب هشتم در بیان شیخ بایزید در تعریف و قانع و بیان آنکه لوازم بشریت از ظاهر نمی رود و فضائل استغفار -	۱۲۲	مکتوب هفتم و نهم بیکه از ساء اهل طریق در عز او نصیحت -
۱۲۹	مکتوب هشتم و نهم در بیان آنکه در نماز جز تکبیر نماز نباید کوشید و در زمان خاتم انبیا علیه السلام الصلوة و التسلیات منصب قطبیت و قیومیت با تسبیح و صلوات الله تعالی علیه آله و سلم بود -	"	مکتوب هفتم و ششم بفضیلت باب شیخ آدم تپتی در بیان آنکه در نماز جز تکبیر نماز نباید کوشید و در زمان خاتم انبیا علیه السلام الصلوة و التسلیات منصب قطبیت و قیومیت با تسبیح و صلوات الله تعالی علیه آله و سلم بود -
۱۳۰	مکتوب هشتم و دوم بجای نظام الاولانی در بیان طریق زبان ایجاز -	۱۲۳	مکتوب هفتم و نهم بفضائل باب محمد و آدم نیز فی جواب اسوله
۱۳۱	مکتوب هشتم و سوم بمیرزا محمد صادق در بیان آنکه کاربرد و چیز است ابتلاء صاحب شریعت است علیه الصلوة و السلام و محبت شیخ مقتدا و شرح مسئله قضا و قدر	۱۲۴	مکتوب هفتم و نهم الی الشیخ بدو الدین فی کیفیة التوجه لدفع الامور والنشائد والتوجه لترقی درجات الاموات و بیان الرتبة بین انواع الاشتغال و ما یناسب ذلك -
۱۳۲	مکتوب هشتم و چهارم بمولانا عارف لاهوری در بیان فناء لطائف -	۱۲۵	مکتوب هفتم و نهم الی محمد بن محمد طیب المحامدی القهاری فی فضائل حب فی الله و بیان قیوم
۱۳۸	مکتوب هشتم و نهم شیخ بایزید سهاروردی در تحقیق اطمینان نفس و تعبیر وقائع او -		
۱۳۹	مکتوب هشتم و ششم بیادت پناه میر مظفر حسین در وقائع عشق و شوق و در دنیا یافت در تحریص بر اكمال محبت که ثمریعت است -		

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۴۱	مکتوب هشاد و هفتم بقبر حقیر		در شرح احوال و اذواق سینه -
	شرف الدین حسین در یاس از حقیقت	۱۴۹	مکتوب نود و سوم به نذر بیگ سمرقندی
	مطلوب تفصیل غیب شهود و برخی از		در تحریرین در اومت ذکر و تاثیر تب علیه -
	کمالات صلوة و اشارات بحقیقت آن	۱۵۰	مکتوب نود و چهارم بخواجه بان الله
۱۴۳	مکتوب هشاد و هشتم بیاد پناه		و خواجہ محمد موسی بر پانوری در تحقیق فنا
	سید علی بار سه بر تعمیر اوقات -		قلب و فنا نفس و حقیقت لایذ کر الله
	مکتوب هشاد و نهم بمرکبین الدین		الا الله و تفوق حالت صلوته بر غیر آن -
	در بیان آنکه طالب را اظهار طلب	۱۵۲	مکتوب نود و پنجم بید علی بار سه در آنکه
	بشیخ ناگزیر است و تعیین طریق و وصول		اخلاص در عمل و اطمینان نفس و البته
	از وی فضولی است و اجتناب از		بصحت صوفیه کرام است -
	صحبت اهل بدعت -		مکتوب نود و ششم بید نور محمد در
۱۴۵	مکتوب نودم بصلاح آثار پیر محمد		تحریرین بر معرفت -
	در بیان آنکه طالب وحدت را	۱۵۳	مکتوب نود و هفتم بمولانا محمد جان
	وحدانی باید بود -		ورسکی در تحقیق ولایات سه گانه و حقیقت
	مکتوب نود و یکم بیاد تآب سید		اطمینان نفس و شرح صدر و کمالات
	محمد اسرئیل در بیان آنکه شرارت نفس		لطائف عالم امر و عالم خلق و تعیین نصیب
	از شرارت عدم و از شرارت ابلیس زیاده		هر کدام و تحقیق کمالات نبوت و تفصیل آن
	است و تحقیق فنا و اطمینان نفس و		بر ولایت و بیان نتیجه اذکار و تلاوت قرآن
	تبیین زوال عین و اثر -		و نماز و بیان مفاهیم که افاضه کمالات
۱۴۸	مکتوب نود و دوم بشیخ حسین منصور		از آنجا بخص فصل است نه عمل و بیان

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
	مقائمه که فوق آنست -		گلشنهای وصل بچند
۱۵۶	مکتوب نود و نهم بمحافظ محمد شریف لاهوری در وعظ و نصیحت -	۱۶۳	مکتوب صد و چهارم بسیادت پناه میرزاخان در تخریص بر اذکار و وارد و اختد طریق و شرائط صحبت -
"	مکتوب نود و نهم بسید نور محمد در نصائح و تحقیق معنی یادداشت -	۱۶۴	مکتوب صد و پنجم بصوفی محمد زاهد جدید در حل شبهه که بر عنایت و غیرت صفات واجبی تعالی نموده و آنچه مختار حضرت مجدد الف ثانی است یعنی شری تعالی عنه
۱۵۷	مکتوب صد و یکم بسیادت پناه امیرخان در تخریص بر تحصیل معرفت -		مکتوب صد و ششم بمولانا بر خوردار کابلی در تحسین واقع و نصائح ضروری و در حل آنکه لباس فاخر پوشیدن مانع شغل سالک هست یا نه و آنکه از حدیث استنبال خمیصه بانجانیه و حدیث استنبال شراک منع آن مفهوم می گردد و در بیان آنکه طعام از خانه ظلمه و مبتدع خوردن رواست یا نه و در بیان آنکه پیری و مریدی بایں طریق بدعت است یا نه -
۱۵۸	مکتوب صد و یکم بسیادت و نقابت پناه میرزاخان در تخریص بر مطالع رساله مرسوله که منضم فضائل اذکار و ادعیه است و فرق در طریق انابت و طریق اجتناب -	۱۶۶	مکتوب صد و ششم بمولانا بر خوردار کابلی در تحسین واقع و نصائح ضروری و در حل آنکه لباس فاخر پوشیدن مانع شغل سالک هست یا نه و آنکه از حدیث استنبال خمیصه بانجانیه و حدیث استنبال شراک منع آن مفهوم می گردد و در بیان آنکه طعام از خانه ظلمه و مبتدع خوردن رواست یا نه و در بیان آنکه پیری و مریدی بایں طریق بدعت است یا نه -
۱۶۰	مکتوب صد و دوم بمجریم زاده عالی منقبت شیخ ابوالقاسم در جواب بعضی احوال و اذواق که تعلق بحقیقت کعبه ربانی داشت و حل دوشبهه که در کلام حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه نموده بودند		مکتوب صد و سوم بسیادت پناه میرزا حسین در بیان انفس در رنگ آفاق از یافت مطلوب خالی است از انفس نیز باید گذشت تا نگله از
۱۶۲	مکتوب صد و سوم بسیادت پناه میرزا حسین در بیان انفس در رنگ آفاق از یافت مطلوب خالی است از انفس نیز باید گذشت تا نگله از	۱۶۳	مکتوب صد و پنجم بصوفی محمد زاهد جدید در حل شبهه که بر عنایت و غیرت صفات واجبی تعالی نموده و آنچه مختار حضرت مجدد الف ثانی است یعنی شری تعالی عنه
		۱۶۴	مکتوب صد و پنجم بصوفی محمد زاهد جدید در حل شبهه که بر عنایت و غیرت صفات واجبی تعالی نموده و آنچه مختار حضرت مجدد الف ثانی است یعنی شری تعالی عنه
		۱۶۶	مکتوب صد و ششم بمولانا بر خوردار کابلی در تحسین واقع و نصائح ضروری و در حل آنکه لباس فاخر پوشیدن مانع شغل سالک هست یا نه و آنکه از حدیث استنبال خمیصه بانجانیه و حدیث استنبال شراک منع آن مفهوم می گردد و در بیان آنکه طعام از خانه ظلمه و مبتدع خوردن رواست یا نه و در بیان آنکه پیری و مریدی بایں طریق بدعت است یا نه -
		۱۶۷	مکتوب صد و هفتم بمیرزا محمد زمان در جواب احوال و اذواق او -
		۱۶۸	مکتوب صد و هشتم بمشتم بسیادت و

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۱۹۸	مکتوب <sup>۱۱</sup> صد و پانزدہم بہ شیخ ولی محمد تہی (جہتی؟) در تعبیر و فائغ۔	۱۹۸	نقابت پناہ میر عماد در جواب سوالے کہ از حقیقت موجودیت واجب تعالیٰ و نسبت او بمکانات نموده بودند۔
۱۱۹	مکتوب <sup>۱۲</sup> صد و شانزدہم مولانا محمد امین لاہوری در جواب اسولہ و تحقیق زوال عین و اثر۔	۱۴۸	مکتوب <sup>۱۹</sup> صد و نہم شیخ حسین منصور در تحقیق فناے نفس و تجلی صفات و ذات و تحقیق رجوع و عدم رجوع فانی و آنکہ فناے قلب متضمن اصلاح امارہ است ہر چند باطمینان برسد و برنجی از کمالات نماز۔
۲۰۱	مکتوب <sup>۱۳</sup> صد و ہفدہم بفاظ محمد صادق کابلی در جواب کتابت و ترغیب بر افادہ طالبان۔	۱۸۳	مکتوب <sup>۱۱</sup> صد و دہم بصلاح آثار عبد الحکیم در مواعظ و فضائل و صیرا کچن۔
۲۰۲	مکتوب <sup>۱۸</sup> صد و ہشزدہم بخفایق و معارف آگاہ حضرت شاہ جیو در اظہار شوق و آلام ہاجرت و اشارے از دقایق محبت۔	۱۹۱	مکتوب <sup>۱۲</sup> صد و یازدہم بہ محمد حسین کابلی در ترغیب۔
۲۰۴	مکتوب <sup>۱۷</sup> صد و نوزدہم بخفایق و معارف آگاہ محمد رحم زادہ عالی مرتبہ شیخ عبد الاحد در جواب آنکہ سالک در حین نماز کچہ چیز متوجہ شود و در بیان اہتمام صلوٰۃ و سطلی و ساعت جمعہ اسم اعظم و در اہبت و بزرگی مسجد سرہند و در آنکہ حقیقت قرآنی و نزول بلا کیف عبارت از پے نیز است۔	۱۹۲	مکتوب <sup>۱۳</sup> صد و دوازدہم بہ محمد میرک گرز بردار در تخریص بر تعمیر اوقات و ترغیب بر ورع و تقویٰ۔
۲۱۰	مکتوب <sup>۱۶</sup> صد و ہستم شیخ حسین منصور	۱۹۳	مکتوب <sup>۱۴</sup> صد و سیزدہم بہ ماہ جیو در بیان طریق۔
		۱۹۵	مکتوب <sup>۱۵</sup> صد و چہار دہم بفضائل مآ مولانا بدرالدین در بیان طریقہ۔



نمبر	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ
	در جواب اسولہ او۔		محمد امین بخاری در تعبیر واقعہ وے۔	
۲۱۲	مکتوب صد و بیست و نهم بخیر و زارہ	۲۲۰	مکتوب صد و بیست و نهم بخیر و زارہ	۲۲۰
	شیخ ابوالقاسم در فرق میان خلت و لوازم آن و جواب بعضے از واق کہ نوشته بودند۔		حضرت ایشان حاجی شیخ محمد فضل اللہ در بیان نصیحت۔	
۲۱۴	مکتوب صد و بیست و دوم بلاموسی		مکتوب صد و بیست و نهم بخیر و زارہ	
	در جواب از واق و وقائع وے کہ نوشته و در روزار مطلب۔		حقائق و معارف آگاہی شیخ ابوالقاسم در بیان نصیحت۔	
۲۱۵	مکتوب صد و بیست و سوم بخیر و زارہ	۲۲۱	مکتوب صد و سی و یکم بخواجه احمد بخاری در فضائل قرآن و تعبیر واقعہ کہ نوشته بود۔	
	عالی قدر معدن الحقایق شیخ ابوالقاسم در عفو از زلات یاران و منع از شنیدن قول تمام۔		مکتوب صد و سی و یکم بخواجه احمد بخاری در فضائل قرآن و تعبیر واقعہ کہ نوشته بود۔	
۲۱۶	مکتوب صد و بیست و چهارم	۲۲۲	مکتوب صد و سی و یکم بخواجه احمد بخاری در فضائل قرآن و تعبیر واقعہ کہ نوشته بود۔	
	بہمت خان در مواظب و نصائح۔		عبد اللہ کولابی در جواب استفسار او از حضور مجلس ذکر و غیر آن۔	
۲۱۷	مکتوب صد و بیست و پنجم بہ محمد معصوم	۲۲۳	مکتوب صد و سی و دوم بہ بیات نیازی حاجی محمد عاشور بخاری آنکندہ اجتماع طالبان تصعیت ناگزیر است در خالق و مخلوق نسبتی غیر از خالقیت و مخلوقیت نیست معنی ہدایت بطراط مستقیم۔	
۲۱۸	مکتوب صد و بیست و ششم بولانا فیصیح الدین در تعبیر واقعہ و تحقیق بعضے اکاتہ لطائف۔	۲۲۴	مکتوب صد و سی و سوم بخال محمد بیگ کولابی در جواب غرضیہ وے کہ	
۲۱۹	مکتوب صد و بیست و ہفتم بمیر			

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۲۶	مکتوب صدوسی و چهارم بحقایق آگاه حاجی حبیب الله حصاری ثم البخاری در آنکه در ابتدا ظاهر بزرگ باطن منبسط و بعد از انقطاع ظاهر مکرر و ملوث بنظر می درآید و در عدمیت ذاتی ممکن حقیقت کعبه و حقیقت غلت و حقیقت صلوة و حقیقت قرآنی و حقیقت محمدی و تعبیرات آن و بایناسب ذلک	۲۳۷	مکتوب صد و چهلیم به برادرزاده حضرت ایشان شیخ خلیل الله در بیان قرب فرائض و قرب توافل -
۲۲۸	مکتوب صدوسی و پنجم به صوفی سعد الله کابلی -	۲۳۹	مکتوب صد و چهل و یکم بشیخ محمد باقر لاهوری در جواب کتابت او -
۲۳۰	مکتوب صدوسی و ششم بخواجه محمد شریف بخاری -	۲۴۰	مکتوب صد و چهل و دوم بشیخ ولی جٹ (تبی؟) در کتابت او -
۲۳۱	مکتوب صدوسی و هفتم بشیخ جنید جنتی در تعبیر وقایع او یا اصلاح ضروری و ذکر لطائف عشره -	۲۴۱	مکتوب صد و چهل و سوم به محمد رفیع کابلی در جواب او -
۲۳۵	مکتوب صدوسی و هشتم بجاجی سلیم بلخی مکتوب صدوسی و نهم بشیخ یازید سپهرانپوری در جواب کتابت او -	۲۴۲	مکتوب صد و چهل و چهارم بسیات پناه سید محمد علی باره -
۲۳۶		۲۴۳	مکتوب صد و چهل و پنجم بنجد و مزادگی جامع کمالات صوری و معنوی نعم الخلف شیخ محمد اشرف در حصول حضور قلب که فوق ذکر است و معبر بقاع قلب با بشارت خاصه از آنسوی زمین و دنیا علی الصلوة والسلام مکتوب صد و چهل و ششم نیز بنجد و مزادگی عالی درجه صاحب کمالات صلی نعم الخلف شیخ محمد اشرف در حصول کمالات صلوة و فضائل آن بشارات الحاق بعدم صرف -

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۲۵	مکتوب صد و چهل و هفتم بحافظ محمد شریف لاهوری -	۲۵۰	بسیارت پناه میر محمد ابراهیم مکتوب صد و پنجاه و سوم بیادت پناه میر محمد اسحق -
"	مکتوب صد و چهل و هشتم بمولانا محمد حنیف در شرح احوال او و یاران او مع بشارت عالی -	۲۵۱	مکتوب صد و پنجاه و چهارم نیز بسیارت پناه میر محمد اسحق -
۲۲۶	مکتوب صد و چهل و نهم بیادت پناه سید ابوالنجر شاه آبادی -	۲۵۳	مکتوب صد و پنجاه و پنجم بفضل آتاب محمد امین حافظ آبادی -
۲۲۷	مکتوب صد و پنجاه و یکم بیادت پناه میر محمد ابراهیم -	۲۵۴	مکتوب صد و پنجاه و ششم بحاج محمد کولابی -
۲۲۸	مکتوب صد و پنجاه و یکم نیز بسیارت پناه میر محمد ابراهیم -	"	مکتوب صد و پنجاه و هفتم به محمد شاه گرز بردار -
۲۲۹	مکتوب صد و پنجاه و دوم نیز	۲۵۶	مکتوب صد و پنجاه و هشتم میرک معین الدین -

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جناب قدس قداوندی جل شانہ ازاں بزرگست کہ دست اندیشہ بدایان حمد و ثناء آن  
تواند رسید لا احصى ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك ممکن از واجب چه گوید و تناسلی از  
غیر تناسلی چه جوید فی سبحانه الذی لم یجعل الیه سبیلاً الا بالاعجز عن معرفته و تنانہ فیهنا الاعتدال  
بالعجز والقصور کمال المعرفة وعین الثناء بیت

هر کس بره ثناء را و مرکب راند بر عجز و قصور معترف در ره ماند  
اینجا است که خاتم رسل خیر بشر با آن شرف و کمال لا احصى خواهد  
و دروۀ کمال حضرت فخرانام مایه افتما السلیة والسلام ازان بلند تر که مرغ فکر بکنگره نعت و  
تنائیش او تواند پر واز نمود لولا که لما خلقت الافلاک حضرت رب المتعال وصف حال  
در بعضی از مخلوقات این دیباچه با هم مندرج است -

(۱) حمد به تنها حضرت خدای را جل جلاله سلطانہ و علم احسانہ که محامد اولین آخرین فاتحه تجید را وست و تاجید مقربان  
ملایا اعلام را بکج تجید را و دولت بار را یقینگان بساط قبول از تلطف اوست و معرفت کمال عارفان عجز از معرفت او سبحان  
من لم یجعل للخلق الی معرفته سبیلاً الا بالاعجز عن معرفته سه

سبحان خالق که صفاتش زکریا  
بر خاک عجز می فلند عقل انبیاء  
گر صد هزار سال همه خلق کائنات  
فکرت کنند در صفت عزت خدا  
آخر بعجز معترف آئندہ کای اله  
داستہ شد که هیچ نداشتیم ما

(۲) حمد به حد و سپاس به قیاس منتهی را که سنت سینه محمدیه را علیه و علی آله و صحبه افضل الصلوة و اکمل التجات  
بطریق اینقه احمدیه روح الشریحه روحه و افاض علی العالمین ابداً فتوحه تجید فرمود نسبت اولین در آخرین  
بهمان طراوت جلوه گر نمود و صلوات طیبات بر حضرت محمد رسول الله که عمده کائنات است و زبده موجودات سه  
خواجہ لولا که و سلطان رسل مقتدای و رہنمای جز و کل  
او ایجاد کائنات بر اے و بیست و موجود بکونوات

اوست ولولا که ما اظهرت الهیویتی شرح کمال او ایجا دکائنات برے ویست و موجود  
مکتوبات طالب رضاء وے بدیت

شاهی کہ نیست قوتہ بازے مرغ فکر شایسته عروج با ورج کمال او

آنرا کہ در کتاب ثنا گفت ذوالجلال کے آید از من و تو ثنا حسب حال او

ہرم صلوة بے حد و تسلیم بے عدد از بار ورج حضرت او بار و آل او

اما بعد می نماید اضعف عباد اللہ القوی شرف الدین حسین بن میر محمد الدین محمد الحسینی الہری  
احسن اللہ سبحانہ عاقبتہا کہ چون این مکتوبات قدسی سمات کہ ہر یکے ازان کنز نیست از کنوز معرفت و  
خزینہ نیست از خزائن رحمت نہایات ولایت راییا نیست و کمالات نبوت از ترجائی امیر اوصا  
ازان پیدا است و مقامات قیومیت ازان ہوید بعد از تمام و قراول از قلم فیض رقم حضرت قدوة  
الاولیا امام الاصفیاء سند المحققین بریان المدققین المتخلف بجلعة القیومیۃ المشرف بشرافہ الاصالۃ  
صاحب الولائیۃ الاصلیۃ وارث الانبیاء بالوراثة المعنویۃ الہادی الخلق الی سبیل اللہ المعجزة الطاهرة  
لرسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم واقف اسرار المنشاہات عالم رموز المقطعات مطلع التوار الالہیۃ  
المتحقق بالولایۃ الاحمدیہ مرجع الاوقاد قطب الارشاد الانسان الكامل والقراد الجامع الامام الہمام خلیفۃ  
خاتم الانبیاء فی الامام الفاروقی نسباً والمحمدی حسباً والسرمدی مولداً شہر

آنکہ نامش بزبان بر دم از بے ادبیت گرچہ ذرات تنم جملہ بنامش گویا است

لیک نہ آنجا کہ زبان نیز سعادت طلبست گریبان نام شریفش ز نام زجفاست

قطب حق ہادی دین خواجہ محمد معصوم آنکہ پیش بتواضع قد افلاک و ثنائت

ظاہرش جملہ با توار شریعت روشن باطنش جملہ با سرار حقیقت اناست

قطع شد بر قدرا و خلعت قیومیت آرے این خلعت فخر بچین قدریاست

ادام اللہ تعالیٰ ظلال ارشادہ علی مفارق العالمین و متغابا توارہ بحجۃ سید المرسلین صلوات  
اللہ تعالیٰ علیہ علی الہ اجمعین سمت تحریر یافت اسرار عجیبہ و علوم غریبہ کہ حصول آن بے اقتباس

انوار نبوت از حیز امکان خارج ست از سر پرده غیب احدیت بمنصه ظهور جاوید فرمود و قوت دل و قوت  
جان مخاطبان دو لقمه و مستعان بخت بلند گشت. مثنوی

نامہ ہا	با نجوم راہ نماست	تافتہ از سپہر مجد و علا
ہر یکے نوگل ز گلشن فیض	ہر یکے گوہرے ز کان عطا	
ہر یکے رشحہ ز ابر کرم	کردہ سر سبز کشت صدق و صفا	
ہر یکے مثل آیت رحمت	گشتہ نازل ز آسمان وفا	

الحق جو اہرست زوہر از معدن ہدایت و در لبت غرار بحر عنایت کہ دست دامن ارباب نہایت  
و کمال از مثل آن خالی ست اصحاب کشف و شہود در رنگ ارباب نظر و استدلال دیدار ک  
آن عاجز و قاصر اند اگر چہ من پیچیدان را بوجہ از وجہ لیاقت و شایستگی آن نیست کہ متصدی  
جمع آن توانم شد و درین امر خطیر اقدام توانم نمود لیکن چون مخدوم و مخدوم زادہ عالی منزلت  
متعالی منقبت الدری الأعظم العارف الأفخم نتیجہ الاولیا سلاک الاصفیا مظهر الانوار الربانی  
مظهر الاسرار السحانی کشف الحقائق حلال الدقائق الوصل بکمال النہایت و نہایت الکمال مظهر  
بتجلیات الجلال و الجمال. شعر

مخزن نقد معرفت نقد خیریتہ شرف	معدن گوہر صفا گوہر معدن کمال
مورد لطیف یزدی ہادی راہ احمدی	مظهر سر سبز مدی مظهر فضل و الجمال

استغنی عن توصیف الوصفین سبط الحق و الملتہ والدین مع اللہ المسلمین بطول بقائہ بنا بر نظر  
عنایتی کہ در بابا یں بے حاصل دارند و قوت جہت شریف ایشان باصلاح احوال این دوزار کار مربوط  
است جمع این مکاتیب را کہ فی الحقیقہ سرایہ سعادت و جہانے است تفویض فرمودند و بتکرار  
موکدہ تذکرہ مکتوبات متفرقہ را در قریب کتابت جمع آودہ جلد ثانی ترتیب دادہ آید انتہالی مرا تحضرت  
را بر سر و دیدہ منت نہادہ شروع درین امر جلیل نمودہ شد امیدوار است کہ برکات این انتہال  
عاجلاً و آجلاً قاند حال این گرفتار مصیق خود کامی گشتہ از تنگنای خودی و خود پرستی مخلص بخشند

و جمع این کتاب مستطاب که نام و تاریخ اختتام آن وسیله السعادة است وسیله وصول بسعاد  
 حقیقی گردد ملتمس از قاریان و سامعان آنکه چون از مطالعه این اسرار غیبی وقت شان خوش شود  
 جامع آنرا بدعا و فاتحه و شکیری قریبند که مقصود ازین جمع بهره آخرت است و آنچه از دقت لفظ و علو  
 معنی بفهم در نیاید علم آن را راجع بقائل دارند و بررد و انکار پیش نیایند وسیله السعادت را در  
 حق خود وسیله الشقاوت نسا زند که منکر این طائفه علیه هلاک ابدی گرفتار است و تجارت سرمدی  
 بتلاصده اهو الحق فماذا بعد الحق الا الضلال مثنوی

یارب چه کتاب مستطاب است	که هر ورقش فتح باب است
مفتاح کنوز مشکلات است	تفسیر رموز محملات است
گنج است مصالح الحکما	شرح است جوامع الکلام
جان بخش تر از زلال حیوان	روشن تر از آفتاب تابان
گویی که پری و شیت طنار	سزنا بدم کرشمه و ناز
افکنده بر شعار مشکین	تا گشته نهان ز چشم بد بین
لفظش که دقیقها کند حل	چون طره هوشان مسلسل
معنیش که هست مایه جان	شیرین چو ادای خوب رویان
هر صفقه او که کام جان است	چون صفه روے دلبران است
هر سطر از او چو گیسوے حور	از زحمیت دست ناکساں دور
هر بیتی از او که دل پسند است	چون ابروے هوشان بلند است
هست از یچو دفع هر گزند	هر نقطه چو دانه سپندی
صاحب نظران فداے اویند	جان باختہ در هواے اویند
دلپاشده در نظاره اش مست	جان بهر نثار بر کف دست
از نغمه این گل اهل دولت	یا بند نسیم بارغ جنت

وان کو نظر در انش کوراست	از پرتو این جمال دوراست
خفاش بود همیشه نومید	از شعله جمال خورشید
آفاق ز مهر شد منور	غم نیست اگر ندید شیر
خورشید اگر چه بجایست	از غایت نور در نقابست
نامش بقیدت و ارادت	گفتم و سینه سعادت
پرسند اگر رسالت تمام	هم باز توان شناخت از نام

## مکتوب اول

بمولانا محمد صدیق و مولانا حسن علی و محمد امین بر خشی در جواب سوله ایشان از حقیقت محمدی صلی الله تعالی علیه آله وسلم و حقیقت کعبه ربانی و بیان افضلیت حقیقت اول بر ثانی مع تحقیقات اللائحه بر ارباب حقایقها و التوضیحات المتعلقة بمعرفته شانها و ما یناسب ذلک -

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حامداً لله العظیم و مصلياً على رسولہ الکریم اللهم فاطر السموات والارض وعالم الغیب الشهادۃ انت تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ صحایف شریفه اخوان کرام مولانا محمد صدیق و مولانا حسن علی و محمد امین بتعاقب یکدیگر رسیده مضامین آن واضح گردید بیا ران نصیحت کنید که مها لکن بایره فتنه رافرو نشاند بر انداز مخالفان صبر نمایند و گستاخان را باطن بزبان حواله کنند و با در دشان هر چه در افتاد براقاد

از این ارادت که این طوطیان ظاهر شود از مخالفان طریقه گله نموده آید حَسْبُنا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ پیش از این بصحوب میان الله داد نوشته فرستاده شده است که جسم ماده شبه می نماید انشا الله تعالی بر رسیدن آن تسکین فتنه می شود و ما به التزاع نمی ماند خوب مطالعه خواهند نمود و مکتب خواهند رسید و مکتوب دوست و هم را از مکتوبات جلد اول که بنام میر محمد نعمان است نیز مطالعه کنند و



تشفی حاصل نمایند باجمله چوں سوال نموده اند از جواب چاره ندارد و این رقیبه از آن خالی نبود.

سوال: حضرت ایشان با قدس سره برنگاشته اند که حقیقت کعبه ربانی فوق حقیقت محمدی است ازینجا لازم می آید که حقیقت کعبه افضل باشد از حقیقت محمدی و حال آنکه آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام افضل مخلوقات است لولا که لما خلق الا فلا ولا و لما اظهر المرئوسية كما ورد.

جواب: اولاً آنکه حقیقت کعبه ربانی ناشی از مقام معبودیت و سجدیت است و کمال آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام در مقام عبدیت عابدیت ازینجا اینست که حقیقت کعبه ذات الهی جل سلطان بود که فی الحقیقه معبود و سجد اوست یعنی حقیقه که نشاء سجدیت این صورت گشته است و شک نیست که آن حقیقت ذات حق است عزیمانه پس اگر این حقیقت را برتفوق و تفضل بر حقیقت محمدی بود چه محذور است و تحقیق این سخن در جواب رابع خواهد آمد انشاء الله تعالی و حقیقت کار بنظهور خواهد پیوست و آنکه می گویند که حقیقت ممکن که صورت کعبه است می باید که ممکن باشد و واجب چگونه بود. جواب: گوئیم که حقیقت شئی بطور این طائفه علیه نه عبارت از ذات شئی و یا به انشئ

هو هو است بلکه عبارت از مبداء فیض وجودی و توابع وجودی اوست و آن شئی که لفظ است مر او را مقرر قریب است که حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام و التجه تعین اول است که مسمی است بوحدة و خفای سائر ممکنات را که اعیان ثابتند و تعین ثانی که مسمی بواحدیت است اثبات می نمایند و این هر دو تعین را وجوب می گویند و قدیم می دانند قال فی مقدمه نقض الفصول

الممكن هو الوجود المتعين فاما مكانه من حيث تعينه و وجوبه من حيث حقيقته پس جائے که حقیقه کعبه ربانی را در مراتب و وجوب اثبات کرده اند یعنی بر اصطلاح قوم است و آنجا که نوشته اند حقیقت ممکن البته ممکن است بر اصطلاح قوم نیست تحقیق علیجده است و مقاله مقررده نوشته بودند که صورت کعبه همین صورت ظاهر است یا چیز دیگر محذور و با حضرت ایشان با قدس الله تعالی سره نوشته اند که صورت کعبه عبارت از سنگ و کلورخ نیست چه اگر فرضاً سنگ کلورخ در میان نباشد کعبه کعبه است و سجد و الیه خلائق است بلکه صورت کعبه با آنکه از عالم خلق است در رنگ خفایق اشیا

امر است مبطل از حیثه حسن و خیال بیرون است. از عالم محسوسات است و هیچ محسوس نه متوجه الیهاست  
 مرثیاء را و هیچ در توجه نهستی است که لباس نیست پوشیده است و نیستی است که بکسوت هستی خود را  
 و انموده در جهت بجهت است و در سمت بسمت باجملا این صورت حقیقتش انجوبه است  
 که عقل در تشخیص آن عاجز است و عقلا در تعیین آن حیران گویا نمونه از عالم بیچونی و بیچگونی دارد  
 و نشانه از بی شبیهی و بی نمونی در روی تعبیه است انتهی.

ثانیاً آنکه تفوق یک حقیقت بر حقیقت دیگر موجب افضلیت صاحب حقیقت اولی بر صاحب  
 حقیقت ثانیه نیست چه می تواند که صاحب حقیقت تحتانی را عروجات بر حقیقت فوقانی شود و مراتب  
 قرب رود و صاحب حقیقت فوقانی محسوس حقیقت خویش بود و عروج از حقیقت خود نماید و مراتب  
 قرب که مدار فضل بر است حاصل نکند نمی بینی که ولایت ملا بر اعلیٰ فوقی و ولایت خواص بشر است  
 و فضل من خواص بشر است باعتبار عروج از خالق ملک و ملک را عروج از خالق خود بانیست  
 وَمَا مِمَّا آتَاكَ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ در شرح مواقف مذکور است ان الملائكة وان كانوا فوق البشر  
 فی بعض الامور لکن الافضلیة بمعنی کثرة الثواب للبشر و نیز عالم ارفق عالم خلق است و فصل  
 مع عالم خلق راست چه قرب عالم خلق اصلی است و قرب عالم ارفق عظم خاکی پائین تر لطافت عالم خلق  
 و عالم امر است و سنی او سبب قوت او گشته است و قربی که خاکیان راست قدسیان را به بیت

زمین زاده بر آسمان تاخته زمین و زمان را پس انداخته

ثالثاً آنکه حضرت ایشان ماقدرنا الله تعالیٰ بسر نوشته اند حقیقت محمدی نهایت مقامات  
 نزول است صلی الله تعالیٰ علیه و آله و سلم از اوج تنزیه و تقدیس و حقیقت کعبه نهایت مقامات عروج  
 کعبه است رتبه اول مرعوج حقیقت محمدی را بر رتبه تنزیه حقیقت کعبه است و نهایت عروجات او را  
 علیه و آله الصلوة والسلام و النجیه غیر از حق سبحانه اطلاع ندارد پس برین تقدیر تفوق من جمیع الوجوه  
 ثابت نشد افضلیت از کجا آید.

رابعاً آنکه پیغمبر علیه و آله الصلوة والسلام مسمی است بدو اسم محمد و احمد هر کدام را

ولایت علیجه است باعتبار وجود غصری او و ارشاد او مرین عالم ظلمانی را اسم مبارک او محمد است  
صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و ولایت این اسم مبارک ناشی است از اسم الهی که مناسبت به نزولیت  
این عالم سفلی دارد و مسمی است بحقیقت محمدی و باعتبار وجود روحانی او که مرین عالم ملکوت روحانیات  
است و پیش از وجود غصری بآن وجود نبی بود و باز اندازه آن فرموده علیه و آله الصلوة والسلام  
گفت نبیا و آدم بین الماء والطین نام پاک او احمد است و ولایت این نام پاک ناشی است  
از شان جامع که مبدا و اصل است مر حقیقت محمدیه را علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه مناسب  
است مرتزیت آن عالم نورانی را که مسمی است بحقیقت احمدیه و نیز معتبر است بحقیقت کعبه ربانیه  
و ثبوتی که بنشانه غصری تعلق دارد باعتبار تحقیقین است خصوصیت یک حقیقت ندارد و در بار  
درین مرتبه آن شایسته و هم مبدا آن شان ابتدا دعوت این مرتبه تمام آمد از دعوت سابق چه آن  
دعوت مقصور بر عالم امر و روحانیان بود و دعوت این مرتبه شامل خلق و امر است و هر کدام ازین  
هر دو حقیقت بمنزله امکان طبیعی اوست باعتبار هر دو اسم مبارک او صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و فوق  
این دو حقیقت پیغمبر اصلی الله تعالی علیه و آله وسلم عروجات لا تعد و لا تحصى است که نهایت آن را  
علام الغیوب دانند و در فصل و مناط اصطفا و تفوق بر است ازین تحقیق لان گشت که حقیقت کعبه  
جزو است از حقیقت جامع اصلی الله تعالی علیه و آله وسلم که جامع است مرکبات جسمانی و روحانیه  
و خلق و امر او اصلی الله تعالی علیه و آله وسلم و نیز ظاهر شد که این تفوق مناقش فیبه فی الحقیقه تفوق  
بعضه کمالات آنست و است بر بعض دیگر او.

باید دانست که حقیقت محمدی را در کلام آنحضرت دو اطلاق است یکی آنکه مذکور شد در  
تقابل حقیقت احمدی و حقیقت کعبه ربانی اطلاق دوم آنست که جامع است بین تحقیقین و  
هر کدام ازین دو حقیقت جزا و است و معتبر است بحقیقه الحقایق.

سوال در جواب اول حقیقت کعبه لازم مقام معبودیت و مسجدیت متحقق ساختن و ذات  
حق جل و علی مقرر نمودی و کمال محمدی را منحصر در مقام عابدیت کردی و معبود و مسجد را بر عابد ساجد

فصل و تفوق است و در اینجا حقیقت کعبه را جز حقیقت محمدی گفتی این بظاہر این هر دو تحقیق ترفع  
دارد و چه توفیق چیست گویم آنچه بخاطر فراق این مسکین راه می یابد آنست که حقیقت کعبه را ذات  
حق جل شانہ گفته اند در آن موطن ذات البتہ ما خود بنشاند از شیون و اعتبارے از اعتبارات خواہ  
بود نہ ذات معرا از سب که آن مرتبہ علیا را با عالم غای ذاتی است و مرتبہ اطلاق ذات را تعالی  
بے ملاحظہ اعتبار مسجودیت و معبودیت و یا ناند آن بکعبہ چه نسبت و کدام مناسب است پس حقیقت کعبه  
باید که ذات ما خود با اعتبارے و نشاندے بود و ذات که مفید نشان باشد نشانے است از شیون مناسب  
آنست آنچه ارباب معقول گفته اند کہ در علم الہی بالوجہ علم بوجہ است نہ بشے و مقرر است کہ حقیقت  
محمدی علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و النجیہ جامع جمیع شیونات است پس این شان کہ حقیقت کعبه  
ربانی است نیز داخل در آن حقیقت جامعہ بود و جز او باشد و ترفع مندرج بود زیرا کہ در بالا مقرر شد  
حقیقت محمدی را و اطلاق است۔

جواب اول کہ در آن حقیقت کعبه را مسجود حقیقت محمدی قرار داده اند مبتنی بر اطلاق اول  
است کہ مقابل حقیقت احمدی است علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و النجیہ و در اینجا حقیقت کعبه  
جز رگفہ مبتنی بر اطلاق ثانی است کہ حقیقت الحقائق است اگر گویند مسلم داشتیم کہ حقیقت محمدی  
علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و النجیہ جامع جمیع شیون و اعتبارات است لیکن نہ باعتبار اطلاق  
آن شیون بلکه باعتبار حصول آن در علم و نقیذ آن بتعلق علم حلی چہ حقیقت محمدی عبارت از علم  
حلی است و حقیقت کعبه نفس شان است نہ صورت علمیہ آن پس جز بودن در حیز منع باشد۔  
گویم کہ بطور قوم صورت علمیہ شان نفس شان است باعتبار اتحاد علم و معلوم و بطور حضرت  
ایشان ما قدس اللہ سبحانہ بسرہ کہ بعینیت قائل نیستند گویم کہ آنحضرت نوشته اند کہ حقیقت احمدی  
معبر بحقیقت کعبه ربانی است آن معنی است کہ مبداء وجود اعتباری شان علم است و میتوان کہ این  
معنی کہ مبداء است همان ذات ما خود نشان بود پس حقیقت محمدی با اطلاق ثانی جامع بین تحقیقین  
بود و حقیقت کعبه بعضی کمالات او باشد آری حقیقت محمدی باعتبار اطلاق اول جامع این شان نیست

بلکه صورت علمیه آنرا جامع است قد بر ولا تکن من القاصرين. ازین تحقیق جواب خامس ظاهر معلوم شد مرسل سوال را بر اصطلاح قوم چه تحقیقت کعبه چه تفوق دارد لیکن مندرج است در تحقیقت محمدی باعتبار احاطه علم و اتحاد علم و معلوم. پس افضلیت ممنوع باشد چه جز را بر کل تقدم و تفوق است که مستلزم افضلیت نیست و آنچه در جواب اول مذکور شد که کمال آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم در عبدیت و عابدیت است گویم که عبدیت و عابدیت کمالی است که تعلق بتبعین امکان آن سرور دارد و علی آله الصلوات و التسلیمات یا بحقیقت او باطلاق اولیة مطلقا چه محقق شد که حقیقت حقیقی او علیه و علی آله الصلوة والسلام که بمعنی ثانی است حاویست در حقیقت کعبه پس کمال که حقیقت کعبه را ثابت است حقیقت او را نیز ثابت بود و فضل حقیقت او را باشد علی علیه و آله الصلوة و التسلیمات یا گویم که کمال او علیه و علی آله الصلوة والسلام باعتبار صورت و حقیقت عابد است لیکن معبود و مسجود بودن حقیقت کعبه حقیقت او را باطلاق ثانی ممنوع است بلکه او را علیه الصلوة والسلام درین مقام حقیقی است که فوق حقیقت کعبه است وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلَيْهِ تَنْبِيْهُ تَحْقِيقِ سَخْنِ دَرِیْنِ رَقِیْمَةٍ بَانْدَارِ مَكْتُوبِ و بیست و نهم است از مکتوبات جلد اول و در مکاتیب دیگر هم ازین مقوله سخن بسیار است و حقیقة الامر عند الله سبحانه وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلَيْهِ وَالسَّلَام

## مکتوب (۲) دوم

بمولانا حسن علی در جواب سوال او که از معنی مجدد الف ثانی نموده بود و از علامات و آثار آن . الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفه شریفه اخوی مولانا حسن علی رسیده مضمون آن بوضوح پیوست نوشته بودند که بعضی سالکان سوال می کنند که تعریف مجدد الف ثانی چیست و آثار و علامات او کدام است در حضرت ایشان شما ازین کمالات چه بظهور آمده تا در شان ایشان آشنا و بیگانه را باطلاق این اسم اشتباهی نماند. مخدوم و مجدد الف بودن امریست کشفی و الهامی که بوجدان صاحب این معامله تعلق دارد و التزام امریست که بآثار و علامات معقول

آشنا و بیگانه توان کرد هر که آشناست سعادت ازلی دارد از راه مناسبت مغفوی قبول اسرار  
 اهل الله می نماید و مورد فیوض و برکات این اکابر می گردد و هر که بیگانه و بی سعادت است از حجت  
 منکرت باطنی اگر چه بایں اسرار نبرد قبول نه نماید و از فیوض و برکات شان محروم ماند گویند  
 بیگانگان از محبت خارج اند ما را برد و قبول آنها کار نیست منکران مثل قرآن مجزه با هر  
 دیدن و در انکار ماندند مع ذلک. کسی را که قوت حدیث عطا کرده اند اگر در اطوار و اوضاع آنحضرت  
 نیک تامل نماید و فیوض و برکات و کمال و اکمال و علوم و اسرار که آن قدوة ابرار بآن ممتاز است  
 مشاهد کند بجهت تکلف حکم بحدود ایشانی نماید حضرت ایشان با قدس الله سبحانه بسر در مکتوب  
 چهارم از مکتوبات جلد ثانی بزرگاشته اند که این معارف از حیطه ولایت خارج است از باب  
 ولایت در رنگ علمائے ظواهر در ادراک آن عاجز و در درک آل قاصریں علوم مقتبس از مشوة الانوار نبوت  
 اند علی بابها الصلوة والسلام والتخیم که بعد از تجدید الف ثانی بتبعیت و وراثت تازه گشته اند  
 و بطراوت ظهور یافته صاحب این علوم و معارف مجد دین الف است کما لا یخفی علی الناظرین  
 فی علومهم معارفه اللتی یتعلق بالذات والصفات الافعال و تنبلیس بالاحوال والمواجید القلیات  
 والظهورات فیعلمون ان هؤلا العلوم والمعارف وراء علوم العلماء و وراء معارف الاولیاء بل علوم  
 هؤلاء بالنسبة الی تلك العلوم تشتر وتلك المعارف لب ذلك القشر والله سبحانه الهادی  
 بدانند که بر سر مائة مجدی گذشته است و مجد دین دیگر است و مجد الف دیگر چنانچه در میان  
 مائة والف فرق است در مجریدین اینها نیز هم انقدر فرق است بلکه زیاده ازان و مجد آنست که هر چه  
 در آن مدت از فیوض بآمتان برسد بنویسند و برسد اگر چه اقطاب او تا آن وقت نوبت و مبداء و نجباء  
 باشند. مع خاص کند بنده مصلحت عام را.

مکتوب سوم

سجده محمد صدیق پشاور و دیوبند عریضه او که منتظم ازواق و عروجات جدیده بود بایان

علامت وصول با کمالات نبوت -

بعد الحمد والصلوة وارسال التحیات می رساند مکتوب مرغوب که بدست یاران ملام محمد ضعیف فرستاده بودند و اذواق تازه و تزیینات و عروجات جدیدہ در آن مندرج نموده رسیده خوش وقت ساخت و سبب لذات معنویہ گردید اللہ ہرزادہ - نوشته بودند این نسبت خاص الخاص کہ درین ایام روی می دید یقین می دانند کہ از کمالات نبوت سنت سابق آنچه بود داخل کمالات ولایت بودند بے از کرم اوتعالی بعد نیست علامت حصول کمالات نبوت مضمون این حدیث سنت کہ وارد گشته است لن یومن احدکم حتی یکون هواہ تبعاً لما حیثت بہ احکام شرعہ از او امر و توہای مقتضای ہوا بود و موافق خواہش نفس باشد - نوشته بودند کہ نسبت سابق را با این نسبت کہ بآن مباہی است نسبت عدم و ملکہ است غیر از آنکہ از آن نسبت ما ضعیف استغفار نمایم و جہنمی بنید - اینجا ہمہ آنست کہ بزرگتر بیاست انجہ بے کمالات ولایت را با کمالات نبوت چہ نسبت کمالات ولایت زینہای کمالات نبوت اند و ظلال و نمودجات آن در سنگام وصول اصل از ظل نمودرج استغفار راست از کیفیت کہ بخواہ رحمت علی روی دادہ - نوشته بودند و خواہ را محاط نور محمدی و مستہلک در آن یافتن بوضوح انجا میدہد حمد اللہ سبحانہ علی ذلک خواہ را مناسبت خاص است با حق سبحانہ آثار آن بمنصہ ظہور آرد و میرزا رستم بیگ را نیز ازین نسبت علیہ بہرہ و در گرداند اند قریب عجیب -

## مکتوب چہارم

بمیرزا ہادی در جواب مکتوب وے کہ مشتمل بر بعضی از احوال بود و مرغوب بحصول نسبت فنا بانصالح ضروریہ -

بعد الحمد والصلوة وارسال التحیات برادر گرامی می رساند صحیفہ کہ درین ولا فرستادہ بودند رسید و سبب مسرت گردید و یک کتابتے پیش ازین بمدتے از ان عزیزتے ظاہراً اکبر آباد نوشته بودند

تیر سیده بود لیکن بعد مسافت و عدم علم بقاصدے که روانه آنصوب باشند عذرنا تو شستن را جواب  
 حمد الله سبحانه که بصحت و عافیت اندواز یاد و محبت فقر خالی و قارغ نیت و بطریق باخود تقید  
 نوشته بودند که نفی و اثبات بست و یکبار بملاحظه معنی همیشه در یک نفس پیشود و گاهی اگر قصد  
 زیادتی بکنند تا چهل بلکه زیاد بکند می رسد نیکه مبارک است حق سبحانه تبارک و ثمرات برین امر  
 جلیل القدر متنرب گردانند و از جمیع مقاصد و مرادات تهی سازد چنانچه در باطن غیر از حق جل و  
 مطلبی و بایستی نماید بلکه صفت ارادت نیز مانند چطور ولایت مقام بندگی که دل و نیستی و تسلیم  
 و انقیاد است صفت ارادت را که مشعر از انانیت و هستی است بر تناید و زوال آن شرط ولایت  
 آنده حصول این نسبت بے سابقه گرم امکان پذیر نیست مجرد اعمال صوری بے جذبات قوی معنوی  
 ازین گردابی برآرد و آنچه نوشته اند که صحبت مردم کم خوش می آید از ثمرات این ذکر است و کمال آن  
 آنست که از همه بیگانه سازد و از آفاق و انفس و ارباب و بفنائے حقیقی رساند نوشته بودند که در  
 وقت مشغولی خطرات و کشایشی که محال می شود در ابتدا نبود جمیع اول بهتر از حال بود و حظ  
 تنهایی - حالا از اول است پیچ نمی داند که آن بهتر است یا این. مخدوم ما هر کدام را و چه اند  
 حسن است لیکن مطلب و رای آنست طالب آن باشند چندان مداومت باز گردانند که ما سوائے  
 مذکور از سببه رخت بر بندد و تعلق علمی و چه از ما سوائے آن گسسته گردد چه توان کرد صحبت شما  
 قلیل بود اگر چه گاه صحبت میسر آید بحکم که جمال این معانی بر باطن پرتوان اندازد و بیچ از مطلوب  
 در دل پدید آید هر حال تا حصول ملاقات برو طائف از کار و طاعات مگر کم باشند و از صحبت  
 مخالف دور بودند و از ممنوعات شرعی پرستیز نمایند و از فکر خداوندی جل شانه ترسان و لرزان باشند  
 و از عمل خود مایوس بودند و عمل را از دست نهند و عمل و استغفر و اعتماد بر فضل داشته باشند  
 و بر سنت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم مستقیم بوند و بر محبت شیوخ را سخ باشند  
 تا همواره از باطن شان مستفیض و مستنیر بوند و واجب دور افتاده را از دعای خیر فراموش نکنند  
 والسلام اولاً و آخراً -



## مکتوب پنجم

به سلطان وقت در میان قنای قلب و قنای نفس و حدیثیه و اعطاء و نصالح.

الحمد لله ذی الانعام والصلوة والسلام علی رسولہ سید الانام و علی آلہ الکرام و صحبہ العظام اما بعد احقر فقر بعض والامی رساند کہ این دعا گویہ چندی بحسب صورت از دریافت دست ملازمت دور و مجور است و درین قسم امر خطیر و جهاد کبیر کہ درین ایام غان توجہ و اقبال بآن مصروف است داخل نہ لیکن از روی معنی و باطن در ملازمت و حضور است و بدعاے فتح و نصرت کہ وظیفہ فقر است مشغول و مشغوف ع

دیدہ سعدی و جان ہمارو تست

در حدیث آیدہ است المرء من احبّ چون محبت درست دارد از راه درونی در پیج موطن معرفہ

از خدمت عالی جدا نیست و ہمہ جامعیت معنوی دارد خوش گفت پدیت

روش

از درون شوا آشنا و از برون بیگانه و ش این چنین زیبا صفت کم می بود اندر جہان

بلی الصوفی کاین باین ای کاین مم الخلق صورۃ و باین عنہم حقیقۃ و معنی چہ باطن و حقیقت

او از ظاہر او بلکہ از جمیع ماسوی اللہ تعالی گسستہ و بر اہل دوزخ رفته و بغیب لغیب پیوستہ

غفلت ظاہر و باطن او سرایت ندارد عوام را باطن با ظاہر آمیختہ است و غفلت ظاہر و باطن

سرایت میکند و خواص را کہ باطن نشان بر اہل از ظاہر منقطع گشتہ است نہ چنین است و غفلت

ظاہر و باطن راہ ندارد و در حضور و آگاہی او نقصانے نمی آرد چہ حضور و آگاہی ملکہ او گشتہ است

و صفت لازم او شدہ چنانچہ سمع صفت سامعہ و بصر صفت باصرہ کہ ہیچ و جہ از روی منفک

نیست بعضی از سالکان این راہ را بنوعی این انقطاع دست می دہند و نسیان از ماسوی

حاصل می شود کہ اگر تکلف یا و ماسوی کند بر گزینا و دنیا دید اگر بالفرض عمر حضرت توح علی بنیفا

و علیہ الصلوۃ والسلام با و بدین ہر گز خیال ماسوی در باطن او نہ نیاید بواسطہ نسیانے کہ دل را

خطہ

از اسوی بصول پیوسته است این کمال نخستین کمالات ولایت است و معبر است بفنائ قلبی و مربوط است بزوال علم حصولی اشیا ازین مقام اگر ترقی واقع شود و علم حضوری که دران موطن اتحاد علم و عالم است نیز در رنگ علم حصولی رو بزوال آرد و نخت بصحرائ عدم کشف فائ نفس بود بعد از ان نفس در مقام الطینان آید و مفاد احکام الهی تعالی گردد و با سلام حقیقی مشرف شود راضی و مرضی گردد و مورد کریمه یائنها النفس المطمئنة از حی الی ربک راضیه قمرخصیه بود و فوق این دو کمال کمالات دیگر هم هست که مشروط باین دو کمال است از ان کمالات چه بیان نماید۔

### قیاس کن زگلستان من بهار مرا

ع

ومن بعد هذه اما يدق صفاته وما اكتمه احطى لدية واجمل

ولفتحتم المکتوب بالحديث النبوی علی مصدرها الصلوة والسلام والتیحه عن معاذ ابن جبل قال اختبى عن رسول الله صلى الله تعالى علیه وعلى اله وسلم ذات غداة عن صلوة الصبح حتى كدنا نراى عين الشمس فخرج سرعيا فتؤب بالصلوة فصلى رسول الله صلى الله تعالى علیه وسلم وتجاوز فی صلوته فلما سلم ودعا بصوته فقال لتاعلم ما فعلکم ما انتم ثم اتقل لينا ثم قال اما انى ساعدکم ما جئستى عنکم الغداة انى قت من الليل فتوضات وصليت ما قدر لى فتعست فى صلوتى حتى استثقلت فاذا انا بى تبارک وتعالى فى احسن صورة فقال يا محمد قلت لبيك رب قال فيم يختصم الملاء الاعلى قلت لا ادرى قالها ثلاثا قل فرائيت وضع كفي بين كتفى حتى وجدت بردا فامله بين ثديي فتجلى لى كل شئ وعرفت فقال يا محمد قلت لبيك رب قال فيم يختصم الملاء الاعلى قلت فى الكهانات قال ما هن قلت مشى الاقدام الى الحججاعات والحجوس فى المساجد بعد الصلوة واسباغ الوضوء حين الكرميات قال ثم فيم قلت فى الدرجات قال وما هن قلت اطعام الطعام ولين الكلام والصلوة بالليل والناس نيام قال مثل قلت اللهم انى اسئلك فعل الخيرات وترك المنكرات وحبا للمساكين وان تغفر لى وترحمى واذا اردت قنته فى قوم فتوفى غير مفتون ووسائلك جبك وحب من يحبك وحب عمى يقربنى الى جبك فقال رسول الله

انقل

صلی اللہ تعالیٰ علیہ والہ وسلم انما حق فادرسوها ثم تعلموها و سالت محمد بن اسماعیل عن هذا الحديث فقال هذا حديث صحيح رواه احمد والترمذی وقال هذا حديث حسن صحيح -

## مکتوب (۶) ششم

بخواجه محمد حنیف در نصائح نافعه و ترغیب بعزالت -

بعد الحمد و الصلوٰۃ و تبلیغ الدعوات بجناب اخوی می رساند احوال و اوضاع فقرای این حدود مستوجب حمایات امید که آن برادر نیز عاقبت و استقامت باشد و روز آئند او به از روز گذشته بود من استوی یوماه فهو مغبون شنیده باشند مدتی است که از آن عزیز کتابت و خبری نرسیده خاطر مشوش است و هر گجا هست خدا یا بسلامت دارش  
بعد مسافت عذر گوئی نمی نماید الحمد لله با کمال جمعیت است بجمیعت باشند و یک لحظه از تفقد و نگرانی مطلوب فارغ نباشند و همواره از درد نایافت متفکر و محزون بودند و عزالت راغب باشند و از اختلاط خلق همایکن گریزان الاستیناس بالناس من علامات الافلاس و این فقرار از دعای خیر متسی نسا زد و کیفیات ظاهر و باطن را نویسیا باشند که خاطر نگران می باشد دل را یا شما تعلق خاص است و خواهاں کمال شما است اند قریب عجیب و السلام علیکم و علی من لدیکم

## مکتوب (۷) هفتم

بخواجه محمد صدیق پشاور در جواب مکتوب ۷۶ که منضمن واردات قویه بود با بشارت خاتمه تحقیق معنی اصالت الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صفا گفت شریفی و رپے رسیده خوش وقت ساخت و مضامین خون آمیز جنون انگیز آن و تصور اجتماع امور متضاده تناسخ از آن بوضوح پیوست بل عرف ربی بحمیم الاضداد از روی نسبت خاص الخاص نموده اند محبت دیوانگی به شما امید است که دقیقہ را فرو نگذارد آئینه باطن شما را که ملاحظه می نماید در رنگ ماه که در تقابل مهر بدر کمال گشته باشند

می یابد و القیب عند الله سبحانه و آنچه نوشته اند که یک نسبت خاص الخاص جلوه گرمی شود و یک نوع  
نوازش مخصوص بنظمی در آینه تا آنکه نوشته اند که این نسبت از عالم و حرم مؤمنی صعباً است نیک  
مبارک است امید که این صعقه لطافت خلق و امر را فرگیرد و عین و اثر را از بیچ کد ام نگذارد بهره از  
اصالت در یوزه نموده بودند و محروماً اگر از اصالت نسبت که ما و راے ظلال است خواسته اند و معامله  
که بیرون ولایت صفری که ولایت اولیا است اراده داشته چنانچه خواهی بزرگ ایمای بان فرموده اند  
آنجا که گفته اند هفت سال همراه مولانا عارف درنگ پوی آن بودم که از صل آگاهی یام سب با سفر  
حجاز رفتم اگر مثل مولانا یا نجیه مولانا آنجای یافتم هرگز از آنجا بر نمی گشتم پس معقول است و در یوزه حصول  
آن بر محل هر چند حاصل داشته باشد و اگر بهره اصالت بان معنی می تواند شد که انبیاء کرام علی نبینا علیهم  
و علیهم الصلوات و السلام بان ممتازند و بهره اصالت نصیب وقت این بزرگواران است و دیگران همه  
تبار و طفلی و الوش خوردند هر چند بتبعیت این برگزیدگان مراتب ظلال را پس پشت داده و صل حاصل  
الاهل کردند چه بهره اصالت امر دیگر است کما لا یخفی علی ارباب پس این امر موجب صرف است  
در یوزه حصول آن پس بیروبال مختص خیال است کسب عمل و دعا و توجه و کوشش را درین جاد خله  
نیست سابقه غایت می یابد و پس باید دانست که جائز بلکه واقع است که خال خال از افراد  
امت را بطیفیل پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بهره اصالت حاصل بود هر چند قلیل بودند بل اقل  
زیاده از دوسه کس معلوم نیست کما این کرامت ممتاز باشند.

شیه

## مکتوب هشتم

بحقایق و معارف آگاه مولانا محمد حنیف در بیان بعضی از لوازم طریق ارشاد با مواعظ و نصائح -  
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اصحیقه شریفه خوی اغری مولانا محمد حنیف  
رسیده به تبع و خوش وقت ساخت و از مطالعہ احوال پسندیده بعضی از اهل طریقه که نوشته بودند  
فرحت بر فرحت افزود اللهم کثر اخواننا فی الدین و ثبتنا و ایاهم علی الصراط المستقیم

باید کہ توجہات را از آنها دریغ ندرانند و بحفظ نسبت و دوام ذکر و مراقبہ و آداب طریق دلالت نشان نمایند  
 و از صحبت مخالفان باز دارند و با تبیل سنت امر کنند تا راه ترقی مفتوح باشد و هر کہ بشوق و آرزو  
 طلب خراطین نماید طریقہ را با و بگویند و پرودت را درین امر راہ ندرند و در کا طلبیہ سرگرم باشند و اگر طالب  
 را ذکر در نگیرد او را اندک باز داشته مجروح قلبی امر نمایند و توجہات کنند امید است ذکر در گیرد دیگر  
 باید کہ راہ ملاقات اہل دنیا ہمہا ممکن بریند و بہ زاویہ نامرادی نگویند و حیات چند روزہ را در تحصیل  
 زاد آخرت مصروف دارند و سائر امور را بحضرت حق جل و علا بسپارند رُبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا و اگر طبیعت شوق صحرانگیزی صحرای اید با بملہ ص  
 ہر کجا خود نباشی آنجا باش  
 والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الہدٰی والترم متابعت المصطفیٰ علیہ علی اللصلوات والبرکات العلی

## مکتوب ۹م

غلام محمد فاروق در بیان واقعہ روشن کہ دیدہ بود و جواب استفسارے کہ از حدیث لا صلوة الا  
 بحضور القلب نمودہ -

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى مکتوب مرغوب برادر اعز ارشد میاں  
 غلام محمد فاروق رسیدہ مسرت بے اندازہ بخشیدہ شد تعالیٰ بد درجات کمال ترقی بخشاد۔ نوشتہ بودند  
 کہ از غیب آوازے بگوش رسید کہ "توازا ولایتی خدائی" و سہ چہار بار این آواز مسموع شد مطالعہ  
 آن توحش وقت ساخت بشارت بزرگ است امید است کہ شیطان لعین را دریاں دخل نہ دود و جانی  
 باشد و آنچه در مراقبہ پیش رو صورت آفتابے ظاہر شد پس منور و گردان اقسام رنگ شعلہ می زدود  
 در آب بے شمار بالوان مختلف پر تومی انداخت آن آفتاب نزدیک شدن گرفت تا در وجود شمار رفت  
 و غائب گشت بسیار روشن و صیل است۔ این واقعہ با واقعہ سابق مناسبت تام دارد چہ بنویسند  
 کہ این نور پر تو عین ثابتہ شما باشد کہ شمار با خود بقا بخشیدہ و تحقق بعین ثابتہ از کمالات ولایت است



و قسمی است که مربوط به باطن است از توبه و زهد و توکل و تفکر و اخلاص و رضا و امثال آن و سلوک  
 این مقامات جدا جدا عسر تمام دارد بلکه گاه بود که از وصول بمطلوب که مناسب این نشأه است  
 باز دارد و جذب الهی جل شانہ دستگیری نفرماید پس طریقے بایدگزید که محاذی مطلوب بود و از  
 ایصال بمقصود تخلف تو زرد و خلاصه این مقامات بطریق اجمال در ضمن آن بسهولت حاصل  
 آید و سیر تمام در اعمال جوارح پیدا آرد و آن طریقے است که بزرگان با آنرا اختیار کرده اند و  
 ابتداء آن از انفس قرار داده که متضمن جذب و محبت است سیر آفاق و سلوک مقامات طفیلی این  
 معامله است زیرا که محبت چون ساعت قساعت استیلامی باید از اسوی محبوب آناً فاناً انقطاع  
 حاصل می آید و بحدی می رسد که در دیده باطن جز محبوب نمی ماند و تعلق علمی و حی از غیر گسته می شود  
 و در ضمن آن حقیقت مقامات مذکوره متحقق می شود و چوں محب را اطاعت محبوب لازم است در  
 وظائف اعمال جوارح نیز مگر کم خواهد بود بموجب امر مع من احب چوں محبوب و راے  
 آفاق و انفس است عارف نیز از انفس در رنگ آفاق می گذرد و بخود محبت بخون با محبوب  
 بدست می آرد و چون درین نشأه مدبر که را آن قدرت نیست که کنه آن محبت را در یابد که آن  
 موعود بنشأه اخروی است لاجرم امروز بوظائف طاعات صوری و لطائف مراقبات معنوی  
 بسرمی برد تا فردا بنشأه آن قوت با صره حاصل آید و حقیقت این محبت را در یابد پس باید که  
 آن برادر کرمیت را چست در ادای وظائف اعمال بر بندد و درازد یاد کیفیت و کیمت اعمال  
 سعی بلیغ نماید و باطن بدوام توجه و اقبال معمور داشته از التفات به اسوی مطلوب هم امکان  
 باز دارد و ذکر و اظهاری الاثم و باطنه نص قاطع است و بحدی مدوامت این معنی نماید که  
 این حالت ملکه شود و از تکلف و ارب و از طریق تحقیقت آید و از یاد کرد یادداشت گماید چه  
 نعمتی است که ظاهر بوظائف اعمال که با آن مربوط است مشغول باشد و باطن از دیدن اسوا گسته  
 بود در مطلوب مستغرق و مستهلک باشد و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعت  
 المصطفی علیه علی الصلوات و التحیات و البرکات العلی.

## مکتوب یازدہم

بشیرخان در تحریر بر مخالفت نفس امارہ و تصحیح عقائد بروفی آراء صائبہ اہل سنت و جماعت و اتیان ارکان خمسہ اسلام و ترغیب بر سلوک طریقہ صوفیہ و مداحی طریقہ علیہ نقشبندیہ۔

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وآلہ الطاہرین  
 اللہ تعالیٰ ذات باریکات را مشمول لطائف و غنایات خویش داشته بجلیلہ تبلیغ نبوی و سنن  
 مصطفوی علی مصدرہا صنوف الصلوات النامیات قرین و محلی داراد بجرمۃ النبی الامی وآلہ الاحباب  
 اما بعد حقان آگاہ مولانا محمد حنیف اہل اہرام بانی ہائے شمانست بفقرا بسیار کرد و استدعاے  
 کتابتے کہ متضمن نصائح باشد نمود اجابتا للما تمس بہ کلمہ چند نامر بوط جرات کرد۔ مخدوم با حق سبحانہ  
 آدمی را ہمل نیا فریدہ است و بطور اولنگذاشتہ تا ہرچہ داند بکند و موافق ہو اے نفس و خواہش طبیعت  
 زندگانی نماید یا امر و نواہی اور امکلف ساختہ است و تکالیف گوناگون مخاطب گردانیدہ اینکس  
 چارہ ندارد بغير از آنکہ بمقتضائے آن زندگانی نماید و ہو اے نفس و طبیعت را کہ برخلاف آن باشد  
 بگذارد و اگر چنین کند مورد سخط و غضب مولائے حقیقی شود و مستحق عذاب انواع عقوبات گردد و خوشا  
 وقت و حال آنانیکہ کمیت را در خدمت مولیٰ چست بر بستہ اند و بجمع ہمت در کسب مرضی او کشیدہ  
 فطوبی لمن وفق لمرضات اللہ و یا حسرتا علی من فرط فی جنب اللہ فبشری للصالحین و الا برار و

ویل للکافرین من الذار سبق المفردون و هلاک المسوفون دنیا محل زراعت است در وقت  
 زراعت بعیش پرداختن و بلذات فانیہ غیر مرضیہ ساختن خود را از بعیش ابد مرضی باز داشتن است عقل  
 دولت پیش آریا و ندارد و لذات باقیہ مرضیہ را گذاشتہ فریفتہ لذات فانیہ مبغوضہ نگردد پس از تصحیح  
 عقائد دینیہ بروفی آراء صائبہ علمائے اہل سنت شکر اللہ تعالیٰ اسعیم کہ ما خود از کتاب و سنت است  
 چارہ نیست و از ادائے فرائض و واجبات و از اجتناب از محرمات گذرنہ و بہترین عبادات و معتبرترین  
 طاعات نماز است کہ ستون دین و فارق مبین در میان مسلم و کافر است و قربے کہ در حین ادائے آن

بجانبہ دیگر در خبر خود در خواہد یافت کہ این مصدرہا صنوف الصلوات النامیات قرین و محلی داراد بجرمۃ النبی الامی وآلہ الاحباب

این را نیست

کسانیکہ



حاصل است بیرون آن نادر است پس نماز را پنج وقت بجماعت و جمعیت و تعدیل ارکان اسرارغ  
 وضوء و اوقات مستحبه ادا بیکرد و در حق الحدیث ان العبد اذا قام الى الصلوة فتحت له ابواب  
 الجنان و کشف له الحجب بینہ و بین ربہ و استقبل الخور العین ما لم یتمخطویم در حدیث است  
 المصلی یقرع باب للملک و انه من یدرم قرع الباب یوشک ان یفتح له ویم در حدیث است مثل  
 الصلوات الخمس کمثل نهر جار عذب علی باب احدکم یغتسل فیہ کل یوم خمس مرات فما  
 یبقی من ذلك من الدنس ویم در حدیث است ان من حافظ علی هؤلاء الصلوات الخمس  
 المکتوبات فی جماعت کان اول من یجوز علی الصراط کالبرق اللامع و حشره الله فی اول زمرة  
 من السابقین و کان له فی کل یوم وليلة حافظ علیهن کاجر الف شهید قتلوا فی سبیل الله  
 و از اموال نامیه و انعام سایمه زکوة بمصارف آن بمنّت و رغبت باید داد اما نقصت صدقتم  
 مال و ما زاد الله عبدا یعقوا الاخر و اقواضع احد الله الا رفعه الله ویم در حدیث است ما من  
 صاحب ذهب و لا فضة لا یودی منها حقها الا اذا کان یوم القيمة صفحت له صفایح  
 من نار فاحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جنبه و ظهره کما روت و برت اعیدت له فی  
 یوم کان مقداره خمسين الف سنة حتی یقضى بین العباد قیری سبیلا ما الی الجنة و  
 اما الی النار از کمال کرم بعد جولان حول و صرف ما یحتاج الیه آنچه باقی ماند جلم حصه از ان  
 فرض کرده است عجب بے انصافی باشد که در ادای آئتم تساهل نماید و یکیل بگذراند جان و مال  
 همه از دست تعالی اگر ایشا را تمام مال فقیر میفرمود و طلب جان بنمید و متولمان بارگاه صمدیش  
 بے چین ببارویشوق از هر چه تمامتر ایشا را جان و مال می کردند و سعادت خود را دللی می دانستند شکر  
 ان قال لی مت مت سمعوا طاعة و قلت لداعی الموت اهلا و مرحبا

خوش گفت بدیت

گر بنقد جان توانستی خریدن وصل دوست طالب وصل تو بودی هر که جان داشته  
 و روزه ماه مبارک رمضان بزوق باید داشت و سعادت خود در ان گرسنگی و تشنگی باید دید

در حدیث است کل عمل ابن آدم یضعف الحسنة بعشر أمثالها إلى سبع مائة ضعف  
قال الله تعالى إلا الصوم فإنه وأنا أجزى به يدع شهوته وطعامه من أجل للصائم فرحان  
فرحة عند فطره وفرحة عند لقاء ربه ونحلو فقه الصائم أطيب عند الله من ريح المسك  
والصيام جنة فإذا كان يوم صوم أحدكم فلا يرفث ولا يصخب فإن سابه أحد أو قاتله  
فليقلل إلى امرئ صالحه متفق عليه وحج خانه کعبه بر تقدیر وجود شرائط آن باید کرد و از خانه بصاحب  
تقرب باید جست چه باید برد و فی الحدیث تابعوا بین الحج والعمرة فانهما یفتیان الفقر والذنوب  
كما یفتی الکبیر حیث الحدید والذهب والفضة وليس للحجة المبرورة ثواب الا ببلغ الحجة و چون  
بنای مسلمان بر پنج چیز است یک شهادت ان لا اله الا الله محمد و ان رسول الله و چهار دیگر است  
نذکر شد پس اگر در یکی ازین پنج چیز خلل رود در مسلمان خلل رود چنانچه خانه که بنای آن بر چهار دیوار  
و سقف است اگر یکی از پنج چیز نباشد خانه نامتام و ویران است بعد از تصحیح عقائد دینی و اعمال  
صوریه سلوک طریقه صوفیه علیه قدس الله تعالی ارواحهم ناگزیر است تا معرفت حق جل و علا بحصول  
پیوند و نجات از بهای نفسانی صورت بند دینیه که معرفت صاحب خود ندارد و نمی شناسد  
عجب است که چه نوع زندگی می نماید و بچه باتوس و مالوف است خوش گفت بدیت  
بچه مشغول کنم دیده و دل را که درام دل ترامی طلب دیده ترامی جوید  
در عالم مجاز نکرده که بصاحب خود معرفت و راه سخن ندارد از اعتداد خارج است و از اعتبار ساقط  
و معرفت بطور این طائفه علیه بے فناء فی المعروف صورت بند دینیه و تا وجود عارف در میان  
ازین معرفت بے نصیب است بدیت  
از تست حجاب تو یقین است شرط همه ره روان همی است  
فنا و بقا امریست که بوجدان صاحب آل تعلق دارد به بیان راست نیاید  
لذت نمی شناسی بخدا ناه چشتی  
پس بر عقلا و هو شمدان لازم است که در حاصل کار و نقد روزگار خود تامل نمایند هر که را این معرفت

حاصل است فطوبی له و بشری آنچه مقصود از آفرینش او بود بجا آورد و کمال انسانی رسد  
للمولوی قدس سره شعری

و آنکه دانستی که ظل کیستی      فارغی گر مُردی و گر زبستی  
چون بدانستی تو خود را از تخت      سوء آنحضرت نسب کردی دست

و هر که را این دولت مطلوبیه حاصل نیست باید که از طلب آن فارغ نباشد و از هر جا بخواهد از این مطلب  
بمشمای جان او برسد در پی آن شود و تعمیر چیزی که تخریب آن خواسته اند نه بردارد و گمراهی نایافت و نام  
فاق خود همواره داشته باشد و فرسان و لرزان بود بمبادی طایب را در آغوش ناکشیده و نه در الرحیل  
بگوش رسد و آنچه درین نشاء از دست خواسته اند حاصل نمانده ازین همراهی فانی رخت بر بندد  
فردا بکدام رود در حضرت صمدیتش در آید و یکدام حیل عذر بکشاید و باره در دنیا آید تنی نیست بدیت  
ترسم که یار یا مانا آشنا بماند      تا دامن قیامت این غم بماند

باید دانست که بهترین طریق از برای سلوک و تسلیک از حق جل و علا طریق علی نقشبندیه است  
قدس الله تعالی اسم را با الهیا چاکار این طریق عمل بسنت اختیار کرده اند و اجتناب از بدعت گزیده و  
طریقه خواسته اند که اقرب طرق بود و البته موصول باشد و نهایت در بدایت آن مندرج بود و بعد از  
وصول بدرجه کمال آگاهی شان فوق آگاهی دیگران گشته بدیت

نقشبندیه عجب قافله سالارانند      که برند از ره پنهان بحکم قافله را  
پس طالب حق جل سلطان را اختیار این طریق عالی السبب اولی باشد که راه نزدیک تر است البته موصول  
الله تعالی ما فقرا را از برکات این اکابر بهره ور کند و از سر شیمه فیض شان میراب گرداناد و السلام علیکم و علی  
سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی الصلوات و التسلیمات البرکات العلی

مکتوب (۱۲) دوازدهم

به محمد صلاح کابلی در اشتغال باستغفار و توبه و ترغیب بوظائف طاعات.

اخوی محمد صلاح بقوی و صلاح آراستہ باشند کتابتے کہ نوشته بودند رسیده خوش وقت گردانید  
 از شرمندگی و خجالت خود نوشته بودند رہاے تو بمفتوح است و تعالیٰ رؤف و رحیم از تقصیرات کہ  
 بیج کس از ان خالی نیست عفو و مغفرت خواهند و بزراری مستغفر بودند و بزرگو فکر سرگرم باشند و اوقات  
 بوظائف طاعات و مقربات اعمال معمور دارند و ازین جانب کمال صفات تصور کنند و بیج کہ ورت بخود  
 ازین همراہ ندرند نوشته بودند نمی رانم کہ داخل مقبولانم یاد اخل مردودان میرانند یا میخوانند و مخدو این  
 غم جانکاه بہر دل راہ دارد و کیست کہ ازین اندیشہ فارغ است مگر مردی باشد از درگاہ کریم امیر ار باشند

## مکتوب سیزدهم (۱۳)

بخواجہ محمد حنیف در جواب مکتوب او کہ در تحسین احوال بعضی یاران خود نگاشته بود با بعضی آداب  
 ضروریہ مشیخت و ترغیب بر ضبط اوقات۔

الحمد لله و سلام عباده الذین اصطفیٰ اصحیفہ شریفہ اخوی اعزٰی مولانا محمد حنیف کہ  
 در نیولا ارسال داشته بودند رسیده خوش وقت ساخت و کتابتے پیش ازین از ان عزیز تر رسیده بود از  
 احوال مستر شان خود نوشته بودند احوال محمد ہاشم و فاضل سنجیدہ و اخیل است در مدت قلیلہ اند کہ از  
 طالبان یا این قسم احوال ہندی شوند این قسم طلاب را معطل نباید گذاشت و بر کار مفید ساخت و  
 دہر بہیت آہا جہ نام مرغی باید نمود جوہر نفیس کم یاب ست عزیز باید داشت و بہر کہ طلب شغل نماید  
 مشغول سازند و حلقہ را سرگرم دارند و کہسہ را کہ ذکر دنگیر و از ذکر گفتنش باز دارند و بجز دو قوف قلبی مر نمایند  
 چون یکچند می بریں طرفہ مدامت کند امید است کہ ذکر سہولت دگر دیکن تو بہات را ازوے دریغ نباید  
 داشت و یاران طریق را بہ بعضی از آداب ضروریہ لالت می نموده باشند وصول فیوض و برکات طریق بہ رعایت  
 آداب میسر نیست بشنیدہ باشند کہ بیج بے ادبی بخدا رسیده است جل و علا در عدم رعایت آداب پل قہر  
 غالب است نفع موقوف دیگر باید کہ در ضبط اوقات کوشند و در اہم امور صرف نمایند مبادا بطلالت کشد  
 و از کثرت اختلاط با مردم محزون باشد کہ رونق نسبت باطن را می برد بہ نیت صالحہ با خلق صحبت

واشتن سبب انقطاع است از خالق تعالی عزیزے گفته لا تصحب الا شرار و لا تقطع عن الله بصحبة الا خیار یعنی باید آن صحبت مدار و با نیکان نوع صحبت دار که از حق جل و علا منقطع نشوی و با مریدان و مسترشدان چنان سلوک نمایند که در نظرشان حبیب باوقار در آید آنقدر انبساط نکنند که سبب جرأت و گستاخی گردد و خلل در کارخانه آنها افتد و دیگر چوں خواست متشت است بچینے دیگر نمی تواند پرداخت شب و شبانه بمقیم ماه حال که ماه ذی الحجه سنه یک هزار و پنجاه هجری است حضرت قبله گاهی والد ماجد جو سفر آخرت گزیند و پسماندگان را جگر گریاب و دیدہ پر آب گذاشتند و وجود شرفیشان وسیله سعادت کونین و دریچه رضامندی ربالمشرقیں بوده که الحال از کسب آن از آن راه حریان دست داده است ان الله وانا الیه راجعون بایاران دستان هفتاد هزار بار کلمه طیبه لا اله الا الله خوانده ثواب آن را بر روحانیت ایشان بگذرانند والسلام اولاً و آخراً

## مکتوب چهاردهم (۱۴)

بشیخ عبدالکریم کابلی در جواب کتابتی که نوشته بود با ترغیب بر علو همت و انزوا  
 .. عاودت آثار و لا انبید الکریم همواره در ترقی باشند استقامت او نثار شما که گوش زد میشود سبب مسرت می گردد ز ادک الله تعالی و ایا نا استقامت کتابتی که متضمن احوال و ترقیات خود نوشته بودید رسید مضامین آن به وضوح آنجا میرسد حمد الله علی ذلک بکار خود سرگرم باشند و حال که رو به بدر شکر آن بجا آرند و هلم من هدی گویند بان خیر رسد نباشند و ترقی از آن نخواهند آن الله یحب معالی الهمم حق تعالی عالی همتان ادوست می دارد و عزلت آنرا و پیشتر راغب باشند و کسانی که آنها را طریقه گفته اند باحوال آنها پرازانند و عدی که تعلیم طریقه آنها مجاز بوده اند اگر آن عذر تمام شده باشد مثل آن عذر دیگر را طریقه بگویند والسلام

## مکتوب پانزدهم

بمولانا محمد حنیف رضیعت و تحریص بر استعداد آخرت -

بی رحمت و الصلوة و ارسال النجیات می رساند احوال و اوضاع فقرای این حدود مستوجب  
 حمد است المسؤل من الله سبحانه سلافتکم و عاقبتکم و استقامتکم علی الطریقه المرضیه و  
 الستة السنیة و ترقی درجاتکم المعنویة مخدوم و ما رگ پر توان داشت و اجل مسمی رسیده آمد و بیج سر انجام  
 تشد و تهیة اسباب این قسم سفر دور و دراز از دست نیامد جاء الموت بحذا فیده جاءت المرافقة  
 تتبعها المرافقة افسوس اشرف عمر در هوا و هوس رفت معلوم است که در از دل عمر چه خواهد کرد و کرد  
 این وقت چه خواهد اعتبار داشت از راه فحالت آب شده می رود و زبان عذر نموده خوش گفت شعر  
 کنون چه عذر گناهان خویشتم خواهم ز شرم خویش حکم از بدن بجای عرق  
 سعادت آثار فضایل بیگ اندوستان صمیمی است متوجه کابل است توقع که لوازم دوستی را بطهور آرند  
 خواجہ محمد رضا نیز از یاران طریقت است توجع بباطن او هم مرعی دارند و السلام اولاً و آخراً -

## مکتوب شانزدهم (۱۶)

بخواجہ عبدالرحمن نقشبندی در شکر گذاری آباء کرام ایشان و بیان آنکه با وجود کمال استغنا از شوق  
 حاصل نشو ب است و بیان فنا و بقای عارف -

الله تعالی ذات بابرکات مخدومی و مخدوم زادگی را مشمول الطاف و غایات خویش داشته  
 بتزکیات صوریہ و معنویہ ممتاز دارد و حقوق بزرگان ایشان بر ذمه ما فقرانه تقدیر نیست که در حیرت تحریر و  
 تقریر آید سیل و طریق اهل الله را ازین بزرگواران اخذ نموده ایم و اقسام جذبه را از برکات شان استفاده  
 کرده ایم فنا و بقا در صحبت شان موجود است و سیرالی الله و سیر فی الله از مجلس شان ما خود اتباع  
 سنت و اجتناب از بدعت که مدار کار و بنیاد این معامله است و مقرر فیوض و اسرار بے اندازه از نور  
 هدایت این سر چشمه و ولایت اقتباس نموده ایم چه طرق دیگر از امور بند عه خالی نیست و طریقه  
 این اکابر بعینه طریقه اصحاب کرام است علیهم الرضوان لهذا این طریق اقرب طرق آمد و البته موصول  
 گشت نهایت یکران در بدست شان مندرج شد - شعر

نقشبندیه عجب قافله سالارانند که برند از ره پنهان بحرم قافله را  
بالجمله اگر ظاهر است از اطوار این بزرگواران آراسته است و اگر باطن است هم از انوارشان  
پیراسته خوش گفت بدیت

شکر فیض تو چمن چون کند لعل بر بهار که اگر خار و اگر گل همه پرورده تست  
این درویش دل ریش از جهت عدم لیاقت خویش قابلیت مجلس بزرگان ندارد و اگر تقصیر از تو  
در ادای حقوق رفته باشد عفو خواهند نمود حقوق مترتبا است و ادای آن در حوصله این مسکین نیست  
لکن گریان از روی کرم عفو فرمایند و ناقابل را با این همه ناقابل قبول نمایند  
با کرمیان کارها دشوار نیست

بله از پیشگاه چنین آمده است ممکن معیوب را بشرف قبول واجب الوجود تعالی رسانیده چنانچه غزیه گفته است  
رباشی تو بعلم ازل مرادیدی دیدی آنکه بعیب بخردی  
تو بعلم آن و من بعیب بهمان رد کن آنچه خود پسندیدی  
و عجب تر آنکه اشد شوق با وجود کمال غر و استغنا با تحضرت تسو بست کما در فی الحقیقت چنانچه تسو برگردد که  
هر چه باهل راجع است و بمرتبه و خوب تسو باشد از حج است مصرع  
در خانه بکد خدائی ماند همه چیز

شوق ممکن در جنب شوق واجب تعالی حکم محو و تلاشی دارد چه ممکن هر چه دارد از قسم خیر و کمال از  
وجود و توابع وجود همه مستفاد و مستغنا از مرتبه و خوب است و ظل و پر تو ظل را بهل چه مساوات ظل در  
امر به خود استقلال ندارد اگر خیر و کمال عاریت را بخود نسبت نماید خاین در امانت بود و دعوی همسری و  
شرکت باهل پیرا که کمال در حق او نفی کمال است خیریت در سلب خیریت کمالات عاریت از خود  
دانسته خود را باین گمان فاسد خیر و کمال تصور نموده است و بنیاد در از برین بے بنیاد تهاده - رباعی  
مداحی خود بر عزم حاسد تا که ترویج چنین متاع کاسد تا که  
تو معدومی خیال هستی از تو فاسد باشد خیال فاسد تا که

و چون بسابقه کرم صاحب دولت را باین دیدن تراز و آواز تر و آواز تر و ذوق و حال دریا بد که کمال آنکه  
نسوب باوست همه مستعار و مستفاد از مرتبه و جوهر و لطال کمالات اوست تعالی بیدت  
نیاوردم از خانه چیزهای نخست تو داری همه چیز من چیز تست  
این زمان هر رشته سعادت بدست آید و امید نجات از گرداب چهل مرکب حاصل شود و ملولوی قدس سره شمع  
چون بدانستی تو خود را از نخست سوء انحضرت نسب کردی درست  
و آنکه دانستی که ظل کیستی فارغی که مردی و گریستی  
ازین مقام چون ترقی نماید میتواند که کمالات منعکس را درست حاصل سپارد و خود را که مرآت این کمالات  
بود بعد از صرف ملحق یا بدین زبان از عارف نه نامی ماند و نه نشانی فاعول معه ما عومل  
قلم این جا رسید و مر بختست والسلام اولاً و آخراً.

## مکتوب هفتم (۱۷)

نخواه محمد حنیف در ترغیب بروام اضطراب و تواصل حزن.

بسم الله حمدا لله العظیم ومصلياً على رسولنا الكريم مکتوب مرغوب انوی اغری رسیده  
خوش وقت ساخت آنچه از واردات نوشته بودند نیک عالی است قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً در کار مستر شد  
سرگرم باشند و بآرام بودند خنکی و بی دماغی نصیب اعدا باد بزرگ گفته است که تصوف اضطراب است  
چون سکون آمد تصوف نماز طالب بے اضطراب التها ب نیست و عارف بے درد و حزن نه هرگاه  
مفهوم موجودات علیها فضل الصلوات و اکمل التیمات بروام فکر و تواصل حزن موضوع باشند که در حد  
بدیگران چه رسد والسلام علیکم و علی اهل بیتکم.

## مکتوب هشتم (۱۸)

بمولاناغازی مرندی در جواب استفسار که از سلب نسبت و جزآن نوشته بودند.





## مکتوب (۱۹) نوزدهم

بمولانا محمد حنیف در تعمیر اوقات۔

برادر گرامی مولانا محمد حنیف ازین درویش دل ریش سلام عافیت انجام خوانند  
مدرتے است کہ از ان برادر خبرے ز سیرہ خاطر نگرانست مخدوما وقت کار است نہ ہنگام گفتار،  
شب ہائے تار را بگریہ واستغفار روشن دارند و بتکرار کلمہ طیبہ وتوحید ہموارہ رطب اللسان باشند  
وازن تلاوت کلام مجید موافق وقت و حال حفظ فرمایند و از نماز با طول قنوت خالی نباشند و بر تعلیم و  
تعلیم حریصی بوند جائز الرّاحقۃ تتبّعہا الرّادۃ۔

## مکتوب (۲۰) بیستم

نیز مولانا محمد حنیف در جواب عریضہ وے کہ منتظر شوق عزلت و احوال یاران او بود۔  
الحمد لله وسلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ صحیفہ شریف رسید سرور و خوش وقت ساخت  
حمدانہ سبحانہ کہ بعافیت اندر ورثہ محبت و رابطہ معنوی ہموارہ در قوت است التماس حصول بعض  
آرزو ہا نمودہ بودند از علم بتفصیل احوال و معارف و خفایق و کشف تفصیل احوال طلبہ و جزآن  
امیدوار باشند و آنچه نصیب وقت است شاگردوں لایں شکر تہ کا زید تکذبنہ را یا آرزو چہ کار  
یسا است کہ تمنائے امرے نماید کہ در حق او مقدر نیست حضرت کلیم علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام  
طلب رویت نمود بالفعل بوقوع نیاد و حکم شد یا موسیٰ اِنِّیْ اصْطَفٰیْکَ عَلَی النَّاسِ بِرِسالَیْ  
وَبِکَلَامِیْ فَخُذْ مَا آتٰیْکَ وَکُنْ مِنَ الشَّاکِرِیْنَ۔

نوشتہ بودند قریب بیک سال است کہ خطرہ آنکہ راہ آمد و رفت مردم را مسدود سازد بلکہ از  
خان مان گذشتہ بکنجے قرار گیرد و تا تم عصیان خود دارد بسیار است اما از تو ہر سان است مخدوما  
ہر سان پر اے چہ باشند کہ نیست کہ ابن آزد و در دل ندارد عزلت میبوند و مبارک است اگر حقوق خلق

صانع نشود و صحبت شد و فی الله اگر ایاضا واقع شود منافی غرض عزلت نیست العزلة مبنیة الصلوات  
شونده باشند خوش گفت بدیت

بکنج غارے خلوت گزیم از همه خلق گران لطیف جہاں یار غار با باشد

احوال ملا علی محمد و ملا عبدالسلام کہ نوشته بودند و نیز نوشته بودند نسبتہ کہ بمن روے می دید یا بہ امید  
کذا و کذا مطالعہ آن مسرت فراوان بخشید احوال بلند و سپیدہ است و مشعر با انجام کار کتابت کہ ملا  
پایندہ محمد در تبیین احوال خود بشما نوشته نیز رسید آنچه نوشته است از حصول نسبت بے کیفی و بے رنگی  
و ترتیب لذات بر آن و تمثیل نفس امارہ و شمول و احاطہ آن نسبت تمام وجود را و محویت و بلاشی اولاً  
در پوست و از گذشت آن بگوشت بعد از آن با سخنان بعد از آن سرایت محویت از ظاہر بباطن و بیتاب  
گشتن و تعرب بر آوردن کہ الہی چکر دہام کہ مرانیست نابود ساختن و شنیدن الہام کہ ہذا جذبہ من  
جذبات الحق شاد باش اگر چہ ترانیست ساختم اما کارت نیک ساختم بعد از آن باز ہم گشتن ہذا  
لطف من الطاف الحق و ہذا مقام جمع الجمع کہ وصف نہ و لا بیان نہ و احاطہ عدم و محویت تمام  
موجودات لا از عرش تا فرش و نفوذ نظر در لاعین بعد از آن باز بشعور آمدن و شنودن ترا کہ  
تہایت معاملہ تو تا اینجا بود ترا محیر ساختم میان نسبت بتدی و آزادی و بشارت یافتن از سرور  
دین و دنیا علیہ الصلوٰۃ والسلام با اختیار بتدی بعد از این عروجات نزول آمدن و دیدن واقعہ ہم  
بوضوح انجامید چیز ہائے عالی و دلپذیر است و السلام اولاً و آخراً۔

## مکتوب (۲۱) بست و یکم

بمیرزا غصنفر در تذکیر و تنبیہ و حفظ اوقات۔

نحمدہ و تصلی علی نبیہ الکریم احوال و اوضاع فقرائے این حدود مستوجب حمد است امید کہ  
آن عزیز بعاینت و جمعیت باشند و بر جادہ شریعت علیہ سنت مصطفویہ علی مصدرہا الصلوٰۃ والسلام  
والتحیہ مستقیم و مستقیم بودند از قشر بلب آید و از لفظ بمعنی گرانہ در دوام مراقبہ نفی خطرات کوشش

بستہ بود کہ ملا علی محمد کفر نوشتہ بودند کہ نسبت فرشتہ است آن کتابت بجا تر است تا او با خبر

بلایع نمایند تا حضور مع الله ملکه دل شود و صفت لازم او گردد و حضوری که غیبت در قفای آن بود در  
 طریقہ ماچندان اعتبار ندارد باجمله عمر چند روزہ بسے مقتنم است آنچه مطلوب از خلقت است درین  
 فرصت بسیر بدست باید آورد و الا غیر از حسرت و تدارمت هیچ نیست وقت کار گذشته میرود خبر شرط است  
 توقع که این دور افتاده را بدعای سلامتی خانمہ یاد میکرده باشند و السلام -

### مکتوب بست دوم<sup>(۲۲)</sup>

بمولانا محمد حنیف در دلالت بقناعت و تعمیر وقت

اخوی گرامی مولانا محمد حنیف ازین دور افتاده دعا خواند و مجاری امور مشکور است امید که  
 آن برادر زیر یوافت و جمیعت باشد و چیزے که منافی جمیعت باطن بود از آن یکسو بوند و در سعی قوت  
 روزمره خود را برپیشان نسا زند حق سبحانہ و تعالی متکفل از راق عباد است اگر باندک سعی چیزے بدست  
 می آید فیہا والا انیے آن نروند و بصحبت اہل غفلت در کار خانہ باطن خلل نیندازند و دوام توجہ و  
 اقبال را بجناب قدس رایگان از دست ندهند و ہر چند باطن را اقبال دائمی بود ظاہر را از آن  
 جدا سازند - والسلام

### مکتوب بست سوم<sup>(۲۳)</sup>

بمولانا ابو الفضل کشمیری در تحقیق مقام اخلاص و تحریریں بلام حضور -

صحیفہ شریفہ رسیدہ سبب مسرت گردید حمد سبحانہ کہ بعافیت اندواز یاد فقرائے فارغ نیستند  
 و از شوق مطلوب بے ہمتا خالی نہ حتی سبحانہ تایرہ این شوق را اشتغال دہاد و نا محبت را در باطن پیروزاد  
 تا از اسوی تمام برہاند و بمراتب قرب و معرفت بسطارساند از اشتغال مطالعہ کتب و درس علوم نوشتہ  
 بودند نیک و مہارک است اللهم زد، لیکن این قسم اعمال خیر را وسیلہ پیش نندازند و مطلب اعلی را دورے  
 این تصویر فرمایند شریعت را سبزو است علم و عمل و اخلاص، علم و عمل را علم ظاہر متکفل اند

و حقیقت اخلاص که جزو ثالث است مربوط با معرفت است و ابسته بخدمت صوفیه که ارم که علمای باطن اند  
و آنکه گفتیم که حقیقت اخلاص مخیر زیرا که صورت اخلاص عوام را نیز حاصل است صورت اخلاص  
آنست که محتاج فعل و تکلف بود و موقوف به احتیاز نیست باشد این اخلاص را دوام نیست  
صاحب آن که گاه به با اخلاص است و گاه به بی اخلاص فخلص است و المخلصون علی  
خطر عظیم شنوده باشند حقیقت اخلاص آنست که از کسب فعل و ارسته است و از تکلف گسته  
دوام پذیرفته است صاحب این اخلاص که فخلص است بفتح لام محتاج بتصحیح نیست نیست او  
بقنا و بقا تصحیح یافته است اماره او که محل صفات ذمیه است قدری مولای خود گشته و باطمینان  
پیوسته بخد و ما از سبق باطن خود هیچ نوشته اید و از شکر و شکایت آن حرفی نه نگاشته این نعمت  
عظمی را از دست ندهید چندان بدراست بدر قلبی نمایند که ذکر صفت و بلکه دل شود و از تکلف  
یاد گرد و ابر و غفلت ظاهر در وی سرایت نکند و نوم و لقیظ در حصول آن یکسان بود. ع

این کار دولت است کنون تا کرد دهند

همت بلند دارند و هیچ چیز غیر از مطلب علی خورشید نباشند از الله یحب الی الله و السلام و کلاً و آخراً.

## مکتوب بستان چهارم<sup>(۲۴)</sup>

بمولانا محمد حنیف در تفویض و تسلیم.

حامد الله و مصلیا علی رسولہ الکریم اما بعد فحاجی الامور مشکورة المسئول من الله تعالی  
سلامتکم و ثباتکم و استقامتکم مکاتیب شریفه بتعاقب یکدیگر میرسند الله تعالی بمنتهای مقاصد  
رسا و از کمالات صباحت و ملاحات نصیبی از انی دارد و صباحت را بچاشنی ملاحت مزج فرماید  
انقریب عجیب. آرزوی تفریح این طریق و طراوت سنت سبیه و تماشای بدعت نامرضیه نموده بودند  
بحضرت عالم الغیب و حکیم مطلق آرزو مفوض دارند آنچه مقتضای حکمت ارادت اوست بنظهور  
خواهد پیوست هنگام قرب قیامت است ایمان سلامت بردن درین طور وقت پرفتن بے

مغتنم است غایب الامر دعا و توجیه درین امر متانی تفویض نیست متانی تفویض التجار در کون بامساواست  
 تو هم از آنکه ازین جانب تخیل نموده اند تو هم محض است اینجا کمال صفا است نقل نوشته بکمال عرض  
 و ابلغ بیگ که فرستاده بودند از مطالعه آن دو فین گشت احوال صحیح است بعد بخاره اگر ابلغ بیگ  
 اجازت تعلیم اشخاص معذور به بند گنجایش دارد بعد از ظهور تاثیر محبت و استقامت و ترقی  
 بران عدد میفرمایند و احوال صوفی نظرم بسیار صمیم است و از یاد دیگر که نفی خطرات از وقت تاثیر توجیه  
 او نوشته بودید و استفسار اجازت تعلیم طریقت بوی نموده واضح گردید اگر بخار با راه بدر استقامت  
 اوضاع او بهبودی باشد اجازت بشرط استقامت بدینند والسلام علیکم و علی سائرین من لدین  
 من اهل طریقتکم-

### مکتوب بستی و پنجم (۲۵)

نیز بمولانا محمد حنیف در اجای سنت و دلائل بفقر و ورع و تقوی-

بعد الحمد و الصلوة و ارسال التحیات می رساند احوال و اوضاع فقرای این حدود مستوجب  
 حمد است مدتی است که کتابت از شما رسیده خاطر نگر است الله تعالی بعافیت صوری و جمعیت معنوی  
 دارا و از تفرقه عاکی تفرقه با من محفوظ کند اگر کمیت را در اجای سنت پیغمبر علیه علی آله الصلوة والسلام  
 و التمجیه بر بند در ظلمات بدعت که عالم را فرو گرفته است درین طور وقت علی الخصوص اجای سنت  
 کالست بزرگ من احیا سنتی بعد ما اھتنت فله اجر و ائمه شہید شنیده باشند و بصحبت اغیار غلب  
 نبوند و فقر و نامرادی را عزیز دارند و ورع و تقوی را بجان خواهند نگاه را اندک ندانند و این دور افتاد  
 را بدعای خیر نمی نهند- مصرع این کار دولت است کنون تا کرد بند- والسلام علیکم-

### مکتوب بستی و ششم (۲۶)

بملاحد در بیان تخلص از دقایق شرک خفی و تحقیق کلمه متعارف لایذکر الله الا الله-

قال الله تبارك وتعالى وَتَحْسِبُهُمْ نَبَاطًا وَهُمْ مُوقَدُونَ نَفْلِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ  
الشَّمالِ ظهور وجود و توابع آن از اوصاف کمال در مراتب ممکن میکن را از ظاهر بینی او در توهم خیر و  
کمال انداخته است باین توهم عدمیت ذاتی و نقص و شرات جلی خود را فراموش ساخته پیرین نمود  
بے بود بنیل و در از نهاده است و مایه لیاے شرکت و نوعی همسری بصاحب خود در کمالات و باخص  
اوصاف او پیدا کرده هدید البصر همواره عدمیت و شرات ذاتی خود را مشاهده است و کمال و جمال را از  
اصل می بیند و عاریت امانت بیش تصویری نماید و بهر منتصرف در امور حق را تعالی می باید حصول  
حقیقت بندگی درین موطن است و تخلص از انانیت اماره که ناشی از جزا بلبسی است درین مقام است  
سالک این راه را ضرور و ناگزیر است که اول اثبات بندگی خود نماید و از بندگی نفس و پرستش هوا بر آید  
و از مایه لیاے شرکت لائی و ادعای همسری خلاصی یابد تا مورد الطاف الهی جل شانہ و غایات ناشناهی  
گردم خیر آن پیش این بیش هر عارف که باین نفی و تخلص متحقق است خیال نکند که معامله نفی را  
با انجام رسانیده است و بحقیقت تخلص رسیده چندین عقبات و سز و در میان ست که از عد  
بیرون ست سالک بیچاره از اول قدم بعد میت خود لب می کشاید و بترا نه این تخلص می سرباید نفی و جود  
بشریت می نماید و تامل رود و عروج می نماید مراتب این نفی و عدمیت قطع می کند تا کدام صاحب دولت  
بود که با انجام این معامله رسد و بحقیقت این تخلص و صل گردد. شش

کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الحبال و دونهن چیوف

بے اجتناب و اصطفا باین درجه قصوی رسیدن بے دشوار است اهل انانیت را حصول این معنی مستصعب  
هر قدر این تخلص و عدمیت دست دهد مغتنم است و همانقدر مدارج قرب مراتب بنسب حاصل است  
تفاضل اقدام اهل الله و بتفاوت این نسبت علییه است سالک این راه پیش از رسیدن بحقیقت این  
تخلص و این نسبت علییه بتکرار کلمه نفی و اثبات گویند اثبات الوهیت خود می نماید و چون مراتب نفی هنوز  
در پیش دارد و با انجام نرسانیده اثبات او هم در راه ست و سخن کوتاه شایان وصول بمنبت حقیقی ندارد  
و در تکلم آن آویخته است خلاصی ازین ربط بے حقیقت لایذکر الله الا الله صورت ندارد

مکتوب

و آنچه گفتیم که بحقیقت لایذکر الله چه صورت آن سالک را در ابتدا نیز دست می دهد و قایم بر دایره  
کلمه گوئی می رود اگر پیش از فحایم کلمه متکلم است چنانچه ارباب تجلی صورت پس الله و برین امکان  
واقع است که آنرا بعنوان حقیقت دانسته است این تعیین قابل نفی است و اگر بعد از فحایم مراتب  
اسما و صفات و شایعات پان سخن گویا است پس الله و برین مراتب واقع است و این مراتب  
اصول سالک اند که بر رتبه اندرین الوجوب و الامکان نظیر هر دو طرف من وجه داخل نفی اند و من وجه  
داخل اثبات من وجه مقاصد اند و من وجه غیر مقاصد مثبت و مقصدات من وجه این مراتب است و  
حقیقت لایذکر الله الا الله منوط بوصول بان درجه قصوی است بلکه گوئیم که تا نشاء دنیوی برپا  
سالک در مقام نفی است از نفی چاره ندارد نصیب از مرتبه اثبات بر وجه کمال در نشاء اخروی است  
الا لمن جعل دنیاة اخرة فجاز ان يكون له حظا وافر من مرتبة الاثبات في هذه النشأة ببيت

اگر این لحظه ممکن کاشب نیست ز نخت مقبلان این هم عجب نیست

تنبیه ساده لوحی از انجام معامله نفی خیال نکند که ممکن از امکان منخلع شود و بوجوب  
پیوندد و قلب حقیقت شود کلاً بلکه مراد است که از هوا و تعلق بگذرد و از قائل شرک خفی و آهسته  
انفس و ارباب نفس از رذائل پاک و مصفا گردد گفته اند هر چه مقصود نیست معبود نیست پس تا دقیقه  
ازین قائل باقی است از گرداب الوهیت خود تمام نمی بر آید از صعوبت این تخلص است که گفته اند ببيت  
هر چند که مطمئن گردد هرگز ز صفات خود نگردد

و هم از نازکی این موطن است آنچه منقول است که چون محمد معشوق طوسی را قبر بر نزار استاده  
کردند چون بکرمی ایلاً نَجْدُ رسیده از هر بن موی که باندام او بود خون فواره شد بعد از آن گفت که  
حکم من حکم زن حائضه است یعنی زن حائضه نجاست ظاهر آورده است و برین سبب نماز او  
ساقط است من نیز نجاست باطن آورده ام و عبادت من خالص نیست چون بمخلاف حال  
و جبران خود باین کلام تکلم نمود از سبب آن خون از هر بن موجریان گرفت و ظاهر نیز نجاست  
آورده گشت و در رنگ زن حائض مانع نماز آمد - والسلام



## مکتوب بست و هشتم (۲۷)

بمولانا محمد حنیف در اقبال تمام به جناب قدس الهی جل شانه و اعراض از مادیات و اوقعالی -  
 بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات می رساند احوال و اوضاع فقرای این حدود مستوجب  
 حمد است المستول منه تعالی سلامتکم و استقامتکم نمیدانم و بوضع زندگانی نمی نمایم و بکدام  
 مردم اشتیاق فرماست و درید و وقت عزیز در چه چیز مصروف است تمامی ایام مفارقت مبادا تاثیر  
 نموده باشند و فتور آفریده بود این فقیر را این اندیشه دامگیر است - بیت

خواهم بشمار دیده درین فکر جگر سوز / کاغوش که شد منزل و آسایش خواب

مجبور

بتقریب پس ماندگان پدر خود را در بلا نیفتند و از نعم حقیقی جل سلطانه دوری نجوین و شرم بزرگان  
 طریقت را نگه دارند و انجاء شعبه من الایمان آخر از همه رو با وسعانه می آرید و همه با و می سپارید تعالی  
 و حسرت بے سود با خودی برید آنچه آخر بے اختیار شدنی است چرا امر و زبانه خود قرار ندهید و از همه دست  
 افشانده بدامن عز و استغنا محکم نکنید که ام کج بر این کج نامرادی تواند شد خوش گفت بیت

اگر هزار غم است از جهانیان بد دل / همی بس است که او غم گسار باشد

بکنج غار خلوت گزینم از همه خلق / گر آن لطیف جهان یار غار باشد

بعضی امور ضروری بود که درین کتابت بایستی درج نمود چون وقت تنگ بود نتوانست تحریر نمود  
 با بحمد از دعا فارغ نبودند و احوال را توضیح می فرمایند و از بهر این ملاقات که از خدمتگاران مخصوص حضرت  
 مخدومی ملاذی میان جویاست خاطر داشت و در امور معروفه ناگزیر است والسلام

## مکتوب بست و نهم (۲۸)

بسیادت پناه میر محمد بن بخاری در دلالت بر حصول تمکین و ترغیب بر کمال فنا -  
 الله تعالی ابواب فیوض را همواره مفتوح دارد و صحیفه گرامی مشرف ساخت شکایت از

قلت جمعیت و فقہ و ادرات نموده بودند بیکر ما هر چند در جمعیت ظاهر فقور است اما امید است که محله  
باطن در زرقی و تزیاید کثرت و ادرات و تلون احوال از مقام تلوین فخر است نسیان ما سوا  
ورفع خطرات قلب که در حضور نشان می دادند از مقام تمکین است قلت و ادرات و احوال  
درین مقام قصورے ندارد چه این مقام دریکه وصول است بمطلوب امورے که در راه روے می باشد  
که درین جا نباشد هیچ فکر نکنند امرے که در پیش دارند بآن سرگرم بودند و بوظائف طاعات و  
اذکار و مراقبات مشتغل باشند و بکلمه طیبه لا اله الا الله نفی مرادات و مقاصد نمایند و نفی وجود  
و کمالات تابع آن از خود کنند تا عدمیت ذاتی جلوه گر گردد و انیت اماره رو بزیوال آورد و دعوی  
همسری و شرک خفی وارد ممکن فی نفسه عدم و لاشئ است از راه جهل مرکب خود را خیر و کامل تصور  
نموده است و بتیاد در از برین بے بنیاد نهاده خوش گفت شعر

اگر

وصافی خود بر غم حاسد تنا کے      ترویج چنین متاع کا سزدنا کے

ولے اگر حمت و شکری نفرماید و این بیچاره ازین ورطه مہلکه تہا برد و السلام اولاً و آخراً۔

## مکتوب بستی و ہم (۲۹)

بشیخ عرب بخاری در دلالت بر عزلت و انزوا از اغیار۔

جناب اخوی اعزّی شیخ عرب ازین درویش دلربش سلام عاقبت انجام خوانند احوال مستو  
حمد است المستول من الله تعالی استقامتکم ظاهر و باطناً متحد و یامان و آمدن شما مفوض بر  
شماست بعد از استخاره هر طور که اقبال قلب بے تکلف باشد بموجب آن عمل کنند بعزلت بیشتر غایب  
باشد و از خلق همما ممکن یکسو بودند بیکر با طالب حق که از برای خدا جل و علا ایوبی صحبت دارند و از  
و در و طالبان نریان و لیران یونکہ مبادا حُب جاه و ریاست پیدا آید و طمع مبطن بهم رسد و خلل  
در کارخانه بزرگ اندازد و ازین رنگد ز پر چند ریاضت و ملتی و مستغفر بودند مع ذلک باحوال آنها  
پردازند و صحبت دارند که عمل خیر را از ترس خطره شور نمیتوان گذاشت اعلی و استغفر۔

ما سوا

مکتوب<sup>(۳۰)</sup> سیم

بمولانا محمد حنیف در تحریر بصری بر محافطت وقت.

بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات می رساند احوال و اوضاع فقرای این حدود مستوجب  
حمداست المستول من الله سبحانه عافیتکم واستقامتکم امید که مراعی وقت باشند  
و از وقت و حال بگذرند و بحول حال پویند و مستغذلقای مطلوب بے همتا بوند و هر چه آفل  
و بایبند است خواه از امنه صوریه باشند و خواه از معاملات معنویه از ان معرض باشند قائل  
اِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهَیْ لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ حَقِیْقًا وَّ مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ  
والسلام علیکم وعلی من لدیکم من اخوان الدین.

مکتوب<sup>(۳۱)</sup> سی و یکم

بمیرزا محمد شاه در دلالت بر علو همت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله وسلام علیعباده الذین اصطفی الله تعالی  
از رفیت ماسوی خویش شجر کناد. مخدوما اگر قاری مادیون حق جل و علا از اشد امراض قلبیه  
است فکر از آل از اہم مہام است. ع  
در خانه اگر کس است یک حرف ایست

مکتوب مرغوب آن برادر گرामी رسیده خوش وقت ساخت بیاد حق جل و علا سرگرم باشند و  
بدوام حضور مع الله بوصف نیستی که در این موطن حضور خود بخود است بوند نوشته بوند تا نتیجہ  
اذکر کہ کہ عبارت از تجلی حق سبحانہ است باسم التکلم شاید بران مترتب شود مخدوما ہمت  
را بلند دارند و از اسم و صفت بجز ذات تعالی انخواہند و از زوہ بخصیض نظر آیند و اذکر کہ  
را با وجود تقدیم خاص تجلی یک اسم نکنند ان الله یحب معالی اللهم السلام او لا و اخرًا.

مرحوم حاجات الشریعۃ الموضیۃ و المستند  
احوال  
السنۃ المصطفویۃ علی مصلی  
الصلوة والسلام و الخیر  
با آزاد  
عموم

(۳۲)  
مکتوب سی و دوم

نخواه احمد بخاری مدح و ثواب و قانع او -

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی الله تعالی از رقیبت ماسوله نویشت  
محرر کناد بالنون و الصالح صحیفه گرامی مسرور و خوش وقت ساخت واقع روشن که دید بود  
و در آن واقع بشارت یافته که از مرتب کبری اولیا گذرانیده بر انت علیا انبیا آوردیم باز  
در واقع دیگر حضرت ایشان را قدس الله سبحانه بسمه العزیز دیده اند و واقع سابقه را بعض  
آنحضرت رسانیده بسیار خوب عالی ست مطالع آن خلیه محظوظ ساخت بیت  
می تواند که دهر اشک مرا حسن قبول آنکه در ساخته است قطره بارانی را  
لیکن بدانند که امثال این بشارت اندامید و آری باشد که حق سبحانه این معنی را از قوت بفعل آرد  
و از گوش باغوش رساند و واقع دیگر که دیده آید که گوئی با دیوے جنگ می کنید آخر دیوے غالب  
آمده آید نیز نیک است الله تعالی بر دشمن لعین غالب سازد و با سلام جعفری رساند نوشته بودند  
ذکر نفی و اثبات را تا بص و یک رسانده ام اگر حکم شود بر آن اضافه نمایم مخدوما محنت بسیار کرده اند  
حق تعالی اثر بر آن مرتب سازد اگر به تکلف اضافه می تواند کرد اضافه بکنید بعضی باران زیاده  
از این می گویند نوشته بود دیگر شخصی می گوید که کنشش تو از ولایت دل است بجا تبیل مقید شو  
بدانند که دل انسان حقیقت جامع است و بر ترخ است میان لطائف عالم خلق و لطائف عالم  
و جامع است کمالات عالم خلق و عالم امر را قیو ضمه از مبدای فیاض وارد می شود اول بدل می آید و  
بموسط آن بعالم خلق می رسد و زبان نرجانی آن می نماید مع ذلک هر کدام را از پنج گانه لطائف  
عالم امر کمالات مخصوصه است و معاملات جدا و ولایت هر یک از دیگرے ممتاز است ظاهر اشتهار  
بحقیقت جامعه قلبیه بیشتر مناسب است باشد مطلب حصول بحق است تعالی از همراه که باشد تا هنگام  
ملقات بطواف طاعات از کار مراقبات مشتغل باشد و اجبه دور افتاده را بدعای خیر یاد کنند و سلام

(۳۳)  
مکتوب سی و سوم

بیدینی بی در ز غیب برو طائف طاعات بال بعض اوراد و ادعیہ با ثورہ -

عصمت پناہ عفت دستگاہ ہمیشہ دینی سیدنی بی ازین جانب سلام عافیت انجام  
خوانند معلوم آن ہمیشہ باشد کہ دنیا جائے عیش و آسایش نیست محل کشت و کار است و وطن  
طاعت عبادت، عیش و آسایش معداً آخرت است محنت این جان نتج راحت آنجا است پس  
باید کہ بوظائف طاعات و عبادات سرگرم باشند و اوقات را بذکر و فکر معبود در اندر چندان مداومت  
بذکر قلبی نمایند کہ دل را انقطاع تمام از ماسوائی حق سبحانہ پیدا آید و ذکر و حضور صفت لازم  
دل شود کہ ہرگز از و منفک نشود کلمہ لا الہ الا اللہ را بہ زبان بحضور دل بسیار گویند با تسبیح اگر  
با تسبیح و شمار بگویند از یکہزار تا پنج ہزار ہر قدر کہ تواند گفت بگویند و اگر زیادہ کنند سہر و نماز تہجد و  
اشراق و فی زوال و نماز او امین و قیام لیل می کردہ باشند و بعد ہر نماز فرض و وقت خواب تیز  
آیتہ الکرسی بخوانند و نیز سی و سہ بار سبحان اللہ و سی و سہ بار الحمد للہ و سی و چہار بار اللہ اکبر بخوانند  
و سہ بار استغفر اللہ الذی لا الہ الا اللہ و الحمد للہ و القیوم و اقرب الیہ بخوانند و سورہ اخلاص و  
معوذتین نیز بخوانند و ہر صبح و شام صد بار سبحان اللہ و الحمد للہ بخوانند و نیز صد بار  
سبحان اللہ و صد بار الحمد للہ و صد بار لا الہ الا اللہ و صد بار اللہ اکبر بخوانند  
و دہ بار در رود و دہ بار لا حول و لا قوۃ الا باللہ و وقت خواب نیز دہ بار لا حول و لا قوۃ  
الا باللہ بگویند و ہنگام غروب آفتاب ہفتاد بار سبحان اللہ بگویند و نیز ہر صبح اللهم  
ما اصبحت فی من نعمۃ او یا احد من خلقک فمناک و احد لا شریک لک فک الحمد و لك  
الشکر بگویند و وقت شام بجائے ما اصبحت ما امسی بگویند و ہر روز این کلمات یکبار بخوانند  
سبحان القائم الدائم سبحان الحی القیوم سبحان الحی الذی لا یموت سبحان اللہ العظیم  
و محمد سبوح قدوس رب الملائکۃ و الرُّوح سبحان العلی الاعلی سبحان و تعالی

و نیز هر روز صد بار لا اله الا الله الملك الحق المبین بگویند و غیر دست پنج بار یا بست و  
 هفت بار اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات بگویند و این استغفار نیز بست و پنج بار هر روز  
 بگویند استغفر الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم الحی القیوم الذی لا یموت و اتوب  
 الیه رب اغفر لی این استغفار جلیل القدر را بزرگان روز و شب مداومت کرده اند و منافع  
 و فوائد آنرا بیش از پیش مشاهده نموده در حدیث آمده است هر که این استغفار بگوید در روز  
 بست و پنج بار هیچ گناه و درقائه خود و از خود و شبه خود به بند و بره برآید و حاجات کشایش شکلا  
 کلمه لا حول و لا قوه الا بالله یا نصیر بار بگویند و اول و آخر درود بخواند لا اقل صد بار -

دار

## مکتوب سی و چهارم

بسیادت پناه جامع جلد ثالث حاجی محمد عاشور بخاری در بعضی اسرار غامضه -

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی سرور کائنات مفرج موجودات علیه افضل  
 الصلوات و اکمل التحیات و صحابه کبار برکت صحبت بکمال زهد و تقوی و توکل و انقطاع و ترک صبر  
 و قناعت مانند آن از اوصاف کمال موصوف بوده اند و در صورت حقیقت قلب قالب ایشان  
 این نسبت این کمال بروجه اتم ساری بوده سایر امتنان هر چه در کوشش سعی بکاریند باین درجه  
 علیاً نتوانند رسید و بصوابه کرام درین امور عظام برابر نتوانند جست غایت ما فی الباب طبقاً علی  
 از مشایخ متکلمین از راه ابتداء صورت قلب قالب شان برین نسبت علیه است و بکمال جد جهد  
 مشارکت صوری با کابر اصحاب رضی الله تعالی عنهم هم رسانده اند و حضرت ایشان با اقدس الله  
 سبحانه سوره الاقدس این کمال بصورت حقیقت قلب قائلان است و مشارکت صوری و معنوی قلب ایشان  
 بقلب طبقه اعلی و غیر القرون از راه کمال متابعت بلکه از راه فضل صرف و غایت کاین و بعضی از  
 اصحاب آنحضرت نیز امیدوار این نسبت علیه اند و صورت حقیقت قلب شان باین کمال بشر مصرع  
 باکر بیان کار بادشوار نیست - وَ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَّشَاءُ وَاللَّهُ وَهُوَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ -

مکملین

در فضل و زینت

(۳۵)  
مکتوب سی و پنجم

مولانا محمد صدیق پشاورى در بعضه امور که بر نقایه اتم مرتب است و در آنکه بر عارف وقتى مى آید که ازل و ابد را آن واحد مى یابد.

اللہ تعالیٰ با علی مرتبه کمال ترقی داده نوشته بودند که قبیل نماز دیگر نشسته بودم که این کس را ازین کس ربودند در آنوقت نه خود را جوهر مى یافت و نه عرض نه جسم مى یافت و نه جسمانى و نه متجزى مى یافت و نه غیر متجزى نه خود را داخل عالم مى یافت و نه خارج گوش چشم گشته بود و چشم گوش بلکه تمام اعضا چشم گشته بود، از سستی مطلقاً اثر مفهومی نشد و از وجود و لوازم وجود چیزى ظاهر نمى گشت و عالم را ظل خود مى دید. مخدوم این نوع معاملات منبئ از نقایه اتم است که مرتب است بقایه اتم و معبر است به بقایه ذات و چون آن مرتبه مقدسه منزه است از اوصاف امکان عارف نیز درین مقام خود را از اوصاف امکان مثل جوهریه و عرضیه و جسم و جسمانیه برى مى یابد و در رنگ ذات تعالیٰ نه داخل عالم خود را مى بیند و نه خارج عالم و مرتبه ذات هر چند در این مراتب صفات است لیکن اصول صفات که آنرا شیون ذاتیه گویند آن حضرت کاین اند و چون تمیز در آن مرتبه علیاً مفقود است این شیون از ذات اقدس متمیز نیستند و عین ذات اند و همچنین بایکدیگر هم تمیز ندارند و عین یک دیگر اند و نیز در مرتبه ذات تعالیٰ تبعض و تجزى نیست لاجرم ذات عزیرانه بتماهی خود در رنگ هر یک ازین شیونات مى برآید. گفته اند ذات اللہ کلمه علم که قدرت کلام اداست، عارف متخلق درین جائیز ذات خود را عین هر یک از صفات مى بیند مثلاً خود را تمامه علم مى یابد و تمامه ارادت، علی هذا القیاس سایر الصفات و تمیز میان صفات هم مفقود مى یابد علم را عین سمع مى بیند و سمع را عین بصر مثلاً و نیز درین مقام عارف عالم را ظهور و تفصیل خود مى یابد و خود را کل و اجمال آن مى فهمد نوشته بودند که در میان ابتدا و انتها و ازل و ابد تناقض و منافات مطلقاً مفهومی نشد. مخدوم با مطلوب حقیقی چون که برتر از

قید زبان و مکان ست اگر طالب صادق او حکم تخلق خود را از قید زبان خارج یابد و ماضی و مستقبل در نظر او یکساں نماید چه عجب حضرت ایشان با قدس اللہ سبحانہ بسرہ بزنگاشتنہ اند کہ ممکن کہ در مقامات قرب الہی جل سلطانہ پا از دائرہ زبان بیرون می نہادزل و ابدا را متحد می یابد۔ الی آخرہ

## مکتوب سی و ششم<sup>(۳۶)</sup>

بلا عبد الرزاق در جواب اصولہ وے۔

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى اصلاح آثار اخوی ملا عبد الرزاق اسولہ  
چند نمودہ بود باندازہ وقت در جواب آنہا چیزیے نوشته می آید و باللہ العصمتہ والتوفیق  
حاصل سوال اول و سوال ششم آنست کہ بعضے او را دو سورت قرآنی کہ پیش از دخول درین طریقہ  
معتاد داشت الحال آن او را در در عمل آردیانہ و نماز تہجد و ضحی و امثال آن بخواندیانہ و بمطابق  
کتب فقہ و کلام و حفظ بعضے از سورت قرآن در اوقات قبض پر آردیانہ۔ جواب اہل این طریق  
بتدی را تجویز نمی نمایند کہ وراے ذکر یا خود با مرے مشغول باشند غیر از فرض و سنت مکررہ و این  
درویش باہل ابتدا پارہ توسع می کند و شمار کہ از معاملہ ابتدا ہر اصل ترقی کردہ اید بطریق اولی  
اذن ست کہ بعضے از او را دستونہ میخواندہ باشند و نماز تہجد و ضحی و او این و جز آن از سنن  
رواید نیز ادا نمایند تہجد و قیام لیل توان گفت کہ از ضروریات طریقہ صوفیہ علیہ است قدس اللہ  
تعالی اسرار ہم تعلیم و تعلم منافی طریقہ با نیست بلکہ بہ نیت صالحہ موید نسبت باطنہ است  
بمطالعہ کتب دینیہ پر از زہد و تعلیم و تعلم آن راغب باشند یک وقت را برے این امر  
خطیر معین سازند و باقی اوقات را بذکر و فکر معمو ر دارند و بعضے از سورت قرآنی اگر یاد گیرند  
گنجایش دارد۔

سوال دوم: آنکہ در عوام مقرر است کہ دریا وراے قرآن سن و سن بے اذن بزرگے



دست نباید انداخت فی الواقع این چنین است یانه - جواب اعمال حسنه که از آن سرور علیه و  
 علی اله الصلوة والسلام منقول است و عمل اوست و خصوصیت با آنحضرت ندارد و در امتیان  
 آن بنیت ثواب اخروی احتیاج اذن نیست عمل پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام اذن است  
 و سند است هرامت را آری بعضی اعمال و اذکار و ادعیه و رقصات برای برآوردن حاجات کثایش  
 مشکلات است که تاثیر بر اذن استاد و مرشد هوقوف است -

سوال سوم صحبت سرور کائنات علیه و علی آله افضل الصلوات و اکمل التحیات  
 بعد از رحلت او در نقطه واقع هست یانه و بر تقدیر وقوع لازم می آید خلو مقبره مقدسه از جسد  
 مبارک آنحضرت صلی الله علیه و علی آله وسلم و این محال است - جواب اولاً آنکه خلو ممنوع  
 است چه مشایخ امت در یک آن در امکانه متعدده حاضر شده اند چنانچه از حضرت خواجیه بزرگ  
 منقول است که وقت افطار سفی جا حاضر شدند و همه جا افطار نمودند و از شاه کمال نیز نقل  
 می کنند که وقت نماز جاء که نشسته بودند بهما نجاشسته ماندند تا آنکه وقت نماز گذشت  
 مردم خیال کردند که نماز خواندند و همان وقت جاء دیگر مردم دیدند که نماز خواندند - ثانیا آنکه  
 استحالت مذکور ممنوع است چه بر تقدیر خلو از جسد مبارک حضور روحی در روضه منوره کاین است  
 و تحقیق مقام آنست که خلو مذکور وقتی لازم آید که جسد مبارک را انتقال واقع شود آنچه واقع است  
 والله سبحانه اعلم بحقیقه الحال ملاقات روحانی است هر چه بصورت جسد نماید و روح متجسد گردد -

سوال چهارم انبیا علیهم الصلوات و التسلیات در قبور حیات دارند یانه، و اگر دارند  
 مثل حیوة که در دنیا داشتند دارند یا بطور دیگر - جواب حیوة دارند الا ان اولیاء الله لا  
 یموتون و لکن ینتقلون من دار الی دار لیکن نه مثل حیوة دنیوی که از دنیا انتقال کرده  
 با آخرت پیوسته اند و در درجات قرب ملتزم و خرسند الا نبیاء یصلون فی قبورهم شنوده باشند  
 و هر جا که اطلاق موت برین بزرگواران آیده است باعتبار انتقال شان ازین دار فانی و شهادت  
 درین باب پیش قدم اند و حیات شان فی زیر است اطلاق اموات بر انبیا علیهم الصلوات البرکات

آمده و بر شهیدانی سبیل الله نیامده و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احياء  
وَالَّذِينَ لَا تَشْعُرُونَ

این چنین

سوال پنجم ثواب ختم اگر بخواند که بروح یکة بخشد اول باید که بروح مطهر سرور کائنات  
علیه افضل الصلوات والتحيات بگذراند بعد از آن بروح میت بخشد و اگر چنین نکند ثواب  
بمن قرء بنیتہ نمی رسد و نیز باید که روح جمیع اهل ایمان به بخشد و الا ثواب من قرء بنیتہ را قسمت  
می کنند آیا فی الواقع همچنین است یا نه، و اگر فی الواقع چنین است در ختم حضرات خواجها چرا  
چنین نکند. جواب صدقه را اول بروحانیت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم گذرانید  
و میت را طفیلی آنسر و ساختن از سختی است و امید قبول بیشتر می شود و با حاجات  
اقرب می افتد از ارکان و واجبات صدقه است که صدقه بے آن هرگز مقبول نشود و اگر درین  
باب نقل معتمد علیه داشته باشد باید که ظاهر سازند و گذرانیدن ثواب عمل بار و اح جمیع مؤمنین و  
مؤمنات نیز مستحسن است که هر کدام ثواب کامل برسد و از اجر من قرء بنیتہ هیچ کم نشود و آنکه  
نوشته اند الا ثواب من قرء بنیتہ را قسمت می کنند درین باب نقل ظاهر نیست، و آنکه نوشته اند  
که در خزانه الروایة چنین است، مخدود و در خزانه الروایة کمدیده شد مقدّمه ثانیه بظن باید عجبست  
از کجا نوشته اند و در ختم حضرات خواجها اول نام آنسر و علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام بگیرند نزدیک  
و مستحسن می نماید لیکن از بزرگان باین طریق شنوده شده است، همان طور که روحی شود و شریک  
نا ساختن پیغمبر را صلی الله تعالی علیه علی آله وسلم درین ختم وجد دیگر است و حی و آن وجه از مکتوب  
بست و مقم از مکتوب جلد ثالث حضرت ایشان ما واضح و واضح است اگر آن مکتوب اطالع کند  
حل اکثر شبهات شود و این ختم برای برآوردن حاجات و کشایش مشکلات و دفع بلیات در  
اهل این طریق معمول و مأثور است -

سوال هفتم معراج جسدی بعد پیغمبر صلی الله تعالی علیه علی آله وسلم دیگرے را واقع هست یا نه  
و عروج روحی در مراقبه است یا چشم کشاده. جواب معراج جسدی دیگرے را نیست عروج روحی

از ارکان واجبات صدقه نیست

واقع است در بیداری چشم کشاده و آنچه درخواست از حیر اعتبار ساقط است بدیت  
 چو غلام آفتابم هم از آفتاب گویم      نہ شبنم نہ شب پرستم کہ حدیث خواب گویم  
 سوال ہشتام آنکہ در شرح دیوان و کتب نواریخ تذکرات است کہ چون حضرت امیر کرم اللہ  
 تعالیٰ وجہہ عداوت بعضی را معاہدہ کرد بعد پنج نماز پر پنج کس کہ معاویہ وغیرہ باشند لعنت میکرد  
 و ایشان ہم بعد سماع این خبر پر پنج کس کہ حضرت امیر و حضرات حسین و عبداللہ بن عباس و  
 مالک از در رضی اللہ تعالیٰ عنہم باشند بعد از پنج نماز لعنت کردن گرفتند حتی کہ در خلفائے بنی امیہ  
 این امر شنیع دایم بود و در خطبہ لعنت بر اہل بیت می کردند تا آنکہ عمر عبدالعزیز آنرا رفع کرد و کرمیہ  
 اِنَّ اللّٰهَ یَاْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ الْاٰیۃ بجائے آن مقرر ساخت۔ آیا این قضیہ ناہضیہ فی  
 الواقع بود یا نہ۔ جواب حضرت امیر کرم اللہ وجہہ کہ ہر یا رحمت بودند ہاشا و کلا کہ ادنی مسلمانی  
 را لعنت کنند چہ جائے معاویہ را کہ از اصحاب پیغمبر بود و پیغمبر صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ وسلم دعا  
 خیر در حق او کرده اند و حضرت امیر در شان او و جماعتہ او فرمودہ اند اخواننا بغوا علینا لیسوا کفرۃ  
 ولا فسقۃ ما لہم من التاویل۔ ہر گاہ کہ فروفق را این جماعہ نفی نمایند چہ اسلامانی را لعنت  
 کنند در دین اسلام لعنت ہیچ کس حتی کہ کافر و رنگ از عبادت نیست پس چہ حضرت امیر این  
 لعنت را بعد صلوة خمس کہ محل ذکر و دعاست بواسطہ عداوت خود و در خود سازند نفس حضرت  
 امیر را کہ بہ کمال فنا و اطمینان موصوف ہونہ و از انانیت و خودی رستہ مثل نفوس امارہ خود را کہ  
 بکینہ و بغض و عداوت موصوف است خیال کردہ اند کہ این قسم بہتان و افترا با آنحضرت منسوب  
 می سازند، حضرت امیر بدرجہ اعلیٰ فنا فی اللہ و فنا فی محبتہ رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ  
 وسلم رسیدہ بودند و جان و مال خود را فدائے آن سرور ساختہ چہ لعنت دشمنان خدا را اہل و علا  
 و دشمنان او را صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام کہ انواع جفا و ایذا با آن سرور دین و  
 دنیا رسانیدہ اند و در خود سازند و اعدائے خود را لعنت کنند یا آنکہ لفظ ما لہم من التاویل  
 نفی عداوت می نماید و دلیل بر آنست کہ این محاربات و منازعات نہ از راہ عداوت و بغض بود

بلکه از روی تاویل و اجتهاد بود که جائے بلاعت نیست چه جائے لعنت اگر در سب لعنت احد  
معنی حسن و عبادت بودے سب لعنت ابلیس لعین ابو جہل و ابولہب و کفار قریش کہ اقسام  
جفا و ایذا بر رسول خدا صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم رسانیدہ اند و انواع اہانت بہ دین مبین کردہ  
از واجبات اسلام گشتے و لیس فلیس قال رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم اذا  
لعنت الشیطان قال لعنت ملعونا و اذا استعذت اللہ من قال کسرت ظہری و فی الحیث  
الاخر لا تسبوا الشیطان و تعوذوا باللہ من شرہ پس معلوم و مبرہن شد کہ این معنی بر حضرت  
امیر مہتبان افتراست، پس ناقل کہ لعنت معاویہ را بر حضرت امیر و حضرات حسنین و غیر ہم متفرع  
برین لعنت ساخته بر معاویہ نیز افترا باشد، پس آنچه نوشتہ اند کہ آیا فی الواقع این قضیہ بودیانہ اگر  
باشد چرا لعنت بر معاویہ و غیرہ روا نباشد و اگر نباشد پس محل عبارت کشف چه خواہ بود گویم نبود  
چرا کہ مذہب اہل سنت و جماعت آنست کہ طعن در معاویہ روا نیست و این افترا طعن است  
در روی نقل صحیح ہم دین باب نیست سخن اہل توارخ بر تقدیر ثبوت دین باب چه سداست  
نداردین را بر قول اہل تاریخ نمیتوان نہاد اینجا قول ابی حنیفہ و اصحاب او معتبر است نہ قول  
اہل تاریخ و عبارت کشف کہ نقل کردہ اند نام حضرت امیر یا معاویہ در آن عبارت مسطور نیست  
و ہرگز دلالت بر آن ندارد کہ یکے ازین دو عزیز دیگرے را لعنت کردہ باشد عبارت راست برست  
است ہیچ مخالفتی بطلب ما ندارد تا محمل جستہ شود آری خلفائے بنی امیہ سالہا بر سر منبر سب و  
لعن اہل بیت کردند و عمر عبد العزیز استیصال آہن نمود جزاہ اللہ سبحانہ عن اخیر الحجزاء  
لیکن معاویہ کہ داخل آہنہا باشد ممنوع است چه بلا شد اگر معاویہ ملعون و مطعون بود جم غفیر  
از صحابہ کرام کہ باوے دین مخالفت محاربات فزیک بودند بعضی از آہنہا از عشرہ مبشرہ اند ملعون  
مطعون باشند و طعن این اکابر موجب طعن است در شرط دین کہ از راہ آہنہا بمارسیدہ است و  
ہیچ مسلمانی آنرا تجویز نکند و خود ما در ما نحن فیہ دو مذہب است مذہب اہل سنت و جماعت  
و مذہب شیعہ۔ مذہب شیعہ سب خلفائے ثلاثہ است و معاویہ و غیر ہم، و میگویند جمیع اصحاب

چند

بعد پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم مرتد شدند مگر چیزین، و در مذهب اهل سنت و جماعت  
آنست که جمیع اصحاب پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم جز به نیکی یاد نباید کرد و هیچ کس  
بر نباید بود من اجبرهم فی محبی اجهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم متازعات و محاربات  
ایشان را بر محال نیک باید حمل کرد و از به او تعصب دور باید داشت. امام نووی شارح مسلم  
گفته که اصحاب کرام دین محاربات سه فرقه بودند جمیع با جهاد حقیقت جانب حضرت امیر دریا  
بودند آنها را واجب بود عمل با جهاد خود و نصرت حضرت امیر و جمیع دیگر با جهاد حقیقت جانب  
مخالف معلوم کرده بودند این جماعه موافق با جهاد نصرت جانب دیگر لازم بود و جمیع  
با جهاد متوقف بودند آنها را توقف واجب بود پس هر یک موافق با جهاد خود عمل کردند و طعن ملا  
از همه مرفوع است هذا. لیکن حضرت امیر و موافقان او در جهاد مجبب بودند و جانب دیگر خطی  
اما چون این خطا خطای اجتهادی است از ملامت و طعن دور است و یک درجه ثواب دارد و  
مجیب ده درجه. امام شافعی گفته تلاک دعاء طهر الله عنها ایدینا فلیطهر عنها السنن  
این عبارت شریفه دلالت دارد که خطایتم تکلم نباید کرد و جز به نیکی نباید یاد نمود، چون هر دو مذموب  
معلوم شد پس جمیع که با معاویه بدند و طعن می نمایند هر چند با اصحاب دیگر نیک باشند از اهل  
سنت و جماعت خارج اند و اگر در مذهب دین مسئله شبهه باشد به کتب عقائدشان که معتبر و  
مقرر در جوع نمایند و به احوال شاذه و ضعیف التفات نکنند و شیعه هم باین جماعه خوشنود نبیند تا  
سب خلفاء ثلثه نمایند پس اینها نه سنی اند نه شیعه، در مذهب ثالث بهم رسانده اند.

دو  
اشک

سوال نهم عقیده آنست که خاتمه مبهم است اگر کسی پیرو مشد خود را که از روی  
استفاده نموده است از روی خلوص اعتقاد حکم به سلامتی خاتمه او نماید صیحیح است یا نه -  
جواب حکم قطعی نباید کرد که منوط بوحی است ظن غالب علم طمانینت به سلامتی خاتمه اکابر  
دین اگر نماید گنجایش دارد و همچنین با الهام قطع حسن و قبح خاتمه نمی توان کرد که الهام ظنی است  
لیکن از ظن تا ظن فرق آسمان و زمین است.

دلیل ظنی

سوال دهم: استفسار از سیر آفاقی و سیر انفسی بود. جواب: سلوک سیر آفاقی است و جذبه سیر انفسی، حضرت خواجا احراز فرموده اند که سیر آفاقی بُعد در بُعد است و سیر انفسی قرب در قرب، سیر آفاقی مطلوب را بیرون از خود حستن است و سیر انفسی در خود آمدن و گرد دل خود گردیدن، گفته اند ایافت مقصود بر انفس است بیرون از خود هرگز یافت نیست. بیت

چون جلوه آن جمال بیرون ز تو نیست      یاد دایان و ممر بحیب اندر کش  
بیت      همچو نایب ما بر سوے دست      با تو در زیر گیم است هر چه هست

و حضرت ایشان ما را درین مقام مقاله مفرده است می فرمایند که یافت مطلوب را رے آفاق و انفس است در رنگ آفاق در راه است معامله ایست بیرون سیر آفاقی و سیر انفسی و رے جذبه و سلوک. ع      لذت فی شناسی بخدا تان چشتی

سوال یازدهم: تقریر جواب آن بحضور تعلق دارد.

سوال دوازدهم: خوب و طبایع و پانزدهم بر سر خوردن موجب حصول مقصود هست یا نه. جواب: رکن عمده در وصول بمطلب ذکر است و رابطه محبت بشیخ مقتدر این نوع امور که نوشته اند در کار نیست و بی نفع هم نه.

سوال سیزدهم: حبس دم در ذکر بدعت است یا نه، و اگر بدعت حسن گویند پس بطور حضرت ایشان قدس الله سبحانه بسره در پیج بدعت حسن نیست پس از بدعت این عمل چگونه برآید. جواب: ذکر فی حد ذاته مستنون و حسن است مانند حبس در آن بدعت وقتی باشد که ثابت شود این عمل در صدر ازل نبود و آن ممنوع است و نیز این طریق حبس را حضرت خضر بحضرت خواجه عبدالحق که سر سلسله خواجا بوده اند تعلیم کرده اند و عمل ایشان را حکم به بدعت نمیتوان کرد و بقیودات حضرت خواجه با قدس سره منقول است فرمودند که در سلسله چشتیه و سهروردیه خرقه را معفن از حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه علی آله و سلم اسناد می کنند و ذکر را معفن بیان نه کرده اند اما در سلسله نقشبندیه و کبرویه ذکر معفن از حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه علی آله و سلم رسیده است

از حضرت صدیق اکبر و حضرت امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہما الی یومنا ہذا دروسایط قورے رفتہ  
ہم دین محل یکے از حاضران سوال کرد کہ آنکہ می گویند کہ در سلسلہ علیہ نقشبندیہ طریقہ رابطہ از  
حضرت صدیق اکبر و طریقہ ذکر از حضرت امیر المؤمنین علی رضی اللہ تعالیٰ عنہما رسیدہ چو نسبت فرمودند  
ذکرے کہ درین سلسلہ است کہ آنرا وقوف عددی خوانند بطریقہ معہود مثل حبس دم و ضم محمد  
رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم باوے از حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ معنعن  
رسیدہ است و طریق صحبت نیز از ایشان رسیدہ چرکہ ایشان در سفر و حضر آنسرور صلی اللہ تعالیٰ  
علیہ وآلہ وسلم ہمراہ می بودند و از راہ صحبت فیض می گرفتند۔

سوال چہار دہم: کعبہ بزیارت اولیایم آید یا نہ و اگر می آید اشکال لازم می آید کہ آن  
زمین از دیوار ہائے کعبہ دران مدت خالی خواہد ماند الخ۔ جواب می آید و بیچ اشکال نیست،  
حضرت ایشان با قدرنا اللہ تعالیٰ بسرہ بزرگاشہ اند کہ کعبہ عبارت از سنگ و کلوخ نیست  
سقف و جدران نیست چہ اگر سقف جدران در میان نہ باشد کعبہ است و مسجد الیہ خلاف پس برین  
تقدیر کعبہ بزیارت اولیا بیاید و دیوار ہا بجائے خود باشند۔

سوال پانزدہم: این روش ذکر و فاضلہ و توجہ کہ درین طریقہ معہود است اولاً از  
کدام مشائخ پیدا شدہ است در وقت صدیق اکبر ہم بود یا نہ، و اگر نبود پس این طریقہ چہ انسوب  
باو رضی اللہ تعالیٰ عنہ گشت۔ جواب سر سلسلہ حضرات خواجہ اقدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم حضرت  
خواجہ عبدالخالق عجمیؒ است و جذبہ این بزرگواران کہ از راہ استہلاک در صفت قیومیت  
می خیزد و آنرا درین طریق جذبہ قیومیت می گویند از حضرت صدیق اکبر بحضرت خواجہ رسیدہ و از  
ایشان طریقہ برائے حصول این جذبہ منقول است و آن طریق و وقوف عددی است پس اصل  
نسبت از حضرت صدیق است و طریق وصول آن از حضرت خواجہ و بانرا ذہ، نقل کہ از ملفوظات  
حضرت خواجہ با قدس سرہ گذشت ذکر نیز از حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ رسیدہ و می تواند  
کہ بحضرت حضرت از حضرت صدیق اکبر رسیدہ باشد و از ایشان بحضرت خواجہ عبدالخالقؒ چنانچہ

گذشت - و جذبه دیگر که از راه معیت ذاتیه می خیزد و آنرا درین طریق جذبه معیت گویند مبدأ ظهور آن حضرت خواجه نقشبند است قدس سره و حضرت خواجه علاء الدین عطار که خلیفه نخستین حضرت خواجه نقشبند بوده و قطب وقت خود نیز بوده طریق بر این حصول این جذبه وضع کرده اند و آنرا طریق علیّه علانیّه گویند در عبارات ایشان واقع می شود که اقرب طرق طریق علیّه علانیّه است اصل این جذبه از حضرت خواجه بزرگ است طریق حصول آن از حضرت خواجه علاء الدین -

سوال شانزدهم: نبی هر چند افضل است از ولی اما لازم هست که هر چه ولی می اندازد معارف نبی را نیز معلوم باشد بانه، و ایضا هر معارفی که نبی را باشد لازم هست که مرسل را باشد بانه. - جواب فصل کلی مرانیا راست علیهم الصلوات التسلیمات بر اولیا و پیچ ولی بمرتبه پیچ نبی نرسد لیکن در فضل جزئی مناقشه نیست اگر بعضی از مرایا و معارف خاص نبی باشد موجب فضل کلی نبود مجوز است بلکه واقع است هر گاه در ولی نبی فضل جزوی واقع باشد اگر نبی نسبت برسل بعضی از مرایا و معارف مخصوص بود بطریق اولی جائز باشد هر چند فضل کلی مرسل را بود چنانچه قصه حضرت موسی و حضرت خضر را علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام خود نوشته اند -

سوال هفدهم: حضرت خضر نبی است بانه - جواب درین باب اختلاف علماء است لیکن راجح آن است که نبی است -

سوال هجدهم: تعیین عدد انبیا و رسل درست است بانه، درین باب صوفیه چه می گویند - جواب از صوفیه نقطه درین باب بنظر نه در آید لیکن علماء تعیین عدد انبیا را منع کرده اند زیرا که بدلیل قطعی این تعیین معلوم نشده است اگر وارد شده است لائلی ظنی است پس اگر بے دلیل حکم تعیین عدد نمانیم ظاهر غیر نبی را نبی ساخته باشیم یا نبی را غیر نبی و عدد رسل از میان انبیا علیهم الصلوات البرکات سی صد سینه مشهور و معروف است مخدور سابق این حال لازم نمی آید چه رسل از انبیا خارج نیستند - نوشته بودند که اگر این فقیر را پیدا نمی کردند بهتر بود این عبارت نباید گفت هر چقدر حق تعالی میکند خوبست و صلاح و دعالی جنون که مسقط تکالیف است نباید کرد و از حق تعالی عافیت یا طلبید و توفیق ایقان تکالیف باید خواست -



## مکتوب سی و هفتم

ایراد  
نداشته با

و جهت

نیز بملا عبد الرزاق در حق مت سوال و اباحت آن عند الضرورة واحادیثی که درین باب ارشود -  
 صلاح آثار ملا عبد الرزاق پرسیده بود که مقرر است کسی که قوت شب ندارد او را سوال کرد  
 حلال است آیا این حکم از روی رخصت است عزیمت و رای آنست یا نه مخدوما این حکم از  
 راه رخصت است و عزیمت در ترک سوال است، مهمالکن بسوال اقامه نمایند غایت امر در  
 سوال هنگام شرت احتیاج اباحت است در رنگ اکل مبتد و اکل لحم خنزیر که در حالت  
 مخمسه مباح است فی احوال العلوم اما المضطر الیه فهو سوال الجائع عند خوف علی نفسه موتاً  
 او مرضاً و سوال العاری و بدنه مکشوف لیس معیایا و اریه فهو مباح همما و جد بقیة الشرط  
 فی المستؤل بكونه مباحاً و فی المستؤل منه بكونه لا ضیافی الباطن و فی السائل بكونه عاجزاً عن  
 الکسب فان القادر علی الکسب و هو بطال لیس له السؤال الا اذا استغرق طلب العلم اوقاته  
 و کل من لحظ فهو قادر علی الکسب بالورقة فی شرح المشکوة، و اما سوال صدقة التطوع  
 فمن لا یقدر علی کسب لکونه زمناً و اذاعة اخرى جاز له السؤال بقدر قوت يومه و لا یدخر  
 و ان کان قادراً فترکه لا اشتغال العلم جازت له الزکوة ای سوال مال الزکوة و صدقة التطوع  
 فان ترکها لا اشتغال صلوة التطوع و صیامه لا یجوز له الزکوة و یکره له صدقة التطوع فان  
 جلس واحد او جماعت فی بقعة و اشتغلوا بالاطاعة و ریاضة الانفس و تصفیة القلوب  
 یتستحب لو احدهم ان یسأل صدقة التطوع و کسرات الخبز و اللباس لاجلهم -

سوال متضمن سه چیز است که هر کدام قبیح است: اول اظهار شکایت است از حق تعالی  
 و بیان قصور نعمت اوست سبحانه از روی و این محرم است الا بضرورة کاکل المینة، دوم اذلال  
 نفس است بغیر الله تعالی و مومن را نمی رسد که خود را دلیل سازد بغیر از مولای خود الا بضرورة،  
 سوم ایذاء مستول عنه غالباً و ایذاء حرام است الا بضرورة لهذا اهل تقوی ترک سوال کرده اند

مطلقا و كون بشر قدس سره لا ياخذ من احد شيئا الا من السري قدس سره وقال لا نى  
علمت انه يفرح بخروج المال من يده فانا اعيننه على ما يحبه و كان بشري يقول الفقراء ثلثة فقير  
لا يسأل وان اعطى لم ياخذ فهد امم الرحانيين في عليين و فقير لا يسأل وان اعطى اخذ فهد  
مع المقربين في جنات النعيم و فقير يسأل عذرا الحاجة و الفاقة فهد امم الصادقين من  
اصحاب اليمين -

بالجمله سوال بضرورت محرم و مذموم است با ضرورت و حاجت و فاقه مباح است  
ليكن موجب الخطا و مرتبه و درجه است آنچه تذكره و ضرورت و فاقه است كه معامله بموت زرسيد است  
چون معامله بموت رس سوال حلال بلكه عزيمت بلكه واجب باشد في شرح المشكوة في بيان  
قول النبي صلى الله عليه و آله و سلم من تكفل لى ان لا يسأل الناس شيئا فان تكفل لى بالاجته  
فقال ثوبان انا فكلنا لا يسأل احد شيئا اى لو كان به خصاصة و استثنى منه اذا خاف  
على نفسه الموت فان الضرورات تبيح المحظورات بل انه لو لم يسأل حتى يموت يموت عاصيا  
اكتون - احاديث چند در قدس سوال ايراد نموده مى آيد: عن ابى هريرة قال قال رسول الله  
صلى الله تعالى عليه و آله و سلم قال داود عليه السلام اذ خالك اليد في قم اليتيم الى ان يبلغ  
المرفق فيقضمها خير لك من ان تسأل رواه في الحلية - و تم در حديث آمده است ان رسول الله  
صلى الله تعالى عليه و آله و سلم ارسل الى عمر بن الخطاب بعهائه فهدى عمر فقال لرسول الله  
صلى الله تعالى عليه و آله و سلم لم ردته فقال يا رسول الله ليس اخبرت ان خيرا  
لا حدنا ان لا نأخذ من احد شيئا فقال رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله و سلم  
انما ذلك عن المسئلة فاما ما كان من غير مسئلة فاما هوزقي يزيك الله فقال عمر  
اها و الذي نفسى بيده لا اسال احد شيئا و لا ياتيني شئ من غير مسئلة الا اخذته  
رواه مالك - و تم در حديث آمده است من سال الناس اموالهم تكثر افا تيسال جمرا  
فليستقل او ليستكثر - اى من غير استحقاق بلسان القال او بلسان الحال اى اكثر

من قدر قوته - و هم در حديث آره است ما يزال الرجل يسأل الناس حتى يأتي يوم القيمة ليس  
في وجهه من شدة كحه متفق عليه - و هم در حديث آره است المسائل كذا و كذا يكذب بها الرجل  
و وجهه فمن شاء البقي له على وجهه ومن شاء تركه كما ان يسأل الرجل ذات سلطان او في ام  
لا يجد منه بد راوه ابوداود و الترمذي و النسائي - و هم در حديث آره است من اصابته  
فاقة فانزلها بالناس لم تسد فاقتة ومن انزلها بالله او شك الله له بالغى اما يموت  
عاجل او غنى اجل رواه ابوداود و الترمذي و عن عمر رضى الله تعالى عنه قال تعلمن ايها  
الناس ان اطمع فقر وان اليأس غنى وان المرء اذا يبأس عن شئ استغنى عنه ثم اهرزني  
و در حديث آره عن ابى ذر قال دعاني رسول الله صلى الله عليه و سلم و هو يشترط  
على ان لا تسأل الناس شيئا قلت نعم قال ولا سوطك ان سقط منك حتى تنزل اليه  
فتأخذه رواه احمد - و هم در حديث آره است ان الفراسى قال لرسول الله صلى الله تعالى  
عليه و سلم اسأل يا رسول الله فقال النبي صلى الله تعالى عليه و سلم لا وان كنت لا بد فسل  
الصالحين رواه ابوداود و النسائي - و هم در حديث آره است من جاع او احتاج فكملة الناس  
وافضى به الى الله كان حتى على الله ان يغفر له قوت سنته من حلال رواه الطبراني في  
الاوسط و الصغير عن ابى هريرة - و هم در حديث آره است من سأل شيئا وعنده ما يغنيه  
فانما يستكثر من حمر جهنم قالوا وما يغنيه قال قدر ما يغديه او يعيشه - و هم در حديث آره است  
لو تعلمون ما في المسئلة فامشي احدا الى احد ليس له شيئا - و هم در حديث آره است ملعون  
من سأل لوجه الله و ملعون من سأل لوجه الله ثم منع سائلها لم يسئل هجرا - و هم در حديث  
آره است ولياتين يوم القيمة قوم ليس على وجوههم كحم اخلقواها في الدنيا بالمسئلة  
فمن فتم على نفسه باب المسئلة وهو عنها غنى فتم الله عليه باب الفقر عن ابى هريرة -  
و هم در حديث آره است ايها الناس قد ان لكم ان تستغفروا عن المسئلة فان من يستغفر  
يعف الله و من يستغفر يغفر الله و الذي نفس محمد بيده ما رزق عباد من رزق اوسع

من الصبر ولین ایتیم الا تسالونی لا عظیتکم ما وجدت حل عن ابی سعید - ویم در حدیث آمده است ان الرجل لیا یتیمی فیسألنی فاعطیه ویمجعل فی ثوبنا ینقلب الی اعطیه بنار جهنم عن ابی سعید -

## مکتوب سی و هشتم (۳۸)

بملا ابوالفیض کابلی در میان آنکه بزرگترین حجاب نفس طالب است -  
 الله تعالی ابواب فیوض و ترقیات را مفتوح دارد بزرگترین حجاب میان طالب و مطلوب نفس طالب است دع نفسک و تعال انت العمامة علی شمسک فاعرف حقیقتک  
 فتن نفس سالک از میان امریست ذوقی و وجدانی بگفتن و نوشتن راست نمی آید و بخاندن و مطالعة کتب بحصول نمی پیوندد و سابقه عنایت و جذب الهی حل نشانه نمی باید و در عالم اسباب صحبت کامل بکمال بشرط قنار و روی صحبت شما قلیل بود آنقدر فرصت نشد که بعضی امور ضروریه در میان آورده شود و اگر رابطه معنوی قوی است و محبت درست است امید است که با تدارک آن اخذ فیوض و برکات از باطن مفیض حاصل آید و کمالات متوقعه بتواند از المرء مع من احب حدیث نبوی ست علی صاحبها الصلوة والسلام شش  
 چشم دارم که دهر اشک مرا حسن قبول آنکه در ساخته است قطره بارانی را

## مکتوب سی و نهم (۳۹)

بشیخ ابوالمظفر و محمد شاه در غرض و محافظت طریق شیخ خود -

الله تعالی برادران طریقت را ازین واقعه هائیکه صبر جمیل و اجر جزیل کرامت کند و وجود اهل الله رحمت است بهم در حالت حیوة ویم بعد مدت فیوض و برکات که در حیوة شان مفاد مستفاد است بعد مدت شان نیز امیدوار آن باید بود و باید داشت که این فیوض و برکات تازه فائز است

که در طریقه شیخ احدثی واقع نشده است چون امور محدثه در طریقه پیداشده که در حیات شیخ نبود  
 راه فیض مسدود گشت در رنگ بدعتی که در دین پیداشد و اتوار سنت بسبب آن قفلت پذیرد  
 پس بر یاران آنجائی ناگزیر است که محافظت طریقه شیخ خود نیک نمایند و احادیثی در آن نکنند نوع  
 زندگانی نمایند که در یک دیگر فائی نباشد و حلقه ذکر را بر سنن سابق بر پا دارند و اوقات را معمور دارند  
 و در کسب خیرات مبادرت نمایند و در اتیان طاعات مسابقت کنند و سَابِقُوا إِلَى مَعْصِرَةِ مَزِيدٍ  
 رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ الْآیَةِ و خدمت فرزندان ایشان را سعادت خود شناسند و ارضای ایشان را بر  
 وجه مشروع و اعظم دانند و این فقیر را بدعا ایمان یار نمایند ان شاء الله تعالی در راه ذی الحجه از اینجا  
 بسفر حجاز استقال واقع می شود و الباقی عند التلاقی ان شاء الله الباقی والسلام او لا و اخراً -

### مکتوب (۴۰) جلم

ارسل الى ابني المحسن الخلق الرعوى مدني في التحريض على دوام الاقبال الى الله تعالى -  
 الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى اما بعد فقد وصل كتابكم الكريم الى هذا المكي  
 لازلت في حفظ الهوى ودوام اقبال وابتغال اليه تعالى وانقطاع عما سواه واختراق قلوب العارفين  
 بنار هواه وتعطش اكباده المبحين في تمناء فطوبى لمن لم يكن لهم سواه وبشري لمن لم يكن له  
 شعور بما عده قبا وميلت على من اعرض عن الله ويا حزن تلعلع من فرط في جنب الله كن وحدانيا في  
 في طلبه او حديا في طاعته وابتغاء مرضاته ودوام على ذكره و مراقبته في الجلوات والخلوات  
 لك تصل الى اقصى الغايات والصلوة والسلام على افضل المكنونات -

### مکتوب (۴۱) جلم ویم

ارسل الى اسوة العلماء المحدثين السيد زين العابدين المكي في بيان فتا العارف -  
 بسم الله الرحمن الرحيم حامدا لله العظيم ومصليا على رسوله الكريم السلام الكامل

الناس والتجمل الوافرة بكمال الغر والاحترام اخص به الجناح العالي والكوكب المتلالي بهجة  
الايام والليل الى السيد الفاضل الكامل المحدث العالم العاقل لا زال شمس هداية  
طالعة وما انفك انوار افادته ساطعة اما بعد فان سالتهم تلطفا عن حالنا وفضلهم  
بتفقد اماننا فنحن في خير وعافية ونشوق الى لقاء الاحبه ونفوض في تارة الهجة ونسأل  
الله الكريم ان يمتع المسلمين بطول بقائكم ويشرفنا مرة اخرى بشرف لقاءكم المرحوم  
فضلكم العليم ان لا تخرجونا من خاطركم ولا تنسوننا من دعائكم نحن فقراء محتاجون  
كيف لا والامكان كله فقر وحاجة فقر الممكن ذاتي وفاقة سرمدية نصيبه من المطلوب  
الحقيقي الاستهلاكي وحظ من تلك الذروة العليا الفناء والاضمحلال فكيف يدرك  
كمال الوان الى الطريق الى كنه جلاله وان عدم حقيقة نفى الخير والكمال في حق عارية  
والحسن والجمال فيه ظلي وانعكاسي وهو لهذا الكمال المستعار والجمال مستفاد بتجمل نفسه  
كاملة تخالق اسدا وادعى لها الخير والجمال دعوى باطلتوني على هذا الاصل الفاسد  
بناء عاليا والشجرة تنبئ عن الثمرة فالويل لمن لم يتداركه الرحمة ولم يشتمله  
سابقة الذم والرافة فالكمال في حق انتفاء الكمال والخيرية في سلب الخيرية ان  
نسب الخير والكمال الى نفس كان خائبا ومدعى للشركة باصله الا ان يوجد بعد الحد  
بالوجود الموهوب ويولد بالولادة الثانية في لا يحمل عطايا الملك الامطايه رزقنا الله  
سبحانه يدعائكم الصالح ايمانا بهذه المعاني وشربا من هذا المشرب بمرمته التي  
الاهي والملاهي اذ عليه عليهم الصلوات والتحيات والبركات.

في هذا اتفاق الكمال

جانبا

## مکتوب چهل و دوم (۴۲)

شیخ بایزید ولد شیخ بدیع الدین سہارنپوری در فوق و علو حالہ صلوٰتہ و صبر بر ایزد خلق -  
بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات می رساند مکاتیب گرامی رسید چون متضمن احوال

پسندیده و مشعر از جمعیت باطن بود سبب هجرت و مسرت گردید حالتی که در نماز دست می دهد و حضور و لذت آن از احوالت نسبت خبر می دهد و از انجام کار مشعر است شکر این نعمت بجا آرند و در از یاد کیفیت و کمیت آن کوشند و نماز را بطول قنوت و آداب شرائط آن بجا آرند و شاکر باشند و عوض جمیع مافات آنرا دانند و معالجه تلخه های زیاده را باین شیرینی نمایند. بیت

بر شکر غلطیده اند صفرویان از برای کوری سودایان

وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا لَّحْنٌ نَّرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى نوشته بودند که بیرون نماز آن خوبی نسبتی ظاهر نمی شود سبب آن چه باشد مخدوما مکتوبه که حضرت ایشان مادران نوشته اند بیرون نماز گویا معطل و بیکار است اگر مطالع نماید ظاهر اشقی تمام حاصل شود و در حلقه ذکرگاه متوجه بیاران باشد و گاهی باحوال خود پردازند تا از خودی تمام برآیند با کلمه بمقتضای وقت عمل کنند از ایزای اقارب و حفاے اهل شهر نوشته بودند و از انقلاب املاک انتقاص اوراق نگاشته اند سبب کلفت و تنان گردید رخ سبب از شر ظلم محفوظ داد و از نزد خود کشایش دبار قال الله تعالى لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَأَنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ بلیه ازوست و دفع بلیه هم ازوست هر کدام وقت معین است که تقدیم و تاخیر را گنجایش نیست لیکن اجل کتاب اضطراب بودن دارد. وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ اگر غمگسار اوست همه غمها بیچست اگر نیست فکر این غم باید کرد که فوق همه غمهاست خوش گفت بیت

اگر هزار غم است از جهان بیاوردل همین بس است که او غمگسار باشد

کاش او شیرین بود و عالم همه تلخ باشد او برادر بود و از تمام عالم نامر باشد. شهری

لَيْتَكَ تَحْلُوا وَالحیات هر میره ولیتك ترضی والا نام غضاب

ولیت الذی بینی وینیک عام و بینی و بین العالمین خراب

اذا صبح الودمتك يا غایتنا المني فكل الذي فوق التراب تراب  
 و آنچه نوشته اند که با وجود این همه اسباب پریشانی در جمیع باطن خلل نیست بل چون  
 همه را از خدا می بینند تعالی و فعل او را در میان این جلوه گرمی یابد شوق بر شوق زیاده  
 می گردد و جمیع بر جمیع رومی نماید و این شوق و جمیع را هم از رومی داند و خود را حالی محض  
 می بیند مطالعه آن بسیار خوش وقت ساخت و مرل همه کلمات اگر دید خن سحانه بکمال این دید  
 برساند و بحقیقت نیستی متحقق سازد و از سفر شاه جهان آباد نوشته بودند استخار ما مکر ردین باب  
 بکنند و التجا و تضرع بجا آرند بعد از انشراح سینه اگر متوجه شوند گنجایش دارد -

## مکتوب چهل و سوم (۲۳)

بمیرزا محمد صادق در تعبیر واقعه وے -

الله تعالی از رفیت ماسوی محرر سازد و راهی بحر مقدس خوش بکشا یزد مرا سکه گرمی که  
 نامزد این مسکین ساخته بودند و بود آن ملتجی گردید اندراج یافته بود که روزی در فکر آن بودم که  
 روح چگونه خواهد بود در خواب دیدم که شخصی نزد بنده نشسته است و در دست او چیزی سرخ  
 رنگ درخشان بعینه لعل بدخشان که پادشاهان بر سر خودی نهندین می گوید که روح این ست  
 نزدیک بدن فقر آورده است وی گوید که این در وجود مثل ابر پیش شده می در آید و وقت کشیدن  
 باز همین طور یکجای می شود و محروبا این خواب شمار ست است نور روح را رنگ سرخ قرار داده  
 اندر سیرخی اوازین رو است و در خشدگی اواز راه نورانیت او ست روح نصیب از بچونی دارد  
 پهن و انقباض اواز راه مثل او ست، گفته اند روح ته داخل بدن ست و نه خارج ازونه متصل  
 نه منفصل، او را تعلق است به بدن تعلق تدبیر و تصرف عالم بحقیقت روح علام الغیوب ست  
 وَمَا أَوْتِيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا و ذکر نفی اثبات را عدد و وقت معین نیست هر وقت که خوا  
 بکنند و نام مساعدت بکنند بگوید هر عذر که برسد لیکن طاق بگوید حیف نگوید و بهمین سبب



این ذکر را وقوف ندی گویند و اگر گاهی حس دم نتواند به حس دم بگوید که حس شرط لازم نیست  
چندان مداومت باین ذکر نماید که هیچ مرادی و مقصودی در راحت سینه غیر از حق سبحانه و تعالی  
او تعالی مراد نبود تا حقیقت بندگی بظهور آید و بدین خط الفناد و السلام اوکلاً و آخراً.

## مکتوب چهل و چهارم

بمیر باقی بخاری در بیان طریقه صوفیه علیه مداحی این بزرگواران قدس اسراریم -  
الله تعالی بعاقبت و جمعیت دارد و بر جاده شرع محمدی و سنت احمدی علیه و  
علی آله الصلوٰة والسلام مستقیم و مستقیم گرداناد و از تعلقات دنیا و گرفتاری ماسوا محروم ساخته  
در سراوقات معرفت و سمرایه قرب خویش انس و الفت دارد این معنی در عالم اسباب البسته  
بسلوک طریقه صوفیه علیه است این بزرگواران در محبت حق جل و علا از خود و غیر خود گسسته اند  
و از عشق و از آفاق و انفس گذشته ماسوا در راه او در باخته با و ساخته اند اگر حاصل دارند او را  
دارند و اگر حاصل اند با و اصل اند باطن شان را بنیجه انقطاع از یادون او تعالی روئے  
داده است که اگر سالها یا دما سوی نمایند بیاد شان نیاید و از انانیت نفس بنوع گذشته اند که  
عود کلمه انار از خود شرک می دانند رجالات صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ وَ رِجَالٌ لَا تُلَیْهِمْ  
تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ - خداوند امر از این قوم گردان یا از نظار گیان این قوم گردان  
که طاقت قوم دیگر را ندارم هر کس که هوس این راه دارد و تخم این اندیشه در دل می کارد باید که  
همه چیز را گذاشته صحبت این اکابر اختیار نماید و جان نثار لوازم طلب گاری کند و از هر جا بوسه  
از این دولت مشام جان برسد از پئے آن شود خوش گفت . بدیت

بعد از این مصلحت کار در وطن می بینم که روم بر در میخانه و خوش نشینم  
ماملول از دوستان دعای سلامتی فائمه است و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی  
والتزم متابعت المصطفی علیه علی آله الصلوٰات و التسلیمات العلی .

## مکتوب چهل و پنجم (۲۵)

بمیرزا محمد شاه در زینت دنیا و دنیا و تحریر بر تحصیل معرفت.

الحمد لله العلی الاعلی والصلاة والسلام على رسول المصطفی ونبی المجتبی وعلی اله وصحبه البررة النقی صحیفه شریفه رسید سبب مسرت گردید و بخدوایا بظاہر شیرین است و بطوایط اوت دارد فی الحقیقت سستی قاتل و تمنای ست باطل و گرفتاری ست لاطائل، مقتول او محزول است، مقنون آن مجنون مجاسی است ز راند و دوزخ بیت شکر آلود، عاقل آنست که باین چنین منزع کاسد فریفته نشود و بچنین کالای فاسد گرفتار نگردد و درین فرصت قلیل ضایع موالای حقیقی جل شانہ حاصل نماید و توشه آخرت آماده سازد مطلوب درین نشاء فانیہ ادای وظایف بندگی ست و تحصیل معرفت خداوندی افسوس است آنچه درین نشاء ازین کس طلب داشته اند بجا نیارود یا مورد گیرد از دست بدیت

ترسم که یار یا مانا آشنا بماند تا دامن قیامت این غم بیا ماند والسلام

## مکتوب چهل و ششم (۲۶)

به محمد معین در انکطال و همیشه در طلب بے آرام باید بود.

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى آنچه مرقوم نموده بودند روشن گردید کثرت اشتغال بذکر قلبی از اجل غم است شکر آن بجا آرند لکن شکرتم که از یاد نگرفت امید است که این ذکر وسیله مذکور گردد و در یکچه از معرفت بکشاید و ذکر و ذکر از میان بردارد و حضور خود بخود درو نماید و کاینکه لا اله الا الله یرده بکشاید طالب را باید که در طلب خود را آرام نهد و همواره مضطرب و متعطش باشد بزرگ گفته است که تصوف اضطراب است چون سکون آمد تصوف نماند گفته اند مرید را بدین صفت باید شد که درین کریم مسطر راست حتی اذا

صَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَصَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ۖ هَؤُلَاءِ هُمُ الَّذِينَ صَفَتْ شُود امید است که دریای رحمت بخوش آید و بنوید  
ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا ۚ إِنَّ تَوْبَهُ بَازٍ ۚ وَكَارِبًا نَصْرًا ۚ رَسَدُوا السَّلَامَ عَلَيْهِمْ وَعَلَى سَائِرِ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى ۚ

## مکتوب چهل و سیم

به محمد باقر لاهیجی در تعمیر واقعہ ہائے وے کہ نوشته بود :-

الحمد لله العلی الاعلی والصلوة والسلام علی رسولہ کما یجری علیہ وصحباہ الطہ النقی  
بیت ہر چیز عشق خداے احسن است گر شکر خوردن بود جان کنن است  
مخدوم اگر فکاری مادی حق جل و علا از شد امراض قلبیہ است فکر ازالہ آن از اہم ہما است  
مصراع در خانہ اگر کس است یک حرف بس است

دو واقعہ کہ دیدہ و تعبیر آن پرسیدہ بودند اول آنکہ گویا طفلی است سرنگون بر چہار پا  
اقتادہ کہ ہنوز دنداننش ہم نہ برآیدہ سرور کائنات علیہ علی آلہ افضل الصلوٰت اشمل البرکات  
بر سر او ایستادہ اند می فرمایند کہ این طفل دوزخی است، لمحہ نگذشتہ بود کہ طفل در التذاد آمد و  
ہر دو پہلوے او در جنبش شد رخ بجانب آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام کرد و نظر بر روی  
مبارک دوخت و می نگرست تبسمی از روی ظاہر شد و بخند منجر گشت ماناکہ از شہود جمال و  
کمال ذوقین شد، بعد از لمحہ آسرو علیہ علی آلہ الصلوٰۃ والسلام باز فرمودند کہ این بہشتی است  
مردم ہمہ متحیر یا ندانند کہ بدانند کہ می تواند کہ طفل عبارت از نفس انسانی بود النفس کا لطف  
شنودہ باشند و چون نفس بالذات منکر احکام سماوی است و بعداوت حق جل شانہ بریاست  
کما ورد عادہ نفسک فانہما انتصبت بمعاداتی و باین اعتبار مستحق نار است اولاد دوزخی فرمود  
چون طفل چشم بکشود و از غشاوہ غفلت و ضلالت برآید و نظر بر جمال و کمال سروری انداخت  
ازین مشاہدہ ذوقین گشتہ بخندید و بشگفت یعنی رضا شد و با نقیاد ظاہر و باطن پیش آمد

بشیر بهشت شد بر نفس تا اماره است خائب و خاسر است قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا و چون مطمئن گشت و راضی و مرضی شد بمشرب بخت و قرب وصال گردید و آیاتِ الهی  
النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي الْجَنَّةَ مَا نَا  
که این طفل که معبر نفس است لطیفه شما باشد و اماره شما بود اطمینان یافته و از دوزخ بعد بمشرب  
بخت وصال شده لیکن باید دانست که خواب غجر استعدادست و مشرب قوت است که قریب  
بفعل است جانی باید کند که استعداد او بمنصه ظهور آید و معامله از قوت بفعل از گوش بانوش رسد  
بیت می تواند که دهر اشک مرا حسن قبول آنکه در ساخته است قطره بارانی را که  
و تعمیر واقعه دوم که در آن مندرج است فقیر شما گوید که فلانی دل و جان را منوجه تست ظاهر است  
مشعر از مناسبت نامه است فیما بین حق سبحانه و آثار از اظهور آرد، اند قریب عجیب -

## مکتوب چهل و هشتم

بمولانا محسن بیالکوئی در ذکر کمالی که مناسب مقام جمع است و آنچه مناسبت کج بعد الفرق دارد  
و بیان عین الیقین و حق الیقین -

نحمدا لله على نعمائه والصلاة والسلام على افضل رسله وانبيائه وعلى الموحجه سائر  
اوليائه صحيفه شريفه رسيده خوش وقت و ذوقین ساخت از نفی وجود و وجدان عدمیت ذاتیه  
اندر لاج یافته بود نیک مبارک است حق تعالی از دیار این بدید مایه عین انوار و بریاید نوشته بود  
احوال خود نوشتن اثبات وجودی بخشد و نیز نوشته که خود را میج نمی یابد از دست نشان چگونه یابد  
اگر هست خود نشان هستی حق می یابد و اگر نیست و عدم محض بقدرت کامله صورت بسته است  
پس چه در یابد و منزه و من محدث حیران کار و بار خویشیم متخو ا هم یک چیزه نفهم هر چه می فهمم  
حق تعالی از آن منزه و بیرون است پس چه کنم من هیچ، مخد و آنچه نوشته اید همه درست و سنجیده  
است، سالک هنگام ظهور و استیلاء هستی حق، هستی موهم خود را متلاشی و ناچیزی یا بدیچاره

که خود را گم کرده اند، مستی خود بخیر ندارد و از مستی مطلق چه خبر خواهد داشت و از جمال و کمال او چگونه بهره  
خواهد گرفت کمال در حق او انتفاع کمال است و خیریت در سلب تیریت نصیب او از آن ذروه  
علیا استهلاک و بے نصیب است، حضرت تواجبه ما قدس سره فرموده اند بیت

از حضرت ذات بهره استهلاک است استهلاکی که از تصور پاک است  
بیچاره سالک درین هنگام چه کند و علم مطلوب از کجا آرد که علم منافی عین است، باید دانست که  
این کمال مناسب مقام جمع است و چون عارف ازین مقام ترقی نماید و بفرق بعد الجمع رسد به بقا  
و شعور مشرف گردد آن زبان علم و عین هر دو جمع شوند و یک منافی دیگر نبود آن زبان علم باقی  
خواهد دریافت نه بعلم فانی من فتنه فانا دیته - بیت

گر بر سر کوه عشق ماکشته شوی شکرانه بده که خون بهای تو ممت

در عین فنا باقی ست و در عین بقا فانی - نوشته بودند که حق الیقین کرامی گویند و عین الیقین هست  
من بنده کیستم و چیستیم، محروما شما عدمید و بنده اید که از پر تو کمالات و عرسا ترا عدم  
جدا شده اید و از عدم مطلق متمیز گشته وجود شما گردیده اید چون هستی مطلق برین عدم وجود شما استیلا یابد  
و این مستی موهوم در پر تو آن مستور و ناچیز نماید و در شهو و شوغال آن مدبوش و متغیر شود نه علمی  
نمودماند و نه علمی بمطلوب عین الیقین باشد و کفر طریقت بود - بیت

حسن تو چنان ساخت مرا زیر قدر کز خال و خط زلف تو ام نیست خبر

حسن اسلام و قبح کفر درین هنگام مستور شود درین مقام سالک گفته - بیت

بکفر و باسلام یکسان نگر که هر یک ز دیوان او دفر نیست

ازین مقام چو ترقی واقع شود و با آنچه درو گم شده بود متحقق شود با خلاق و اوصاف او متعلق گردد  
حق الیقین رو نماید این زبان حسن اسلام متجلی شود و باسلام حقیقی که از زوال قبح کفر محفوظ  
است برسد و از حیرت و مدبوشی برآید و علم عود کند و حجاب عین نبود چنانچه گذشت درین وقت  
او را با و خواهد دریافت نه خود و علم خود که فانی گشته است بدانند که عین الیقین و حق الیقین نزد

نمایند

متجلی

قوم داخل شهود انفسی است چه یافت نزدشان مقصور بانفس است بیرون خود شهود نیست  
و شهود آفاقی معتبره و نزد حضرت ایشان مافوق سنا الله سبحانه بسر شهود انفسی در رنگ شهود  
آفاقی از حیز اعتبار ساقط است بلکه حق سبحانه چنانچه وای آفاق است برای انفس است بیرون اصل و علا  
بیرون آفاق و انفس باید حبست پس آنچه در عین الیقین و حق الیقین شهود سالک است نه ذات  
حق است تعالی و تقدس او تعالی ازین مرآت همر است و ازین شهود منزله و متعالی است مصرع  
در کدام آئینه در آید او

بلکه این شهود از آیات و الهام است بر وجود او عز و جبرانه و شهود آیات داخل علم الیقین است که استدلال  
از اثر بمؤثر است پس آنچه نزد قوم عین الیقین و حق الیقین است نزد آنحضرت داخل قسم علم الیقین  
باشد و عین الیقین و حق الیقین و در آن بودنا از قید آفاق و انفس بالکل نبرد و از شهود بغیب  
نیاید جمال این کمال پرتو نیت از دوایمانی باین معانی مشکل که حاصل نماید از عین الیقین و حق الیقین  
چون سید و که فهم کند یُصِنُّ صَدِیْقٌ وَلَا یَنْطَلِقُ لِسَانِیْ مصرع

سخن از عجب تو گفتم بلم سخن گره شد

این نسبت علیه که از کمال غایت حکم عقل مغرب دارد و از امر و از امر و از فیاض الانوار حضرت پیر  
دشگیر رضی الله تعالی عنه مفاص و مستفاض است و از آن آن بقعه مبارک دیده بصیرتشان  
بجاک پاک آن سده سنیه مکتحل است امثال این معانی بر ایشان مکتشف و معاین است بانوار این  
اسرار مستفیض و مستنیر اند رَبَّنَا اٰمِنَمْ لَنَا تُوَرَّنَا وَ اَغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ

## مکتوب چهل و نهم

بسیادت پناه حاجی الحرمین الشریفین میر غرضقدر تنبیت حج -

الحمد لله ذی الشان عظیم البرهان والصلوة والسلام علی رسول المبعوث الی  
الانسان الحبان و علی الوصیحه وی الاکرام الاحسان صحیفه گرمی سرور و خوش وقت ساخت

حمد الله سبحانه که بسعادت عظمی رسیدید و فرض عمر و عمره واجب ادا نمودید و زیارت ائمه مبارکه و  
 مرقد مطهر سرور کائنات علیه افضل الصلوات والتحيات مشرف گردیدید و از انوار و برکات آن بطن  
 بهره ور گشتید باز بعافیت باجماعت مراجعت نمودید و رجوع بیدایت که محضر نهایت است واقع شد  
 زود تشریف آرد که مشتاقان زیر بار انتظارند و از برکات زایل آن کعبه مقصود امیدوار - مصرع  
 نشان آشناداری بیانزدیک من بنشین  
 والسلام اولاد و آخر

## مکتوب پنجم (۵۰)

به محمد عارف لاهوری در جواب عریضه وے که شتمل بر احوال و اذواق بود -

الحمد لله ذي الانعم والصلوة والسلام على رسوله سيد الانام والذالكرام وصحبه  
 العظام. مکتوب تشریف که منی از شوق لقاء و مشعر از آلام هجرت بود رسیده خوش وقت و ذوقین  
 ساخت ز ادم الله سبحانه شوقاً و دوقاً آنچه از احوال پسندیده خود نوشته بودند که خود را از ذات صفات  
 و افعال عاری می یابند و کدی که اطلاق آنادرین موطن مفقود است زوالم علم حضوری که عبارت  
 از نفس حاضر است نیز اظهار نموده مطالع آن مخطوط و ملتز ساخت و نیز شهود معیت و احاطه  
 ذاتی و یافتن آن کالایات المتشابهات نیز واضح گردید و آنچه نوشته اند که ذات و صفات افعال  
 مرغیر حق را تعالی بطریق عاریت است محل تامل است چه ممکن را ذات نیست همگی وجوه اعتباراً  
 است و اگر ذات است عدم است که لاشئ است ممکن از مرتبه ذات اقدس تعالی قلیل  
 التخصیص است آری صفات و افعال که بمنزله ذات اوست عاریت است بله رواست که  
 عارفی کمال را بعد از فنا تم از نزد خود ذاتی عطا فرماید که قیام افراد عالم بان ذات بود و  
 این قسم عارف در یک عصر متعذر نمی باشد بلکه بعد از قرون منطاوله و از منته تباعد هر طور مقرباً  
 نوشته بودند الحق متشابه کل خیر و غیره متشابه کل شر که اندام معدوم المطلق و المعدوم المطلق  
 لا یصدر منه الاثر و هذا ایضاً محل تامل لان امکانات باسرها اعدام مقیده لامعدوم مطلق

بعد

نعم العارف الكامل بقدر ومنتسباته الى اصولها وحقوق الكمالات المقيدة بالاطلاق يبيد  
 عدمه المقيد الذي بمنزلة ذاته ملحقا بالعدم المطلق والتنفى الصرف الذي لا يقيد الاعتبار  
 فيه من وجعلان تميز لعدم عن سائر الاعدام كان لاجل ظهور المنتسبات فيه و  
 انعكاس الكمالات فلما نحن الكمالات باصولها لم يبق للعدم المقيد ما به الامتياز عن سائر  
 الاعدام ونحن بالعدم الصرف وقايعة ديره ونوشته يودنا اخرج صفات زميمة احوال  
 صفات حميدة ودر واقعة ديگر که ترا شنيديد که من از تو جدا نيستم و تو از من جدا نيستي تعبير آن همين  
 احوال است که نوشته ايد و واقعه ديگر که سنيغير را صلى الله تعالى عليه وسلم ديديد که هي قريبند که  
 شيخ تو همراه من طعام ميخورد و مبارک است و چون اين دو را زکرايا ميرشبارت است شکر  
 خدا و ندي جل شانه بجا آورد الحمد لله الذي هدانا لهذا و ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله  
 لقد جاءت رسلنا يا كحفي عليهم و على كل الصلوات والتسليمات واليهكات -

## مکتوب پنجاه و یکم (۵۱)

به یکے از صالحات اہل طریق در ذکر بعضی از عادات شریفہ حضرت رسالت خانیت علیہ علی آلہ  
 الصلوات والتسليمات و ما يتناسب و ذلك -

الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى - سوال: حفر قبر در حرمہ خود طريقه مستونہ  
 است یا نہ جواب این عمل از حضرت رسالت خانیت علیہ علی آلہ الصلوات والتسليمات  
 و از خلفاء راشدين و سائر کبار صحابہ رضوان الله تعالى عليهم اجمعين بہ ثبوت نہ پیوستہ است  
 آری از بعضی سلف چون عمر بن عبد العزيز و غیرہ منقول گشته کہ در حق خود اتخا ذکر کرده اند و علماء را ہم  
 درین باب قیل و قال است بعضی بکرامت قائل اند و بعضی بجزا بکرامت و بعضی باستجاب -

سوال: عادت شریفہ حضرت رسالت پناه صلى الله عليه و على آلہ وسلم در طعام چه پورہ  
 جواب: آنحضرت طعام تناول می فرمود بر حد ضرورت و قدری کہ بآن قوام بدن باشد



بے آنکه سیر بخورد و روایت عائشه صدیقه ثابت شد است پرنشد شکم حضرت علیه الصلوٰۃ والسلام  
 هرگز و بد آن حضرت علیه الصلوٰۃ والتحیة در اهل خود که سوال نمی کرد از ایشان طعام اگر طعام  
 می آوردند بخورد و هر چه می آوردند قبول می فرمود و آنچه از اثر به میدادند می آتش میداد و دوست ترین  
 طعام نزد او علیه الصلوٰۃ والسلام آن بود که بروی دست بسیار باشد یعنی باجماعه بخورد و نه تنها،  
 و روایت محدی کرب ثابت شده است که حضرت فرمود علیه علی آله الصلوٰۃ و التسلیمات بسنده  
 است ابن آدم را القمه چند که درست اندیشیت او را پس اگر نتواند برین صبر کرد پس سوم حصه از  
 شکم او برآید طعام او باشد و سوم برای آب او باشد و سوم حصه برای نفس گرفتن باشد در شروع  
 طعام بسم الله گفتی و این عمل سنت مکرره است و فرموده علیه الصلوٰۃ والسلام هر که طعام بخورد  
 بعد از آن بگوید الحمد لله الذی اطعمنی هذا الطعام و رزقیه من غیر حول منی و لا قوة الا بکرم  
 شوگانان با تقدیم در رایت با تقدیم تا آخر جواب آنحضرت بر حد غدا و قلت بود با آنکه دل مبارکش نمی خواید  
 بلکه چشم آنحضرت می خواید علیه و علی آله الف الف صلوٰۃ و التحیة خون کم کردن آنحضرت صلی الله علیه  
 هفتم ماه یا نوزدهم ماه یا بستم و یکم ماه بوده است لباس آنحضرت علیه الصلوٰۃ و التحیة بر چند نوع  
 بوده است لباس نفیس هم پوشیده اند یعنی رد کرده اند و غیر آن هم پوشیده و جامه پستی بیشتر پوشیده اند  
 و پشمینه هم در بر کرده اند با کمال عادت شریف در لباس تکلف نبوده هر قسم حاضر می شد قبول می فرمودند  
 و روز معین برای قطع جامه ثابت نشده است و روز ولادت و روز وفات خیر البریه علیه الصلوٰۃ و  
 التحیة روز و شب است آخرین روز وفات یافتند و آن روز که روز سه شنبه ایشان را نگاه داشتند و  
 منصف شب چهارشنبه و در روایتی آخر شب ایشان را دفون ساختند علیه و علی آله  
 افضل الصلوٰۃ و اکمل البرکات . رباعی

یا خیر من دفنت فی التراب اعظمه      فطاب من طیبهن القاع والا کمه  
 روحی القداء لقبیر انت ساکنه      فیه العفاف و فیه الجود و الکرم

از سن مبارک حضرت حبیب رب العالمین صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم پرسیده بودند -

بارند درین جا چند قول است بقول بر سر شصت سال فوت کردند و بقول شصت و سه و  
قول صحیح ترین اقوال است بقول شصت و پنج و علمایان این اقوال جمع کرده اند که هر که شصت  
و سه سال گفته است، سال ولادت و سال وفات را حساب نکرده است و هر که شصت و پنج گفته  
است سال ولادت و سال وفات را حساب کرده است و هر که شصت سال گفته است غشوات  
شمرده و کسور را شمرده و السلام علی من اتبع الهدی -

## مکتوب پنجاه و دوم (۵۲)

الی شیخ مصطفیٰ فی بیان کیفیت جامعیت کل اسم الاسماء و الصفات و بیان کیفیت الوصول الی  
مرتبة الذات و تحقیق بمقاله همه است و همه از او است بیان آن زوال صفتا که اراده مشروط  
فی اطوار الولا یلای دون النبوة و بیان فنا اللطائف و تعین انوارها و بیان ان بعد فنا القلب  
الذی هو محل الشعور من الذی هو صاحب الشعور و کیفیت الجمع بین التثبیت بالاسباب  
تفویض الامور الی رب الارباب جل شانہ و بیاناسب ذلك -

مقام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اما بعد فقد وصل المکتوب المرغوب من الاخ الاعز الا  
وسری فی وصوله و کان مشتملا علی اسولة فلنشروع فی اجوبتها و الله سبحانه الملمه للصواب -  
سالتنی ان ما وقع فی بعض المکاتیب ان کل اسم الھی جامع للاسماء و الصفات  
ان کان المراد منها ان کل اسم متصف بالاسماء و الصفات فیلزم تعدد الذات او قیام  
العرض بالعرض و ایضا یلزم ان یکون اسم الاسم ایضا جامعاً للاسماء و الصفات و هكذا  
اسم الاسم و هلم جرا الی غیر النهایة فیلزم التسلسل - و الجواب انه یجوز ان یکون الصفة  
صفة الصفة کلیتها قائمتین بالذات الواجبی تعالی و تقدس فلا یلزم الانقلاب و لا قیام  
العرض بالعرض کما قالوا فی بقاء الاعراض و ان الاعراض و البقاء الذی هو صفة کلها قائمان  
بالجوهر لانه یجوز ان یکون المراد بالاسماء الاسماء التي تميزت فی العلم الواجبی تعالی و صارت مبداء

کتابها

تعبئات الخلاق لا الاسماء المتدرجة فيها على انا نقول ان الكمالات الالهية غير متناهية  
 فلا استحالة في ان يكون الاسماء المتدرجة ايضا جامعته والتسلسل المحال هو ترتيب امور غير  
 متناهية وهو مفقود ههنا وايضا ليس المراد بجامعية الاسم للاسماء والصفات كونه موصوفا  
 بها بل كونها ملحوظ فيها او كونه متعلقا بها او كونه مشروطا بها كما ان العلم اجمع الاسماء باعتبار  
 تعلقه بجميعها والتكوين جامع باعتبار كونه مشروطا بصفات الكمال من العلم والقدرة و  
 الارادة وغيرها لا يتم بدونها فكأنها مأخوذة فيه والقدرة والارادة مشرطتان بالحجوة و  
 العلم وكذا السمع والبصر مشرطتان بالحجوة مستبتعتان لذاتهما وللعلف جامعية العلم  
 مأخوذة في هذه الصفات والكلام جامع باعتبار الاشتمال عليها والصوفية الموحدة  
 قالوا ان ذات تعالى وتقدس بجميع اسمائه وصفاته سائر متجلى في جميع الاعدان العلية  
 والتجارية ولذا قالوا اكل شئ في كل شئ -

سالتني ايضا انه وقع فيه مكتوب ان الفناء والبقاء للسالك في الحقيقة انما هو بياهم  
 هو مبطل ليقين السالك او باصول ذلك الاسم لا بالذات البحت فطالب الذات البحت كيف  
 يتسلى بغير الذات واني له الصبر والثبات. الجواب ان كمال سعي الطالب المذكور ان يخرج عن  
 الحجب الظلمات والنوراني وترفع الاستار عن بصيرته حتى يحصل له الوصول العرياني الا ان  
 يصطاد العنقا ويحيط بما لا يدرك نهايته وما احسن من قال في حقه بالشعر الفارسي بيت  
 غنقا شكار كس نشود رام يانهجين كاي نجا همیشه باد بسترست دام را  
 وههنا سر يتعلق بالمشاهدة -

سالتني ايضا ان المقصد الاعلى والمطلب الاقصى للسالك ان يتخلص عما سواه ويخرج  
 عن رقية ما عداه ويحصل له استهلاك واضمحلال بالذات تعالى حتى يخرج عن ورطة الشرك  
 الخفي ولهذا التز الصوفية العلية صاروا قائلين بكلمة هم دوست وشينخا واما ما صار قائلين بكلمة  
 هم از دوست والحق انه يكفي في حصول هذا المقصد ان يتقى السالك عن نفسه وعما سواه

ولا یبقی فی شہودہ وشعورہ غیر الحق تعالیٰ وتقدر ولا حاجۃ لہ الی ان یحمل المعلوم الصرف  
 علی الموجود الصرف ویقول ہمہ اوست ولكن یجدش ان المناسبت لهذا المقام ان یقول کلمۃ  
 ہمہ نیست موجود اوست لان الظلال لما لحقت بالاصول فلیس لہ ید من ان یقول ہمہ نیست موجود  
 اوست فالقول ہمہ اوست وان کان خارجا عن الشریک الخفی لکنہ غیر خارج عن ورطۃ الشریک  
 الا خفی کما ان العلماء غیر خارجین عن الشریک الخفی الا ان نقول ان هذا القول بالنسبۃ  
 الی اهل الابتداء - الجواب لاستہلالک والا ضمیحلل المذکور معہ بالتوجید الشہودی وهو  
 موطن الفناء وزوال الشعور عن شہود ما سوی الحق جل وعلا وعن وجودہ فصاحب هذا الحال  
 ما لہ مجال التکلم بکلمہ ہمہ اوست و ہمہ اوست اذا اکثرۃ وافراد العالم لسیب مشاہدۃ الوحۃ  
 الحقیقۃ مرتفعۃ عن نظرہ راسا فکیف یحکم بان هذه الافراد عین الحق تعالیٰ او غیرہ سمحاً  
 هذا مقام الجہل والحیرۃ والتکلم بامثال هذه الکلمات یقتضی العلم والتمیز وصاحب الفناء  
 ما لہ شعور بفنائہ بل لیس لہ ادراک بمطلوبہ فکیف لیس شعورہ بما سوی مطلوبہ بیت  
 آن معرفتہ ست نامش ادراک سیدت آنجا چہ محل دانش و ادراک ست

نعم ہمہ نیست موجود اوست وان کان قریباً من حالہ لکن ما لہ مجال التکلم بامثال هذه  
 الکلمات لما مر ان تکلم کان نقصاً فی حالہ وشرکاً فی اطوارہ لان هذا المقام عین الیقین  
 وکل من العلم والعین فی هذا المقام حجاب لاخر علی ما هو المقرر عند القوم ومن ہما علمت  
 ان صاحب ہمہ اوست ما خرج عن دائرۃ علم الیقین وما تخلص عن شہود اکثرۃ وما  
 تحقق بالفناء وعین الیقین وان تصور اکثرۃ بعنوان الحقایق لکن مشہودۃ اکثرۃ دون  
 الوحۃ والذی حکمت علیہ بانہ مقصد اعلیٰ ومطلب اقصى من الفناء وزوال الشعور  
 عما عداہ انما هو شرط للوصول الی المقصد الاقصی والمقصد الاقصی وراۃ - بیت  
 بیچ کس را تا نگردد اوفتا نیست رہ در بارگاہ کبریا  
 قالوا تانہ ری نیابی وفی ذلک فلیستک افس المتنافسون -

تنبيههم اذا خرج السالك عن هذه الفناء والعين اليقين تحقق بالبقاء واليقين وارتقى  
من السكر وعدم الشعور الى الصحو والشعور لم يكن كلام من العلم والعين حجاب بالآخر وصار  
مولودا بالولادة الثانية وموجودا بالوجود الموهوب الفاني الخفاني وهما شهود العالم مقبلا عن  
الحق جل وعلا في حكمهم ازوست ويكون في هذه الحكيم برهان عن انقسام الشرك لانه  
تخلص بالفناء عن محبة ما سواه وتحرر عن رقية ما عداه وخرج عن مكاييد الامارة بل  
صارت امارته مطمئنة وتخلق باخلاق الله عز وجل ورجع الى العالم للتكميل والارشاد  
ويرى العالم مصنوعا ليعالى مظهر الكمال لانه سبحانه ولما كانت المظاهر صادرة عنه سبحانه  
لاجرم حكمهم ازوست وما قلته ان هذا القول بالنسبة الى اهل البداية نعم كذلك  
لكن ما سمعت ان النهاية هي الرجوع الى البداية فهذه القول بالنسبة الى اهل البداية  
والنهاية وشهود العالم نصيبها والمتوسطون الذين هم في سكر الحال يستنقون عن شهود  
العالم باستغفارهم واستهلاكرهم ليس لهم علم بما سواه ولا شعور بما عداه اوله يعلم وان  
العالم معلوم للحق عز وجل ومشهود له تعالى فعلم وشهوده من صفات الكمال نعم محبة  
والتعلق به نقص وشرك خفي ولهذا الظاهر الفرق بين شهود العوام وشهود اخص الخواص  
للعالم فشهود العوام وعليهم مقتربات بالتعلق والحب له فلاجرم صاروا محجوبين محرومين  
وشهود اخص الخواص خال عن هذا التعلق والمحبة برئ عنه فهم بخواص مرض المحبة و  
تحققوا بصفة الكمال الذي هو العلم والشعور والخواص وان تخلصوا عن مرض التعلق  
لكن خلوا عن صفة الكمال على ان شيئاً وقد وثنا ايضا قابل بكلهم نيت موجودا زوست  
كما لا يخفى على المنتبعم في كلامه وما قال كما ان علماء الظواهر ما خرجوا من الشرك الخفي  
العجب منه ان العلماء ايضا قالون يقول بهم ازوست فالحكم عليهم بانهم في الشرك الخفي  
وعلى القائل بهم ازوست بالشرك الخفي بحكم صرف والاعتراض ناش عن عدم العلم  
بحقيقة الحال وعدم الوصول الى كنه المقال والله المستعان المتعال ومنه الفيض والنوال

رَبِّئَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا -

سالتنى ايضا ان زوال صفة الارادة محمود بالنسبة الى النبى والولى ام بالنسبة الى  
الولى خاصة الخ. الجواب ان المطلوب من زوال صفة الارادة رفع متعلقاتها السوء ولما كان رفع  
متعلقاتها فى طريق الولاية متعسرا بل متعذرا مع بقاء صفة الارادة لاجرم اهل الولاية يحجبون  
فى زوال نفس الارادة بل كان زوالها شرطاً فى احوال الولاية وذلك لان قرب الولاية ظلى القرب  
الظلى لا يقوى ان يرفع متعلقاتها السوء مع بقاء نفس الارادة وفى خور النبوة يشهدون فى رفع  
متعلقاتها الا فى رفع نفسها الا انها فى نفسها صفة كمال والتقى الذى جاء فيه من متعلقاتها السوء  
فلما ارتفع متعلقها السوء لم يبق حاجتها الى رفع نفسها لان قرب النبوة قرب اصلى وهذا القرب  
يقوى ان يرفع متعلقاتها مع بقاء نفسها فى طريق الولاية زوال الارادة مطلوبة محمود دون  
طريق النبوة وما قال السائل ان بقاء الارادة مناف لمقام الرضاء والعبودية ممنوع لان  
المنافات لمتعلقاتها السوء بان يريد خلاف رضاء الله تعالى لا لنفس الارادة فان كان  
مراد انة على وفق مراضى الحق مع بقاء الارادة لا تنافى -

بجهدون

السوء لاني

طريق

سالتنى ايضا عن فناء الجواهر الخمسة التى هى لطائف عالم الامر سالتنى عن تعيين  
اوارها ايضا فاعلم ان لكل لطيفة من هذه اللطائف الخمس صلا فى مراتب الوجوب و  
فناء كل لطيفة منها متوطى بوصول تلك اللطيفة الى اصلها واستهلاكها فيه فالقلب اصله  
عن صفات الافعال ففناءه مربوط بتجلى الافعال واصل الروح من الصفات الحقيقية  
ففناءه متعلق بتجلى الصفات واصل السر من الشيون التى هى اصول الصفات ففناءه  
موقوف على تجلى الشيونات واصل الخفى من الصفات التزهية ففناءه بالوصول الى هذه  
الدرجة القصوى واصل الاخفى من مقام الجمل والحيرة التى نشأ من التجلى الذى اتى ففناءه  
مربوط بهذا التجلى، واما اوار اللطائف فنور القلب فورا صفر على ما قالوا ونور الروح احمر  
نور السر ابيض ونور الخفى اسود ونور الاخفى اخضر -

السلبية

سالتنی ایضاً ان طالب الوصال هو قلب لسألك فيعد فناء الاثم اي شئ  
واصل بالمطلوب وبعد عدم شعوره من الذي هو صاحب الشعور فان قلنا ان بعد فناء  
الاثم يعطى للطالب قلب ودرک وشعور وراء ذلك القلب والدرک والشعور ويكون  
هذه القلب الاخير واصل وواقعاً فم لم يصل الطالب الى المطلوب - الجواب لو اصل  
هو القلب مثلاً الذي كان طالباً وحصل له الفناء وصاحب الشعور ايضاً هو المعدوم فعدم شعوره  
بالنسبة الى ما سوى المطلوب وشعوره بالمطلوب اي ادراك بسيط به وبعد البقاء حصل له  
ادراك مركب وهذا السؤال قريب من اعتراض صاحب النزعة اعترض على القوم في  
القول بالفناء حيث قال بالشعر الفارسي - شعر

گویند عنان خود چه تابی      گم شو که چو گم شوی بیای  
این نکته نمود نا صوابم      چون گم شوم آنکسی چه یابم  
یا بنده اگر کسی دگر خواست      از گم شد تم پسل و چی خواست

ولقد کتبت فی حل هذه الشبهة شيئاً وفي بعض مکاتبی فیطلب من ثم -

سالتنی ایضاً ان النظر على الموتر الحقيقي تعالى والنظر الى الاسباب الظاهرية و  
المكاسب الصورية يكونان في ان واحد فكيف يجتمع الوجدان الاثم مع الفقدان  
الاكمل - الجواب انما رأى الموتر الحقيقي في الاشياء كلها هو الحق عز وجل رأى الاسباب  
عللاً عادية يتحقق الله تعالى الاثر بعد مباشرة لها فلم يكن منافياً للوجدان ولم يحصل الفقدان  
كيف وبعض الاسباب مما يجب ايتائها بحيث لو تركها كان عاصياً -

سالتنی ان قوايد ذکر النفي والايجاب صارت برئین من الزمان منوط باسم  
الذات وزوال احتیاجی عن النفي والايجاب والا ان زال الاحتیاج عن اسم الذات ایضاً  
والتوجه الصرف والمراقبة يقوم مقامها - الجواب ان هذه الطرق انشرح الصدر و  
يحصل الترقى اشتغل به لكن لا تترك تکرار النفي والايجاب لان منافعة متوقعة لم يتم بعد -

سالتنی ان النصیب من الذنات الواجبی تعالی و صفاته و افعاله سبحانه لیس  
 الا التخییر و التخصیر الالم و المحرقه - الجواب الالم هکذا المکن کیف یدرک لکنه الواجب و  
 الحادث یتستجیل احاطته بالقدیم فلا جرم یکون الحومان دائما للتراب و رب الارباب  
 نصیبه من تلك المنة المقدسة یکون مقدرا بقدر استعداده و حصوله و وصوله مفیدا  
 بقید تعینه و المطلق منزعه عن هذا التقدير المتعال عن هذا التقید و نعم ما قال بالشعر الفارسی  
 بیت تواز خوبی نمی گنجی بعالم مراه گز کجا گنجی در غوش  
 ولیکن هذا آخر المکتوب و الحمد لله اولاً و آخراً و الصلوة والسلام علی رسولہ ائماً و سروراً و علی  
 الکرام و صحبه العظام علی سائر الانبیاء و الملائکة و الصالحین -

## مکتوب پنجاه و سوم (۵۳)

بحاجی شریف خادم در جواب اسوله وے -

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی، اخوی حاجی محمد شریف سوالے چند نموده  
 بودند جواب هر کدام را بگوش بوش استملع کنند دوام آگاهی را بیداری و خواب و تلاوت و  
 نماز و جز آن یکسان ست درین وقت حضور آگاهی بلکه دل می شود و صفت لازمه او که هرگز  
 انفکاک پذیر نیست حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ  
 فرمودند عذر و ابا از تبلیغ رسالت نبود بلکه بیان حال بود و نیز اشارت بآنست که بعد از آنکه من  
 کشته شوم تبلیغ رسالت کما هو حق از من نیاید ازین می ترسم و اگر عذر و ابا بود چرا فرمودے :  
 وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَاجْعَلْ لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي هَارُونَ اِخِي اَشَدُّ  
 بِمَارِي و اَشْرَكُ فِيْ اَمْرِی و ثمره دعا اللهم اغفر لحمد والهم اجعله عن اکرم عبادک حصول  
 ثواب و درجات ست مردعا کننده را نمی بینی که حق تعالی می فرماید اِنَّ اللهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّوْنَ  
 عَلَی النَّبِیِّ یا زموثان را حکم است که بگویند اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی الْحَمْدِ و نیز بعد از آن با ثور است که



بگویند و ابعثه مقام محمودان الذی وعدته انک لا تخلف الميعاد و حال آنکه موعود حق تعالی البته واقع است و الدلیل علیه ماورد فی الحدیث فی غایة العمال یا ایها الناس ان انجاکم یوم القيمة من احوالها و موطنها اکثرکم علی صلوة فی دارالدنیان قل کان فی الله و الملائکة لکفایتہ اذ یقول ان الله و ملائکته یصلون علی النبی الایه فامریذک المؤمنین لیثبتہم علیہ الدلیلی عن انس مکن من خیر وجودہ منی مستقل ندر دو هر چه دارد عاریت بر د لیکن حق تعالی این عاریت را از کمال قدرت خویش ثبات و استقرار داده است احکام صادقه بر این مرتب ساخته و تکالیف شرعیہ در همین مرتبه فرموده و عذاب ثواب ایم بان مر لوط کرده کہ هر که انکار آن نماید پل و زندق است مالک حقیقی همه اشیا و ست تعالی لیکن بظاہر هر که را از بندگان خود مالک ساخته است دیگرے را تصرف در آن بے اذن او حرام ساخته است موافقه بر این مرتب کرده فلا تکن من القاصرين تخصیص حضرت ابراهیم در میان سائر انبیاء علی نبیاء و سائر الانبیاء الصلوات و التسلیمات بیکما صلیت علی ابراهیم جهت بزرگی ایشان است هر تنی که بعد ایشان آمده مأمور بتابعیت آنحضرت گشته است ان تبع ملة ابراهیم حنیفاً شاکراً است برین معنی و تفصیل درین باب از مکتوبات حضرت ایشان باباید جست ایمان اسلام فی التحقیق یک است لیکن هر جا عطف اسلام بر ایمان آمده است مراد از ایمان تصدیق قلبی باید داشت از اسلام انقیاد صوری کہ باعمال جوارح دارد کہ در اطلاقات شرع ایمان اسلام باین معنی هم آمده است مقصود از کرمه لقد نصرکم الله ببذل و انتم اذله تعدا نعمت خود است بر بندگان خود و منت نهادن است بر اینها و طلب شکر است از ایشان چنانچه قالوا الله لعلکم تشکرون دالت بر این خبر یا فایده خبر در هنگام دوم حضور اگر اظہار غفلت واقع شود یا گناه سرزد ممکن بلکه واقع است بحضوی باطن قصورے نیست.

## مکتوب پنجاه و چهارم (۵۴)

شیخ محمد علیم جلال آبادی فی الترغیب علی دوام الاقبال الی الله سبحانه و انقطع عما سواه -

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى خصوصاً على سيد  
الورى صاحب قاب قوسين او ادنى وعلى الروح صبحه البررة التقي اما بعد فقد وصل اليك منكم  
كتاب كريم كتاب حجاج الى لذات النعيم لا زالت متمكلاً بعنايات الله ودوام اقبال الله و  
انقطاع عما سواه احترق قلوب العاشقين بنار هواه وتعطش ابناء حيين في ثمنه فطوبى  
لمن لم يكن له هم سواه وبشرى لمن لم يبق له شعور بما عداه فياجز المن وفق لمرضات الله و  
يا حسرتاً على من فرط في جنب الله المسئول من الله تعالى وصولكم على الدرجات وشهودكم  
اقصى الغايات بحمزة افضل الرسل واكمل المكنونات عليه على الاشمل الصلوات واكمل  
المكنونات عليه على الاشمل الصلوات واعلى البركات - محذوماً برادردى ملا شاه حسين چيرو  
ابنچا بود از صحبت او خيال محظوظ و ذوقين شديم و برقى اجازت شما هم اجازت نمودم و فقد الله  
سبحانه لمرضياته چون محب قدوى شماست طريقه شفقت مهربانى پيش از پيش باوى مرغى دارند -

## مکتوب پنجا و پنجم (۵۵)

بحاجى سليم بلخى در تذکیر و التزام طريق خود -

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام الايمان الاكملان على سيد المرسلين محمد  
واله وصحبه اجمعين سلام و تحية از اين مسكين دور افتاده انوى اغرى حاجى الحسن الشريفيين  
مطالعنا نميند و بوظائف اذكار و طاعات سرگرم بودند و از استعداد موت فارغ نباشند و  
توشه آخرت را آماده سازند با كمال از دنيا معرض و با آخرت بمقبل بودند و راه مراسلت مفتوح  
دارند كه سبب توجه غائبانه است و ياران طريق را عزيز دارند و فاني در كيد نگير باشند و سخاوت  
بينه هم خوانده باشند و طريق خود را ملتزم بودند و احداث امرى در طريق ننمايند فيوض و  
بركات طريق تا زيانى قائلست كه احداث امرى در طريق نشده است و الا راه فيوض  
مسدود است و اجازت تعليم طريق است هم مشروط است بعدم اين احداث اتباع سنت

و رسوخ بر محبت شیوخ هر چند این محبت بیش از اخذ فیوض از باطن شیخ پیش چون چهار در  
طریقه مان نیست یا ران را بجهت نیاید دلالت کرد و حلقه هر نباید متعقد ساخت والسلام علیکم  
و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی الداء الصلوة و التسلیات  
و التجمعات و البرکات العلی.

## مکتوب پنجاه و هشتم (۵۶)

بجناب رشاد پناه خاتون و معارف آگاه خواجه عبدالغفار بلخی در جواب رقیه ایشان که متضمن  
بشارت بود و بیان سبقت و استقلال اصل و تبعیت و محویت ظل.

الحمد لله العلی الاعلی و الصلوة والسلام علی رسول محمد خیر الوری صاحب  
قاب قوسین او ادنی و علی صحبه البررة المتقی. اما بعد ذره اخضر بحضرت ولایت پناه  
ارشاد و افادت دستگاه میرساند غایت نامه نامی و صحیفه گرامی که از روی شفقت بهرانی  
ناظر دین بے حاصل فرموده بودند و پور و دآن مستنعد و سر بلند گردید. مصرع

بوسیدم و بر مریدک دیده نهادم

امیدوار است که هم برین مآل این دور از کار آگاه گاه باشد ضمیر بهتر تنویر راه می داد  
باشد و با ذوق خاصه می نواخته باشد و روای غایت نامه که از عین کرم بود بے سابقه اسالت  
نعمته بود غیر مترقبه امیدوار کشایشها و ترقیها از وصول آن گردید بے سبقت از بزرگان می باید  
و کرم از گریبان می شاید. مصرع

در خانه بکر خدائی ماند همه چیز

از پیشگاه چنین آمده است و انشد شوق باطل منسوب گشته بدینا از مبداء است آغاز از اصل  
یجبههم و یجونه خیر و کمال که ظل دارد همه مستعار و مستفاد از اصل است و ظل در هیچ چیز بخود  
استقلال ندارد و اگر نسبت خیر و کمال بخود نماید خائن بود و دعوی همسری باطل پیدا کند کمال  
در حق او انتقاع کمال است و خیریت در سلب خیریت ظل نصیبی که از اصل دارد بعد رد

منشآت آن محویت و تلاشی است هر چند ظهور اصل پیش محویت و تلاشی ظل پیش. بدیت  
معشوق اگر چه هست همچنان ما ویران تر از اول است ویرانه ما  
بیچاره که جز انتقا از اصل بهره ندارد کمال او چه خبر داشته باشد و کمال او چگونه پی برد. بدیت  
گیرم که بغیانه ما یار خراشد کو حوصله و طاقت دیدار که دارد  
تسبیح و عصای تبرکی زبده العارفین قدوة المحققین حضرت مخدومی اعظم قدس سره که از تملطف  
ارسال داشته بودند و این مسکین را بآن نواخته رسید و بر سر و چشم نهاده از برکات آن بهره مند  
و مستفیض گردید الهی سلامت باشد بشارت قطبیت که در باره این مسکین دیده مرقوم قلم  
مشکین رقم فرموده بودند از مطالعة آن مفتخر و مباهی گردید این دور از کار را همین قدر بسیار است  
که بخاطر دریافتن مفاطر راه یافته است و در حضور پر نور و زکوة گردیده این معنی را بر بر حجتین بشارت تصو  
می نماید آنقدر شادی و مسرت که ازین دست داده زیاده از آنست که بشارت دهد.

ما سرنی تبشیر کم لی مثلها قدس فی انی خطرت ببالکم  
ظلال اشفاق و ارشاد بر مفارق محبان هواخواهان معرو و بسو یا د بالنبی الاهی الله الاله  
علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و النعمیات و البرکات.

## مکتوب پنجاه و هفتم (۵۷)

بمیرزا شاه در بیان آنکه حقیقت ممکنات که عدم است و ممکن از دریافت حقیقت واجب تعالی  
عجز و یاس ناگزیر میگردد آنکه بوجود موهوب متحقق گشته بطلب برد.

الحمد لله ذی الانعام و الصلوة و السلام علی رسول سید الانام و علی الکرام و  
صحابه العظام الی یوم الایام مخدوم حقیقت انسان و سایر ممکنات عدم است که لاشی  
محض است و وجود و کمالات تابعه و خاصه رب معبود است و وجود ممکن در جنب وجود واجب  
حکم موهوبات و تمخيلات زار و معدوم از حقیقت موجود چه در یابد و موهوم از کنه ثابت متحقق

سأله است

چه فکر کرد پس ناچار عجز از معرفت معرفت باشد و یاس همواره دامگیر بود. خوش گفت بدیت  
 کو غبارِ ناقه لیلی که مجنون سالها چشم برده داشت گردی از بیابان ریخت  
 نهایت سعی این بیچاره آنست که بر حقیقت عدمیت خود آگاه شود و از نیستی موهوم منخل گردد  
 ولیکن باراک حقیقت اجبی تعالی و تقدس چگونگی برود و غیر از یاس و عجز چه نصیب یابد بدیت  
 عاشقان را نصیب از معشوق جز خرابی و جان گذاری نیست  
 آری بعد از عدمیت عارف و اخلاص او از این هستی موهوم بمقتضای کرمیه او من گان میتنا  
 فَأَجِیْنَاهُ وَجَعَلْنَاهُ نُورًا مَبِیْنًا بِهَ الْآیَةِ می تواند که بآن وجود موهوب نور مسطور بر مطالب علی بر  
 و سبب اوقات غزور آید که یحیی عطا یا الملک الامطایه والسلام علیه و علی سائر من اتبع الهدی -

## مکتوب پنجاه و هشتم (۵۸)

به محمد مومن گیلانی برهانوری در جواب عریضه فی باب بیان آنکه حصول مقام او ادنی اثر تجلی ذاتی است  
 وقاب نویسن تعلق تجلی صفاتی دارد، و ما یناسب ذلك من التحقيق اللانفۃ -

بیت  
الحقیقا

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی. مکتوب مرغوب اخوی اعززی رسیده خوش وقت  
 ساخت، حمد الله سبحانه که بعافیت و استقامت اند و از یاد فقر فارغ نه از ظهور عدمیت ذاتیه  
 و نیستی تجلی معرا از صفات بعد از تحقق بوجود موهوب که قیام صفات بآن است، نوشته بودند بوضوح  
 انجا مبدء ذات ممکن عدم است که با انعکاس صفات کمال در مراتب او وجود نما شده است  
 چون سالک مستعد را نظر بر عدمیت ذاتیه افتد و کمالات منعکسه را در منظر بصاحب آن  
 کمالات بدید بفنا و نیستی موصوف گردد و بموتی که پیش از موت است مشرف شود بعد از آن  
 بموجب آوَمَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَجِیْنَاهُ وَجَعَلْنَاهُ نُورًا الْآیَةِ اگر خواهند که آن میت شده را حیات  
 بخشند و آن در پیش باده محبت را بهوش آرند صفات کمال از حیات و علم و غیر آن او را از نزد  
 خود عطا فرمایند فیصبریم جایگاهاته علما بعلمه قادر اید ابقدرتته و ادراتته

خلی  
تحقیق

اینجا دقیقه ایست، باید دانست که حقایق ممکنات اعدام مقید اند که با انعکاس کمالات  
 وجود متمیز گشته اند و هر عدم دیگر جدا شده و چون کمالات وجودیه با اصول خود رجوع  
 نمایند و مراتب عدم را خالی گذارند مابداً التیاز آن عدم از سایر اعدام نماید عدم نیز باصل خود  
 که عدم مطلق باشد ملحق گردد این زمان تمام و کمال از عارف نه عین ماند و نه اثر لا بتقی و لا شئ  
 کمالات وجودیه چنانچه از وی و دار شده بودند و او را بعزم حواله نموده عدم نیز از وی جدا شد  
 و بعد عدم مطلق پیوست مانا که این کمال با و ادنی است و اثر بخشی ذات است چنانچه کمال سابق  
 که عارف بعد از حق کمالات باصل خود را جمادو عدم می یافت از قاب توسین بود و تعلق بخشی  
 صفات داشت. اگر گویند هرگاه تمیز عدم بطور صفات است پس چون صفات با اصول خود  
 راجع گردند باید که عدم نیز بعد عدم مطلق رجوع نماید چه مابداً التیاز عدم نماید پس هر دو کمال  
 با یک دیگر متلازم باشند و انفکاک مفقود بود پس جز یک کمال داخل بخشی صفات بود کمال  
 دیگر ناشی از بخشی ذات گوئیم که صفات و کمالات خود را ظلال صفات و کمالات حق دیدن  
 تعالی و تقدس از بخشی صفات است و کمال این بخشی آنست که این ظلال راجع باصول  
 خود کرد و عارف خود را خالی از صفات کمال یا بدو رخت بصحرائی عدم کشد لیکن تا زمانه  
 که سیر سالک در دایره صفات است هر چند ظلال ملحق باصل شوند و مراتب عدم خالی از کمالات  
 می نماید که مانع از حقوق آن عدم بعد عدم مطلق می شود چون دایره صفات را بنقطه آخر  
 رساند بخشی ذات بتواند از درجه علامت وصول نهایت هر مقام ظهور مقام فوق او است  
 این زمان علاقه مذکور که مانع از حق مسطور بود نیز مانند عدم مقید بعد عدم مطلق ملحق شود  
 پس تلازم و عدم انفکاک بین الکیالین مطلقاً ممنوع است بلکه مقید بود در بنقطه آخر  
 از دایره صفات، باید دانست که این معامله از پر تو بخشی ذات است و اثر او است و معامله بخشی  
 ذات امر نسبت زوئی که بگفتن و نوشتن راست نیاید من لم یدق لم یدر مصرع  
 قلم اینجا رسید و سر بشکست

و اصل

نوشته بودند که در نماز گاه چنان حضور فرمائی نماید که در خارج آن روزه نمی نماید. مخدوم  
حالتی که در نماز پیشانی و آن را فرستادست بر غیر آن و این حضور از اصالت مجرب است والسلام

## مکتوب پنجاه و نهم (۵۹)

بشیخ ادم تقی فی بیان ان نسبة المشايخ ليست في محترعاتهم بل مأخوذة من احوال  
الثقة وبيان ان النسبة النقشبندية كيف يصل الى الصديق الاكبر ونسبة سائر السلاسل  
الى على رضي الله تعالى عنهم.

سبحانك اللهم ومحمدك اشهد ان لا اله الا انت وان محمدا عبدك ورسولك  
اللهم صل عليه افضل صلواتك عد معلوما لك وعلى اله واصحابه ازواجه اهل بيته  
وبارك وسلم تسليما كثيرا وصل الينامكاتبكم الشريعة المنبئة عن سلامة الاجبة  
وامتقا متكم على الطريقة المرصية وهجرة الشيوخ الفناء فيهم الحمد لله سبحانه على  
ذلك اكمل الحمد وعلى كل حال.

سالت عما ان فاق هذه الطريقة النقشبندية من التوجه الى الاحدية الصرا  
ثم النقي والاثبات والمراقبة في جميع الاوقات لو كان في زمنه عليه وعلى اله من الصلوة  
اقضاه ومن التسليمات اكملها وفي زمن اصحابه الكرام عليهم الرضوان لنقلوها في  
الكتب المدونة بعدهم المشتملة على سنته وسنن الخلفاء الراشدين المهديين من بعده  
لتوفر لدواعي اليها فليس هذه الامن محترعات الاولياء العظام فالادعاء عن اجتناب  
البدعة اي بدعة كانت القول بعدم حسنهما ولا توريقها ولا ضياء ولا للعليل فيها شفاء ولا  
لداء مهاد واء في هذه الطريقة العلية كيف يصح وماي معنى انتسبت السلاسل سوى  
النقشبندية الى على كرم الله وجهه وهذه السلسلة العلية الى الصديق الاكبر رضي الله  
تعالى عنه. فتقول في الجواب عن السؤال الاول ان الكمالات الصورية والمقامات

المعنوية كلها مستفادة به من الحجاب النبوي عليه على الصلوة والسلام فالاحكام و  
الاعمال البدنية واصل اليها برواية العلماء الكرام والاسرار والمعاملات الباطنية واصل  
برواية الصوفية العظام - شجر

فكلمهم من رسول الله ملتمس غر فامن البحر وشنحامن الديم

عن ابي هريرة رضي الله تعالى عنه انه قال حفظت من رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله  
وسلم وعائيز فاما احدهما فثبت فيكم والاخر وثبت لقطع هذا البلعوم رواه البخاري و  
روى انه لما مات عمر رضي الله تعالى عنه قال ابنه عبد الله في ايام عزائه في محضر الصحابة  
ما ت تسعة اعتشاء العلم فلما راى توقف عن البعض فيه قال مرادى العلم بالله دون العلم  
بالحيض والنفس فالسلاسل كلها منسوبة اليه منتهية لديه فالمشايخ واهل السلاسل  
اخذوا بتوسط شيوخهم النسبة المعنوية منه صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فليس  
نسبتهم لهم من مخترعاتهم نعم وضع الاسامي تلك النسبة من الفناء والبقاء والجدبة  
والسلوك والسير الى الله وامثال ذلك من مخترعات الصوفية في التفحات اول من تكلم  
بالفناء والبقاء ابو سعيد الخراساني سره فاصل النسبة مقتبسة من مشكوة النبوة  
ووضع الاسم لها محدث والذكر القلبي ايضا مروي كما روى انه عليه الصلوة كان قبل  
البعثة مشتغلا بالذكر القلبي ولا تسلم ان التوجه الى الاحدية الصرفة والتقى والاثبات  
والمرابعة لم تكن في زمانه صلى الله تعالى عليه وآله وسلم ولا في زمان اصحابه بل اظهرت  
سكونه عليه الصلوة والسلام لم يكن خاليا عن هذه الامور وان لم تكن مسماة بهذه  
الاسامي كلامه عليه على الصلوة والسلام ذكر وسكونه فكم والتوجه والمرابعة واقامها  
دخلت في الفكر تفكرت في ارباطل سوء حق تفكر ساعة خير من عبادة الف سنة فالعجب  
كيف نفى كون هذه الامور في الصدر الاول وما الدليل عليه فقوله فليس هذه الامور  
مخترعات اولياء في حيز المتعم ونقل ان ذكر التقى والاثبات بحبس النفس المعروف

منسبة

لتلك

الابتداء



في طريقنا علم الخضر عليه السلام بخواجه عبد الخالق العجد واني قدس سره ومن البين  
انه عليه السلام لا يعلم شيئا مبتدع ليس فيه نور ولا ضياء ولا للعليل منه شفاء فان قيل  
لما كانت النسبة كلها مأخوذة من انواره ورشحة من اسرارها عليه على المافضل الصلوة  
وامكن التحيات فما وجه اختلاف النسبة وتباين الطرق بالصحو والسكر والتلوين و  
التكليم والتكلم بالشطح وعدمه وامثالها في الاولياء قلنا وجهها اختلاف الاستعدادات  
وتغاير المحال وتباين الاوعية والمظاهر النسبة الماخوذة تختلف آثارها لميته وكيفية باختلاف  
هذه الامور الا ترى ان الغذاء الواحد والدواء الواحد تختلف آثارها باختلاف الاشخاص  
والافرنجة والشخص الواحد يختلف اطواره باختلاف المظاهر المرأى

بقدر آيسته حسن توفى نماید روی

فكل ياخذ الكمال من مشكوة النبوة لكن على وفق استعداده ويظهر اثره مطابقا  
للمظهر والمحل والنبى صلى الله تعالى عليه واله وسلم يعقيد ويلقى المعاني والاسرار على  
طبق الاستعداد ووفق الاوعية كمو الناس على قدر عقولهم روى عنه عليه الصلوة والسلام  
والنسيان انه تكلم مع ابي بكر بكلام اسرار فاذا جاء عمر غير اسلوب لكلامه وبدا تبينات  
الاسرار واذا جاء عثمان غير تلك الاسلوب ايضا واذا جاء علي رضي الله تعالى عنهم اجمعين  
كلم بطريق آخر وما ذلك الا لاختلاف الاستعداد وتغاير الفطرة والجواب عن السؤال  
الثاني ان سلاسل المشائخ منسوبة الى الامام جعفر الصادق رضي الله تعالى عنه  
وللآهام نسبتان نسبة من اياه الكرام منتهية الى علي كرم الله وجهه الكريم ونسبة من  
اجداره من جانب لام مأخوذة من الصديق الاكبر رضي الله عنه وباعتبارها تين  
الولادتين الصورية والمعنوية قال الامام ولدني ابوك مرتين وكلتا النسبتين في الامام  
من ميزان ووصل الى المشائخ النفس بتدبيره من الامام نسبة الصديق الاكبر والمشائخ  
سائر السلاسل من النسبة الماخوذة من علي كرم الله وجهه صلى الله تعالى على سيدنا محمد وآله واصحابه وسلم

## مکتوب (۶۰) ششم

بحاجی سلیم بلخی در شرح واردے کہ نوشته بود و سیر و عروج لطائف خمسہ عالم امر و راتکہ از اجتماع طالبان ترسان و لرزان باید بود۔

بعد از الحمد والصلوة و ارسال التحيات می رساند کہ احوال و اوضاع فقرای این حدود مستوجب حمداست المسئول من الله تعالى عافيتکم واستقامتکم مکتوب مرغوب کہ منضم احوال پسندیده بود مطالعہ آن فرحت و بهجت بخشید۔ نوشته بودند کہ بتقریب جوانی کہ در حلقہ ذکر بر در خانقاه دیدہ بودم بجانب تو متوجه شدم بناگاه در محراب مسجد ظاهر شدی بمن متوجه گردیدی نسبت عالی بمن پر تواند اخت درین اثنا دائرہ بنظر درآمد مثل ماہ چاردم بلکه زیادہ از آن روشن و درخشان بود خود را در آن دائرہ مستهلک یافتم برہنجہ کہ هیچ اثرے از وجود خود نیافتم۔ مخدوم می تواند کہ این دائرہ توراتی عبارت از اسم الہی باشد کہ مبادتغین شماست و آنکہ اثرے از وجود نیافتند نشان فناست در آن اسم، باید دانست کہ وصول باین اسم و فنا در آن کمال مرتبہ انسانی است و ولایت مربوط است بآن لیکن درین وصول مراتب بسیار است و آن اسم را چندین ظلال است هر ظل ہنگام وصول بآن عنوان اصل ظاہر می گردد و سالک را در مظنہ اصالت می اندازد تا کہ ام صاحب دولت باشد کہ وصل اصل گردد و از ظلال تمام و ابد این از مزال اقدام و اغلاط سالکان است۔ حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ فرمودہ اند ہفت سال ہمراہ مولانا عارف درنگ و پوی آن بودم کہ از وصل آگاہی یابم سہ بار بسفر حجاز رفتم اگر مثل مولانا یا حاجتہ مولانا آنجائی یافتم ہرگز از آنجا بر نمی گشتم۔

نوشته بودند بعدہ حاضر شدم دیدم کہ لطیفہای فقیرتم در مقام اخفی جمع شدند و سبتہ را شکافتہ بعالم علوی پرواز نمودند و جب فقیر در مسجد خالی ماند از طبقات ہفت آسمان بہ ترتیب گذشتند و بکنگرہ عرش رسیدہ نشستند اما التفات بعرض نداشتند و باز از آنجا پرواز کردند

م علی جلالہ اشرفی علیہ والستہ السیدہ المصطفویۃ علیہا صلوات اللہ و السلام و بیعتہ۔

شبیہ  
نہ

همان مقدار راه فوق عرش طیران کردند فهمیدیم که عالم لامکانی خواهد بود و در آنجا مستهلک  
گشتند سجدی کم هیچ اثری از آن معلوم نشد کذا و کذا. بعد از آن باز رجعت بعالم سفلی کردند  
و متوجه بدن گشتند و در مقام اخفی یکی شدند بعد از آن هر طبقه در مقام خود قرار گرفت.  
مخدوم و عروج لطائف و طیران آن از بدن و خالی گذاشتن بدن را از اشرف احوال است  
و معبر است بفنائی جسمی چنانچه تفصیل آن در رسائل حضرت ایشان مذکور است.  
مخدوم و لطائف خمسۀ عالم امر که اجزای آن عالم صغیر را که انسان است اصول آن در عالم کبیر است  
که سوائے انسان است از علویات و سفلیات و ظهور آن اصول فوق العرش است که نصیب  
از لامکانیت دارد و شائبه یحیی یافتۀ آن لطائف پاک را باین بدن حادث نسبت تعشق  
و گرفتاری داده اند و باین سبب آن لطائف نورانی را باین سیکر ظلماتی تعلق خاص بهم رسیده  
است چنانچه هر کدام را از آن لطائف مکان معین و آشنا جدا در جسد آدمی مقرر گشته است و از  
اعلیٰ علیین با سفلی سافلین نزول نموده و ای اگر محسوس این نفس ماند و از بند گرفتاری عالم  
سفلی و از بند و ازین سفر خیر طمر رجعت ننماید اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک  
هم الاغافلون. و هر که سعادت ازلی دستگیر فرماید از بند این ظلمت کده و از بند و شوق  
صل دامن گیر او نشود و کشان کشان بخود برد. بیت

هر کسے کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

این عروج لطائف که نوشته اند از آن کشش است و ناشی از جذب اصل و چون اکنه طبیعی  
این لطائف و ظهور آنها فوق العرش است ناچار عروج آنها فوق العرش که محل ظهورشان است  
باشند و آره امکانی نه باینست اصول این لطائف شتی می شود و سالک بوصول منتهای آن  
فنا حاصل می نماید که منوط بطی و آره امکانی است و سیر الی الله یا انجام میرساند و سلوک تمام  
می کند بعد از آن معالیه بجزیه است معبر سیر فی الله است مبتدئین سالک درین سیر مندرج است بیت  
وصلش تا رسم صد بار بازا افکند شوقم که تو پروانم و شاخ بلندی آشیان دارم

از گرمی هنگامه طالبان نوشته بودند و ظهور احوال عجیبه از آنها اظهار نموده شکر خداوندی  
جل شانه بجا آرند و نیک باحوال شان پروازند و توجیهات در حق آنها بکار بند و صلفه ذکر را معذور دارند  
لیکن ازین جمعیت و اجتماع ترسان و لرزان باشند و همواره ملتجی و متضرع بودند که خرابی این کس  
درین اجتماع نخواسته باشند و این کثرت ظاهر خلل در وحدت باطن نیفتند و از بعضی وسوسا نفسانی  
که درین اجتماع روی دهنده توبه استغفار از ان لازم گیرند با جمله هم دین کار سرگرم باشند و هم ترسان و مستغفر  
بوند بزرگان گفته اند اعمل و استغفر اوقات را بذكر و فکر معذور دارند و بخلوت راغب بوند و خیرا  
تکملای نفی و اثبات نمایند که از وجود و توابع وجود اثری نماند و حضور خود بخود روی نماید و لایزال الله  
الا الله پروا ندارد نه بآن معنی که درین وقت بنده حق گردد جل و علایب که بآن معنی که بنده از هستی و هووم  
منخل گردد و اتانیت اماره از پنج برکنده شود و معشوق خود بخود بر خود جلوه گر باشد با مول زرد و سنان  
سلامتی خاتمه است والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و

الد الصلوة والتسليمات و  
البرکات العلی-

## مکتوب شصت و یکم

بفضائل آباء حاجی ابوالقاسم بن محمد مراد لاهوری در وجه فارق میان معرفتی که علمایان فرموده اند  
و معرفتی که صوفیه کرام بآن ممتازند و در ترغیب بر تحصیل این معرفت -

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه گرامی مشرف ساخت و مسرت بخشید  
چون منی از دید قصور و یاسف بر احوال و اطوار باضی و حال بود و ایام از آرزوی وصول  
مطلوب داشت مسرت بر مسرت افزود حق سبحانه این دید قصور را زیاده گرداناد و از عجب و پندار  
رهائی دهاد و آتش شوق در دل مشتعل کند تا از موانع وصول یکسو سازد و در طلب محبت او بکجهت  
و یک روگرداندن قرینت عجیب محروم و مشقت آتاراه مطلب اعلی درین نشانه فانیه تحصیل  
معرفت حق است جل و علا و معرفت بر دو نوع است، نوع اول معرفتیست که علماء عظام  
بیان فرموده اند و نوع ثانی آنست که صوفیه کرام بآن ممتازند، نوع اول مربوط بنظر و استدلال است

و نوع ثانی منوط بحشف و شهود نوع اول داخل دایره علم است که از قبیل تصور و تعقل است  
و نوع ثانی داخل دوره حال است و از جنس تحقق نوع اول مفنی و وجود عارف نیست و نوع ثانی مفنی  
و وجود سالک است چه معرفت درین طور عبارت از فناء فی المعروف است . بیت

قرب ناله با لایستی رفتن است      قرب حق از قید هستی رستن است

نوع اول از قسم علم حصولی است و ادراک مرکب است و نوع ثانی از قبیل علم حضوری است و  
ادراک بسیط چه حاضر درین موطن حق است بجهان بجای نفس سالک که فناء یافته است نوع اول  
حصول معرفت است با وجود منازعت و انکار نفس چه نفس درین موطن بر صفات رذیله خود است  
از آمارگی و تمرد که در نهاد اوست نه برآمده است و از طغیان و سرکشی که جلی اوست باز نگشته  
درین موطن اگر ایمان است صورت ایمان است و اگر اعمال صالحه است صورت اعمال است زیرا که  
نفس هنوز بر کفر خود است و معادات مولای خود برپا است در حدیث قدسی است عَادَ نَفْسُكَ

فَاتَهَا انْتَصَبْتَ بِمَعَادَاتِي ، لهذا این ایمان را ایمان مجازی گویند این ایمان از زوال و خلل  
محفوظ نیست المجاز بنفی و نوع ثانی از معرفت چونکه مفنی و وجود سالک است و منتج اسلام نفس  
است لاجرم ایمان این موطن از زوال محفوظ است و از خلل مأمون ، حقیقت ایمان در اینجا است

و حقیقت اعمال صالحه درین محل متحقق حقیقت منتفی نمی شود و لفظاً آنرا لازم گویند در حدیث نفس  
اللهم انی اسئلك ایمانا لیس بعده کفر و در کریمه یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ابْتَغُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ

اشارت باین ایمان است امام خمینیل طالب این معرفت بوده است که باین علم اجتهاد در  
رکاب بشره افی می رفت از وی پرسیدند گفت او از من خدای را بهتر می شناسد راناکه امام اعظم  
کوفی قدس سره در دو سال اخیر عمر که ترک اجتهاد و استنباط نموده عزلت گزیدند چنانچه در خواب  
فرمودند لَوْ كُنَّا لِنَسِيَنَّ لَهَذَا النِّعْمَانَ در تحصیل و تنمیم این معرفت بودند و در پی تکمیل این ایمان  
که ثمره این معرفت است و الادرا اعمال درجه علیا داشتند که امام عمل است که بدرجه اجتهاد و استنباط  
می رسد و کلام طاعت است که بپایه دین و تعلیم می رود و باید دانست که قبول اعمالی بحد

کمال باندازه کمال ایمان است و نورانیت اعمال بکمال اخلاص است هر چند ایمان کامل نترو  
 اخلاص تمام تر اعمال را نور و قبول و کمال دیگر کمال این ایمان و تمام اخلاص وابسته بمعرفت است  
 و چون این معرفت و ایمان حقیقی وابسته بفنا است موت قبل الموت پس هر که را در قدم راسخ تر بود  
 در ایمان کامل تر باشد لا جرم ایمان صدیق اکبر بر ایمان امت راجح آمد و اتزان ایمان ابی بکر مع  
 ایمان امتی لوجه ایمان ابی بکر چه او در رفتار کمال بود من اراد ان ینظر الی میت یمشی  
 علی وجه الارض فلینظر الی ابن ابی قحافه مؤیدین معنی است زیرا که تخصیص ابو بکر حصول  
 فنا با وجود حصول آن در سایر صحابه نیز دلیل بر کمال این معنی است دروے رضی الله تعالی عنه  
 مقصود از این اطلاق و مطلوب ازین اطناب آنست که بر شوخندان و اهل فطانت لابد و ناگزیر  
 است که در حاصل کار و نقد روزگار خود نائل صادق نمایند هر که معرفت مسطور حاصل است  
 قطوبی لم یوشی آنچه مقصود از آفرینش او بود بجا آورد و مقتضای و ما خلقت الجن و الاشرار  
 الا لیعبدون و اے یعربون چه کمال عبادت منوط بمعرفت است زندگانی نمود و هر که را این  
 معرفت حاصل نیست باید که در طلب آن بجان کوشد و از هر کجا بوی از مطلوب یابد از پی آن  
 شود افسوس است که آنچه درین نشانه فانیه ازین کس طلب داشته اند بجا نیاورده باشند با امور  
 دیگر پرازد و تعمیر چیزی که تخریب آن مأمور است نماید و با کمال رو بکدام حیلت زبان عذر بختاید بدیت  
 ترسم که یارب ما نا آشنا بماند نادامن قیامت این غم بماند

## مکتوب شصت دوم (۶۲)

بحاجی مصطفی در بیان آنکه حصول ولایات و علم آن موسمی است مقدمات آن کسی بایناسب لک  
 حامدا لله العظیم و مصلیا علی رسولہ الکریم. الله تعالی ابواب فیوض را همواره  
 مفتوح دارد مکتوب مرغوب رسیده سبب مسرت گردید و مطالعه بعضی از اوق آن ذوق بخشید  
 از عدم حصول بعضی مطالب صورتیه نوشته بودند تا بحدی فیما صنع الله سبحانه همه امور را بحق

حل و علا تفویض نمایند و در حصول آن تعب نکند اَللّٰهُمَّ بِكَ اَعَزُّ عَزَّتِ مَآرِدُ بَآيَانٍ  
 معرفت است نه مال و جاه در تکمیل ایمان کوشند و در حصول مراتب معرفت جدّی امری دارند هر قدر  
 که در تحصیل این مطلب اعلیٰ کشند زیاده مستحسن است فی الحدیث من جعل لهم و احوالهم المعاد کفاه  
 الله سائرهم و من تشعبت به لهم من احوال الدنيا لم يبالي الله في اى اوديتها هلك و در تحصیل معاش  
 اگر کسی نتواند صبر کرد یک جمله سعی بکار برد اگر بجای رسید فيها و الا در پے آن نشود که بدور و تسلسل  
 می کشد و پریشانی نقد و وقت می آید نوشته بودند علم آنکه مرید رکام ولایت است صغری یا کبری  
 یا علیا یا غیره الخ. مخدوعا علم این انشا در رنگ نفس این اشیا موسمی است هر چند مقدمات آن  
 کسی است صاحب معامله بوجدان خویش تشخیص این ولایات می کند و انتقال خود را به یکی  
 بدیگری درمی یابد اگر صاحب تفصیل علم است و همچنین پیر صاحب علم ولایت مرید را و انتقال  
 او از ولایتی بولایت دیگر مشاهده می نماید و اگر مرید صاحب علم نیست بعلم پیر کفایت دارد  
 با کمال حصول ولایت می باید علم آن اگر پند نعمة است و الا در نفس ولایت هیچ نقصان  
 ندارد فَمَا مِنْ عِلْمٍ وَمِنْهَا مِنْ جَهْلٍ -

نوشته بودند که اگر این علم موسمی است توجیه کند تا شمه ازان نصیب شود توجیه کرده  
 خواهد شد انشاء الله تعالی این علم شرط ارشاد و تکمیل نیست هر چند مستحسن است لیکن صاحب  
 کمال که باین ولایات سیر کرده رونزول آورده است و تکمیل و ارشاد نصب گشته اگر جمیع  
 متوجه این امر خطیر گردد و توجّهات نماید صاحب تفصیل علم نبود اغلب آنست که از احوال  
 طلاب بی خبر نبود از نقص و کمال و از ترقی و انتقال شان از ولایتی بولایت دیگر و لوفی الجملة  
 و لوبعض الامارات واقف باشد و باعلام خداوندی حل شان از بعضی امور که درین امر  
 خطیر ناگزیر است مطلع گردد. بیت

تو کار بگفت کار دان کن خود کار بگو بدت که آن کن  
 والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی -

## مکتوب شصت و سوم (۶۳)

بشیخ اُمّ تنّحی فی ان قضاء الغواہت احتیاطاً فی اوقات النوافل الموقّعة یقع عن تلك النوافل -  
الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى سألت عنان المریض الذی فانت عنه  
الصلوات المفروضة فی بعض ایام مرضه یقضیها بعد ولا یعرف عددها فانت عنه علی  
تقدیر ان یقضیها ایضاً وقت التهجّد والاشراق بدل صلواتها وبذل النوافل المروّنة  
فی بعض الاوقات سوى السنن الموكدة ویفعل كذلك الى انقضاء عمره مع انه یعرف ان  
ایام مرضه ما بلغت ستة واحدة یمحصل له ما ورد فی هذه الصلوات من الثواب الجزيل  
اولاً فقول الظاهر یمحصل بعد تمام قضاء الغواہت لان تلك الصلوات یتقلب تقلّلاً  
تعیّن النیة فی النوافل الموقّعة لیس شرطاً فیقع عن النوافل الموقّعة -

## مکتوب شصت و چهارم (۶۴)

بشرف الدین حسین لاهیوری در جواب مکتوب وے نوشته بود که مقدمہ ہماہوست بر دل مستولی شود -  
ابواب فیوض ہماورہ مفتوح باد مطالعہ مکتوب شریف بہتج و سرور ساخت نوشتہ بود  
مقدمہ ہماہوست بر دل مستولی می شود وغالب می آید و این شکستہ ملاحظہ شریعت نمودہ التماس  
کرده است کہ بہر چہ فرمایند بوسع طاقت بران مستقیم باشد - مصرع  
بہ مے سجاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید  
مخدو با این مقدمہ امثال آن ناشی از غلبہ محبت است از سر محبت در نظر محب غیر از محبوب  
بیچ نمی در آید و از فرط شوق کثرت را مراتب جمال وحدت درمی یابد - بیت  
در دو دیوار چو آئینہ شد از کثرت شوق ہر کجای نگرم روے ترا می بینم  
و مقرر است کہ مرآۃ از شہود مخفی است ظاہر ہمان صورت است لاجرم حکم بوحسب وجود درین



وقت می نماید کثرت تحقیق و مستور میگردد این زبان سالک باید که شریعت را از دست نبرد و تکلف خود را بر احکام بنیادی دارد بباطن منتهی و وحدت بود و بظاهر با حکام شرعی متجلی باشد. مصرع  
این کار دولت است کون تا کرد همت

چون از سر بصری و از جمع بفرق گرایان زبان باسلام تحقیق مشرف شود و دعوت ارشاد را شاید

### مکتوب شصت و پنجم

بشریف الدین حسین لاهیوری در بلند بستی و عدم اتفاقات بهر چه مشهود شود و ایناسب ذلك -  
بعز الحمد والصلوة و ارسال النجات می رساند مکتوب مرغوب که بمصوب حافظ محمد ضیا  
ارسال داشته بودند رسیده بسبب مسرت گردیده نوشته بودند آنچه دید و دانش بود همه را بنیاد ریاست  
و آنچه یافت و شنید داشت همه قصور دید آنچه حمد الله سبحانه که بصراط مستقیم هتد شد دید و شاه راه  
انبیاء علیهم السلام در آید بر عزیزی پیغمبر را صلی الله تعالی علیه وسلم سخواب دید رسید یا رسول الله  
ما التوحید قمر و دکلما همس ببالک او خطر فی خیالک فالله سبحانه و راء ذلك همت را بلند  
دارند و بهر چه درین راه بدست آید قناعت نمایند هر خس و خاشاک این راه بندای انی انا الله  
می سراید و سالک بیچاره رای پرستش خود میخواند شاها بازی بلند پروازی باید که بزرع بصیرت را نشود  
و بنزله لا احب الاقربین منتم بود و کرمه انی و جهنت و جهی للذی فطر السموات و الارض  
حقیقاً الیه را پیشواست خود سازد مازاع البصر و ما طغی صفت جمیع است و لا احب  
الاقربین منقوله خلیل علیهم الصلوة والسلام نوشته بود که در محبت تو و محبت او تعالی تفرق نمی بیند

بیت بنشینم و باغم تو سازم پنهان ز تو با تو عشق تا زم

بله محبت حق است جل و علما که براه پیروم شد متعلق است حدیث نفیس من احبهم فحبی

احبهم شاه این معنی است خوش گفت بیت

یک نغمه نشسته در دو پرده یک نشاء دو جان ظهور کرده

پیغامبر خدای را صلی الله تعالی علیه وآله وسلم که تجوای دیده اند نوشته بمطالعہ آن بسیار خوش وقت ساخت حق سبحانہ از کمالات خاصہ ایشان را بہرور سازاد۔

## مکتوب شصت و ششم

بشیخ عرب بخاری در نصیحت و در جواب وقائع۔

اخوی اعزی شیخ عرب ازین درویش دلش سلام عافیت انجام خوانند صحیفہ مرسولہ رسیدہ خوش وقت ساخت حمد اللہ سبحانہ کہ بعاقبت صوری و لطاوت و جمعیت معنوی اند اللہ تعالیٰ ترقیات دہا دو فرید پر مزید عطا کند من استوی یوماہ فہو مغبون خلاصہ اوقات را بوظائف طاعات مصروف دارند درین فرصت سیرہ بتعمیر باطن و تنویر آن پردازند بہیات بہیات تعمیظا ہر سبب تخریب باطن است و بالعکس و یا بوالہوسان در پی تعمیظا ہر یک پس از باطن چہ خبر داشتہ باشیم در حدیث آردہ است فانی بعثت لخراب الدنیا و لم ابعث لعمارکھا۔ نوشتہ بودند در اثناے صلوة خمسہ کیفیت نادرہ روئے می دہر و دیدنیستی بطریق دوام است علی الخصوص در جہن ذکر و مراقبہ ناز و جود انہری در نظری آید و نہ از عدم ارادہ ہیچ امرے در دل نمی آید۔<sup>۱</sup> محذوبا احوال سنجیدہ و پسندیدہ اند خصوص حالتی کہ در جہن ادای نماز و دہد بے صیل است و لذات آن منہی از انتہا و السلام اولاً و آخراً۔

## مکتوب شصت و ہفتم

بصلاح آثار حافظ محمد محسن در شرح حال او یا ذکر احادیثی کہ در آن فضائل نماز و وضو تلاوت قرآن مجید وارد شدہ اند۔

بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات می رساند مکتوب مرغوب کہ از ادراہ محبت نامہ را این مسکین نمودہ بودند ببرد آن بہتج و سرور گردید چوں متضمن احوال علیہ و ازواق سنینہ بود مسرت بر مسرت

بخشیده نوشته بودند قبل از اینکه معامله بفنا و بقامر و بواجاب احوال و اذواق رو می نمود  
و غرائب حالات و کیفیات ظاهری گشت الحال که معامله بجهل کشیده غیر از عجز و انکسار مانند هر  
علمی که واقع می شود لائق رد و طرد می داند و خود را هیچ وجه شایان آن جناب مقدس نمی یابد و غیر از  
نسبت خالقیت و مخلوقیت نمی داند بدانند تا معامله سالک در اصول و اصول اصول است  
الی ماشاء الله تعالی نسبت فنا و بقا و اصالت و طلیت و مرآتیت و امثال آن منصور است و  
اشواق اذواق و لذات و کیفیات و وصل و اتصال کاین ثابت و چون معامله از اصول بالا رود  
و وصل در رنگ ظل در راه ماند و کمالات نبوت پر توان از دو تیز منفقود شود و جهل و نادانی پدید آید  
و حیرت و عجز افراید شوق و ذوق در راه ماند و خیال وصل و اتصال از سر فرو آید و نسبت اتحاد و  
طلیت و مرآتیت رو باستان آرد و نسبت خالقیت و مخلوقیت صرف جلوه فرماید -

نوشته بودند نگاه گاه نسبت واردمی شود و نور صرف ظاهری گردد و خود را در آن نور مضطرب  
و متلاشی می یابد و از خود نامی و نشانی در آن وقت نمی فهمد و اطلاق نور بر آن مرتبه از بایا فیت  
حقیقت اوست الا آن امریست که از تیز تحریر و تقریر نیست و هیچ چیز تغییر از آن نمی توان نمود و تیز  
عجز و حیرت از آن مرتبه مقدسه نفوذ وقت نیست محمد و ما حضرت ایشان با قدرنا الله سبحانه  
فوق مراتب تعینات مرتبه بر نگاشته اند و تعبیر از آن بتور صرف نموده و آنرا حقیقت کعبه فرموده اند  
اگر آنچه شما نوشته و دریافته اید همان حقیقت است که آنحضرت بیان کرده اند پس چه سعادتی کبری  
فطوبی لك و بشری و اگر ظلی از ظلال این حقیقت بود هم مقتنم است با بجهل هر چه هست کبریت هم  
است از اصالت و علو این نسبت آنچه نوشته اند که اکثر اوقات این نسبت در نماز وارد می شود خصوص  
در نماز فرض که بجماعت ادائی نماید و بعد از فراغ نماز محل نماز مفید نشسته است آن حالت  
هم باقی است بعد از آن رو باستان می آرد محمد و ما نماز که معراج مومن است موطن ظهور وصل  
است و نمونه حالت معراجیه حدیث الساجد بیحد علی قدر می الله فلیسال و لیرغب شنوده  
باشند و نیز در حدیث آمده ما من حاله ینکون علیها العبد احب الی الله من ان یراه ساجدا

یعفر وجهه فی التراب، و ہم در حدیث است اذا دخل العبد فی صلوته اقبل الله علیه بوجهه  
 فلا ینصرف حتی یتقلب او یحدث حدیث سوء باز قرآن صلوات را خصوصیت علی ه<sup>ست</sup>  
 و جماعت نور علی نور است رسول خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فرموده است ان الله لیبضی  
 للذین یتجلبون الی المساجد فی الظلم یتورسا طمع یوم القیمة و نیز در حدیث است المشاء<sup>ل</sup>  
 الی المساجد فی الظلم اولئک الخواص فی رحمة الله، و ہم در حدیث است ان الله یتجیی من  
 عبده اذا صلی فی جماعة ثم یسال حاجته ان یتصرف حتی یقضیها، و ہم در حدیث است  
 الصلوة فی بیتہ بصلوة و صلوة فی مسجد القبائل خمس و عشرين صلوة و صلوة فی  
 المسجد الذی یجمع فیه خمس مائة صلوة و صلوة فی المسجد الاقصی خمس مائة الف صلوة  
 و صلوة فی مسجدی هذ<sup>ل</sup> الخمسین الف صلوة و صلوة فی المسجد الحرام مائة الف  
 صلوة، و ہم در حدیث است ان من حافظ علی هؤلاء الصلوات الخمس ملکوتیات فی جملة  
 کان اول من یجوز علی الصراط کالبرق اللامع و حشره الله فی اول زمره من السائِقین  
 و کان له فی کل یوم و لیلته حافظ علیهن کاجرا الف شهید قتلوا فی سبیل الله، و ہم در حدیث<sup>ست</sup>  
 آید است لا یتوصا احدکم فی محسن وضوء و یسبغ فیا فی المسجد الا یرید الا الصلوة الا  
 استبشر الله به کما استبشر اهل الغایب بطلیعة غائبهم

نوشتہ بودند که ترقی در تلاوت قرآن مجید مفہوم می گردد در چیزهای دیگر کم است خصوصا  
 تلاوتی که در نماز بطول قوت کرده می شود بے چون و عامل از اصول بالا رود و تمیز مفقود شود  
 ترقی در ان موطن بتلاوت قرآن است و نماز کلام صفت حقیقت است و از موصوف خود  
 بیچ گوته انفکاک و جدائی ندارد و تلبس و تشبث بآن موجب کمال تقرب است بموصوف آن، در  
 حدیث آمده است اهل القرآن اهل الله و خاصته می تواند که مراد از اهل قرآن ہمیں جماعه  
 باشند که باین درجه رسیده اند و از اصول گذشته و بحقیقت بنیاد تمام گشته باشند و تا چنین از اسوا  
 پاک و مظهر نشود اهل قرآن و نماز و تلاوت آن نبوده و تلاوتی که پیش ازین حالت بوقوع می آید

داخل اعمال ابرار است نه اعمال مقربین دران موطن تکرار کلمه طیبه سودمند و توفیق بخش است  
و چون برکت این کلمه مبارک طهارت باطن بحصول پیوند قابل تلاوت گردد که میگوید لا یمسُ الا  
المطهرون ایمان باین معنی دارد یعنی بخوانند قرآن را مگر کسانی که پاک شده اند از دنس تعلقات  
تعبیر قرابت قرآن ساس کرد از جهت مبالغه در حریت آمده است الا من اشتاق الی الله  
فلیستم کلام الله، و هم در حدیث است من اراد ان یجد ربه فلیقرأ القرآن، و هم در  
حدیث است حمله القرآن اولیاء الله فمن عاداهم فقد عادی الله ومن واداهم فقد  
والی الله و هم در حدیث است ما انزل الله عز وجل ایتة الا ولها ظهرو بطن و لكل  
حرف حد و لكل حد مطلع والسلام -

## مکتوب شصت و هشتم (۶۸)

بشیخ غازی در بیان آنکه رویت قلبی در دنیا واقع هست یا نه و حقیقت سخن سلطان العارفين که فرموده  
جاءه که سالک بسا لها زسر سلطان خیال بیک لمحی رساند -  
الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی - برادر عزیز شیخ غازی اسوله چند نموده بود  
در جواب آن سطره چند نوشته می شود و الله الهادی الی سبیل الرشاد - بدانند که متاخران  
صوفیه علیه بوقوع مشاهده که عبارت از رویت قلبی است در دنیا قائل اند و اثبات آن درین  
نشأه قایمه می نمایند و واقع می دانند و صاحب تعرف می گوید و اجمعوا علی انه تعالی لا یری  
فی الدنیا الا بالبصر و لا بالقلب مانا که مراد ازین اجماع اجماع قدامه صوفیه است، پس  
قدامه صوفیه برویت قلبی در دنیا قائل نیستند و منیب حضرت ایشان قدس ابهر نیز موافق این اجماع  
است بآن معنی که مشاهده ذات حق است جل و علا که متعلق برویت اخروست بلکه  
متعلق مشاهده ظلمه است از ظلال که گرفتاری بآن گرفتاری است بغیر طالب ذات عز برهات  
بآن در نماند و از دروه بخصیض نفراید و آنچه از حضرت خواجہ نقشبند قدس سره منقول است که

گفته اند هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت کلمه لاف می آن باید کرد  
نیز مطابق این اجماع است و مؤید آنست آنچه در نفحات می آرد که عزیزی پیغمبر اصلی الله  
تعالی علیه وسلم در خواب دید پر سید یا رسول الله ما التوجید؟ فرمود کلمه اَحْمَسُ بیا لک او  
خطر فی خیالک فَا الله تعالی وراء ذلک و آنچه از بعضی اکابر در ثبات مشابهه نقل کرده اند از  
کجا که آن اکابر را از آن مقام ترقی واقع نشده است و تا آخر درین مشابهه بند مانده اند.  
نوشته بودند که روی این فقیر علم خدا اگر چند صفت بخوای در خود مشغول باش در خود مشغول  
شدن چیست و چند صفت بچه معنی است. مخدوم می تواند که در خود مشغول شدن عبارت  
از سیر انفسی باشد که بجزیه معبر است و سلوک سیر آفاقی است یعنی از سلوک بجزیه آئی و از  
آفاق بانفس در آئی که یافت در بیرون خود نیست. بیت

همچو نابینا مبر هر سوے دست با تو در زیر گلم است هر چه هست

و این سیر انفسی نهایت است در اطوار و ولایت و چند صفت متحقق شدن است کمال او قدس سره  
که سیر انفسی باشد. نوشته بودند که سلطان العارفین شیخ یازید بسطامی گفته است جائی که سالک  
بسایه نرسد سلطان خیال بیک لمح می رساند و این قول تعجب داشتند که خیال چه چیز است که  
کس را بجای برساند و اگر بالفرض چیزی پیش سالک آرد چگونه بر آن اعتماد نماید بر خواب و  
خیال چه اعتبار است. مخدوم آنچه سلطان العارفین فرموده است حق است بآن معنی که  
بمدر سلطان خیال راه سنین بیک لمح قطع می یابد راه غیب لغیب بمدر و هم قطع می شود و  
معاملات بچوئی بیاری خیال صورت پذیرد و درک میگردد حضرت ایشان ماقدر الله سره  
بسر نوشته اند مدار سلوک این راه بوم و تخیل است احوال و مواجید که معانی جزئی این راه است  
بوم مدرک می گردد و تجلیات و تلویذات سالکان در مراتب خیال مشهود می شود فلوله الوهم  
یقصر الفهم و لولا الخیال یستراحوال درین راه هیچ چیز نافع تر از و هم و خیال یافته نشد  
و اکثر ادراک و انکشاف شان مطابق واقع برآمد و هم است که پنجاه هزار ساله راه را که

در میان جبر و رب است بکرم خداوندی در آنک درت قطع می نماید و بدرجات وصول می رساند و خیال است که دقائق اسرار غیب لغیب را در مرات خود منکشف می سازد و سائل مستعد را مطلع می گرداند، بذاکلامه قدس سره والسلام۔

## مکتوب شصت و نهم

به محمد باقر فتح آباری در بیان آنکه عشق حقیقی موهبی است و نصیب باطن است۔  
 نوشته بودند که عشق حضرت حق سبحانه از راه دیدن است یا از راه دانستن۔ از راه دیدن نیست که دیدار موعود یا آخرت است بلکه از راه شنیدن و دانستن۔ بدیت نه تنها عشق از دیدار خیزد بساکن دولت از گفتار خیزد  
 نوشته بودند اگر از راه دانستن است پس ایمان آورده ایم بخداے تعالی و شناختن ایم او را چنانچه با سماء و صفات خود هست پس چیست وجه بلا است که با وجود این همه دانستن شناختن برابر عشق مجازی همه ببقاری و بے آلامی در نهاد ما پیدا نیست و آتش شوق در دلهاے ما در اشتغال نمی آید جواب از دو وجه است۔ وجه اول آنکه مجرد دانستن موجب عشق و گرفتاری نیست اگر مجرد دانستن در عشق کفایت کند باید که همه مومنان و اله و عاشق باشند و از خود و غیر خود آزاد بودند که لازمه عشق است بلکه عشق و گرفتاری موجب حق است جل و علما که مترتب بر دانستن است و در عالم اسباب متوط بسلوک ریاضت است و صحبت شیخ مقتدر که مقامات سلوک و جذب را طے کرده است و دانستن و معرفت که صوفیه کرام بآن ممتازند نتیج این عشق و ولوله است و نتیج حق الیقین است که مقام بقا است من قتلہ فانادینه آخر آگواه است۔ وجه دوم آنکه عشق و محبت که بمراتب بیچونی متعلق است نصیب از بے کیفی دارد و نصیب باطن است که سربایت آن بظاهر که سرسریچون است کمتر است و عشق مجازی که بچون و چید متعلق است نصیب ظاهر است لهذا آثار آن در ظاهر بیشتر است از ببقاری و بے آرامی و آه و لغره و

لاغری و زردی بخلاف عشق حقیقی که بے کیف است و این آثار در روی کمتر اثر آن فنا  
فی المعشوق است و آزادی باسوی این حقیقت عشق است و آن صورت عشق شبلی را گفتند  
که دعوی محبت میکنی و قریب منافی آن است شبلی گفت.

احب قلبی و ما دردی بدنی و لودری ما اقام فی السمن

باجمله در عشق مجازی میان عاشق و معشوق چونکه مناسبت صوری کائن است آثار آن در صور  
بیشتر ظاهر است و در عشق حقیقی چون این مناسبت مفقود است اثر آن بظاهر کمتر می آید و فنا و  
بقا که از صفات باطن است میرساند آن در مقامات ظلال مناسبت اسماء و ظلیت میان  
محب و محبوب در میان است اگر آثار آن ولو فی الجمله بظاهر آید گنجایش دارد و صمیمه و تعدد و امثال آن  
در میان آید چون معامله از ظلال برتر رود بلکه اصل در رنگ ظل نیز در راه ماند و کار غیب الغیب  
افتد و نپیش و بے آرامی محبت کمتر باشد لهذا در کمالات نبوت محبت بمعنی اراده طاعت است زیاده  
بر آنکه منشا بے آرامی باشد این محبت در رنگ محبت است که هر کس را بذات خود است بلکه از آن  
هم نازک تر که او تعالی از بنده به بنده اقرب است و شک نیست که محبوب تری از خود نیست  
الا ماشاء الله تعالی و پیچ بے آرامی درین محبت ثابت نیست. نوشته بودند که در توفیق عبادت حق  
جل و علا خود را بسیار قاصر و عاجز می یابد و قدرت سمر انجام امور اخروی در خود کمتر می بیند و ناچار  
استعلاج بیماری خودی نماید و آنچه نوشته اند از زبان فقیر نوشته اند از بے توفیقی هائے خود چه اظهار  
نماید استعلاج ازین دور از کار جستن در رنگ استعارات از مستعیر است و سوال از محتاج فقیر مرض  
الاطبا اینجا صادق است حق سبحانه و تعالی ما را و شما را یکسب مرضیات خویش موفیق گرداند و  
بمراتب کمال مهند سازد.

مکتوب هفتم

بمیر عبد الرحمن در بیان حقیقت جامعه و مضعه قلبیه و وجه اشتراک -



حامد الله العظیم و مصلیا علی رسولہ الکریم. الله تعالی ابواب فیوض را همواره  
مفتوح و اراده صحیفه گرامی که نامزد این دور از کار نموده بودند بپور و آن مشرف و منتج گردید از  
در دطلب و شوق مطلبانها نموده بودند حتی سحانه این در درازایده تر بکنند و نائره شوق مشتعل تر  
سازد تا از اسوی یا نکل بر بماند و تعلقات علمی و حبی را بان پاک بسوزد و بفنا نیستی رساند بدیت  
بیچ کس را تانه گردد اوقفا نیست ره در بارگاه کبریا

مخرو با قلب را گاهے اطلاق کنند و مراد حقیقت جامعہ قلبیه دارند که از عالم امر است  
و ذکر و تائید و التنا و سکر و فنا و استهلاک که متعاقب یکدیگر می آیند کاراوست و گاهے اطلاق  
کنند و مراد مضغه دارند که در جانب دست چپ واقع است که از عالم خلق است و حقیقت جامعہ  
قلبیہ را باین مضغه تعلق حاصل است که گویا آشیانه اوست و مسکن و ماوای او و نوعی اتحاد  
در میان شان کاین گشته است که امتیاز گویا مفقود شده و در بعضی احکام شرکت بهم رسیده  
و از ذکر حقیقت جامعہ متحرک در مضغه هم پیدا گشته در رنگ روح که از عالم امر است و نصیب از  
بیچونی دارد بواسطه تعشق بدن فانی در بدن شده است و با احکام بدن متصنیف و متحقق گشته و  
بنسب بدن سمیع و بصیر و تکلم گردیده و لذت بدن ملذذ عالم او متالم و از تحرک و سکون او متحرک  
و ساکن شده پس ذکر قلبی که اهل ابتداء حاصل میشوند آن ذکر حقیقت جامعہ راست اولا بنسب  
و مجاورت او مضغه نیز ذکر او متحرک می گردد با جمله یک ذکر است که منسوب به دوست و بجهت  
انفصال و اتحاد و عدم امتیاز شان ذکر یکدیگر منسوب شده و بحدت یکدیگر منسوخ گشته  
للملوی المعنوی قدس سره بدیت

چونکه او شد گوش و چشم و دست پائے خیره ام در چشم بندی خداے

هرگاه بنده را با حق جل و علا این دید حاصل می شود اگر روح و قلب را که نصیب از بیچونی دارند  
این معامله در میان آید گنجایش دارد. نوشته بودند که ذکر موعده در عبارت بعضی اکابر واقع شده  
بچه معنی است و ذکر دل که اتم امتیاز میان این دو ذکر چیست. مخدوم موعده را محلی است دل را

محل دیگر ذکرے و تکرر کے کہ از محل معده بر آید آن ذکر منسوب بمعده است و ذکرے کہ از محل  
دل ظاہر گردد و ذکر دل فال الامتياز بينهما بامتياز المحال -

## مکتوب ہفتاد و یکم

بشیخ مظفر بہانپوری کہ فرع ہر چہ دارد از اصل است حتی کہ شوق و محبت ہم با نصاب و مواظبت  
الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفے۔ اللہ تعالیٰ ابواب فیوض را ہموارہ مفتوح  
دارد و صیغہ گرامی رسیدہ سبب مسرت گردید اطہار اشتیاق ملاقات نمودہ بودند ازین جانب  
دوستان را نیز مشتاق دانند و انا الیہم کاشد شوقا شنودہ باشند اشد شوق با وجود کبریا و  
استغفار ذاتی بآں طرف منسوب گشت چہ ہر چہ منسوب باصل است اصالت و غلبہ ارد فرع  
طفیلی است ہر چہ دارد از اصل دارد در پیچ امر بخود استقلال ندارد شوق و محبت او پر تو شوق و  
محبت آن جانب است و قطره ایست از دریاے بیکران شوق او عزیزمانہ۔ بیت  
ادایہ حق محبت عنایتے است ز دوست و گرنہ عاشق مسکین بہیچ خرمن دست  
شوق فرع را با شوق و محبت اصل چہ نسبت و کرام مساوات اثر محبت اوست کہ عرصہ  
کائنات را از کم عدم بر آورده و سلسلہ وجود و ایجاد را جنش دادہ و پررگیاں غیب ہویت را در  
عرصہ ظہور آورده و کمال و جمال خود گردانیدہ جاذبہ حب و مست کہ محب بے پروبال را از گرداب  
علایق کشیدہ بسر اوقات عظمت و کبریا می رساند و پنجاہ ہزار سالہ را در اندک مدت قطع می کنند  
والاسعی و کوشش محب بیچارہ چہ می آید و از محبت او چہ می کشاید۔ بیت

مرا گر تو سن دل نیست در راہ کمن زلف را و ہم نیست کوتاہ

سخن بجای دیگر رفت طلب نصائح رفتہ بود۔ مخدوماد را بتبائع سنت بجان کوشند نشہ را بسر وید  
دین و دنیا علیہ علی آلہ الصلوٰۃ والسلام در جزوی و کلی و عادات و عبادات سعادت عظمی دانند و  
متمم رکات و منتج درجات عالی تصور نمایند و متشبہان محبوب باند و بس روان دے سے مرغوب

کریمه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله شایه این معنی است اوقات را معمور  
دارند و نجسوت را غلبه بوند و نماز را بطول قنوت ادا نمایند و شبهای نهار را بگریه استغفار روشن دارند  
چندان تکرار کلمه طیبه نمایند که از جمیع مرادات همتی گردند و بجا حق جل و علاقا یم شوند و نفی وجود  
کمالات تابعه وجود را خود نمایند تا همه متصفی گردند و عدیمت ذاتیه رے نماید و انانیت اماره از پنج  
برکنه شود و کمالات همه باطل عاید شوند حتی ذکر و حضور هم نماند و لایذکر الله الا الله در میان آید  
و قایع که دیده اند و نوشته نیک روشن اند و بیشتر اند و السلام اولاً و آخراً.

## مکتوب هفتاد و دوم (۷۲)

به محمد سعید سهار پوری در یلند همتی و عدم التفات مشاهدات و مکاشفات -

حادث الله العظیم و مصلیا علی رسول الکرمیه - الله تعالی ابواب فیوض را همواره مفتوح  
دارد و مکاتیب شریفه بتعاقب رسیده سرت بخش گردید از شوق ملاقات و در فراق اظهار نموده بودند  
امید که آتش این شوق سر بلند گردد و شعله عشق مشتعل تر شود تا از اسباب اکل برساند و تعلقات علمی  
و حی را از یادون و تعالی پاک بسوزد و این هستی موهوم که حجاب نیستی حقیقی است مرتفع شود و فنا  
حقیقی و نیستی بحقیقی رے نماید و بدام این نیستی صید هستی نماند و محرومان فاده و استفاده در طریقه بزرگان ما  
انعکاسی و انصباغی است مرید صادق که بر رابطه محبت شیخ متقد دارد ساعت قسامه بزرگ او می بایست  
و در حضور و غیبت بجاذبه این عشق معانی خفیه او را می رباید این معنی را دانند یا ندانند لیکن حضور  
و صحبت را تاثیر قوی تر است.

نوشته بودند که از نفی و اثبات گذشته معلوم می شود که بمعانته مذکور می کشد - محرومان این  
نوع مکاشفات و تجلیات سالکان راه را رے می دهد در آخر کار این همه باید گذشت و بجهل و  
حیرت باید آید عالی همت باین ظهورات فریفته نشود و از مطلب اعلی باین قسم مشاهدات باز نماند  
حضرت خواجہ نقشبند قدس سره فرموده اند هر چه دیده شد و شنیده شد دانسته شد آنهمه غیر است

بحقیقت کلمه کافیه آن باید کرد تا بتواند تکرار نفی و اثبات نمایند و همه مشهودات و تمخضات  
در تحت کافیه چون مغلوب شوند و دید غالب آید و شما را از شمار بر باید امر دیگر است. نوشته بود  
که این را غیبت گویم یا حضور یا صورت شوقی و لذت ذوقی است چون درین هنگام غیبت از  
ماسوی ست و حضور حق است جل و علا و صورت شوق و لذت ذوقی باین غیبت و حضور آورد  
هر چه می گویند گنجایش دارد. نوشته بودند که اکثر با سکر و مانگیر است هم شکر این خطبه بجا آرند و هلا  
من مزید گویان بورای آن پویند و مقام صحو و سبکی جویند.

## مکتوب هفتاد و سوم<sup>(۷۳)</sup>

شیخ بایزید در بیان آنکه علم باحوال باطن از محسنات زایده است در نفس وصول ارباب علم و  
ارباب جهل برابرند.

الله تعالی ابواب فیوض را همواره مفتوح دارد مکتوب شریف رسیده خوش وقت است  
مقدمات فقد و یاس آمیز نوشته بودند چه توان کرد شما از علم قلیل النصب هستید باطن شما نسبت  
مانخوده معمور است و در مراتب قرب متختم حضرت ایشان ما قدس الله تعالی بسره نوشته اند که  
نسبت باطن هر چند بلند تر رود و بجهالت نزدیک تر باشد ازنده و خورند و بزرگو فکر همواره مشتغل  
باشند و تقویه نسبت باطن نمایند که ترقی باطن با اعمال ظاهر و وابسته است ارباب علم و ارباب  
جهل در نفس وصول و قرب برابرند فرق بعلم و وصول و قرب است عدم علم آن که از محسنات  
زائده است اگر شما را علم کم است بعلم دیگر کفایت کنید و از عدم خواب خیال و از فقد ظهور  
امر در استخاره در بار نباشد که ولایت و قرب بآن مربوط نیست و فقدان هیچ یله در کمال  
نقصان ندارد و همیت بلند دارند و بمقصد اقصی در آورند محسنات زائده گونا باشند. بدت  
تو باش اصل کمال نیست و بس رود و کم شود وصال نیست و بس  
و اگر از حقیقت کاری پرسید همه کس از مرتبه ذات اقدس بنفقد و جهل موصوف اند و ارباب علم

و جبل را از آن ذروه علیا یاس دامن گیر علم و شهود و گفت و گوئی همه در مراتب ظلال است  
 و در مراتب اوصاف و افعال و در مرتبه ذات مقدس جز حریت و جبل چیزی نیست اعرفهم  
 بالله اشهدهم بحیرافیه بیعت  
 ازین خانه آوار پائے نخاست  
 همیں دست من حلقه برداشت

## مکتوب هفتاد و چهارم (۴۴)

نیز شیخ بایزید را اختیار نمودن سفر حج و بیان آنکه حقیقت تصوف اضطراب بیقراری است -  
 الله تعالی از قیمت ماسوی محرکنا و بجزایات معنویه ملتذ و خوشوقت دارا و صمیمه گرمی رسیده  
 سبب مسرت گردید و محذو و امیدواریم که او اخر این ماه که ماه ذی الحجه باشد از بست و دروم تابست  
 و هم انتقال از سر بند واقع شود و از راه بندرسورت کبوه مقصود و وصول میسر آید - مصرع  
 تا در میانه خواسته کردگار چیست

هر چه عقل عقیل نظر بعالم اسباب پابندی شود لیکن در راه عشق پاره از بند عقل باید برآید و نظر  
 بمسبب باید روخت، خوش گفت بیعت

دل مانند زلف ایلی بند و کار از عقل مجنون کن که عاشق را زیان دارد مقالات خردمندی  
 واقعه که دیده و نوشته بودند نیک و روشن است حتی سحانه امور منتظره را از قوت بفعال آورد  
 و گرمی در طلب عطا فرماید تا از ماسوی برآید اندر آن قرین فیض عزیزی گفته است که تصوف  
 اضطراب است چون سکون آمد تصوف نماند گفته اند مرید برین صفت باید بود که درین گرمیه  
 نمرور است حتی اذا صاقت علیهم الارض بما رجبت و صاقت علیهم انفسهم و ظنوا  
 الا ملجأ من الله الا الیه الایه دیگر شما را بخدا سپردیم کجا نصیر می کشید ما را نیز بخدا سپارید  
 جل رعلا و بدعای سلامتی خاتمه یاد آورید بدرباشی

گر بمانیم زنده بر دوزیم  
 دانسته کز فراق پاک شده

و بر پدرم عذر را بپذیرد بآرزو که خاک شده و سلام و آوازه آخر

## مکتوب هفتاد و پنجم (۴۵)

یکه از سارا اهل طریق در عزاد نصیحت -

بعد از الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات همیشه عقیقه محترمه می رساند که از شنودن خبر وحشت اثر چه نویسد که چه قدر غم و غصه روی داد لیکن چون بتقدیر و اراده مولای حقیقی است جل شانه غیر از صبر و شکیبائی چاره نیست و جز از تسلیم و رضا گذرنه انانیت و انا الیه لا رجوع دنیا و شرافت حق سبحانه شمار آخرت بدید و محبت خود عطا فرماید و با خود آشنائی و از اسوار ربائی دهد و اوقات را بیا د و تعالی معمور دارند و گذشته را بدعا و فاتحه یاد آرند اموز و فردا ماینر بآن جماعه ملحق می شویم و از خان و مان جدائی گردیم و فرزندان و خویشان را وداع می کنیم نوشته آخرت را آماده سازند و گورو قیامت را نصب عین گردانند حق سبحانه شمار اجر عظیم کرامت کند و جمعیت ظاهر و باطن عطا فرماید ان الله قریب مجیب -

## مکتوب هفتاد و ششم (۴۶)

بفضیلت آب شیخ آتم تبتی در بیان آنکه در نماز بتکمیل نماز نباید کوشید و در زمان خاتم انبیا علیه و علیهم الصلوات و التسلیات منصب قطبیت و قیومیت بآشرو صلی الله تعالی علیه آله و سلم بود حامد الله العظیم و مصلیا علی رسولہ الکریم - الله تعالی ابواب فیوض را همواره مفتوح دارد صحائف گرامی بتعاقب یکدیگر رسیده سبب مسرت گردید نوشته بودند که مقتدی عقب امام بذکر تفتی و اثبات مشغول شود باین - محروم مقتدی و غیر مقتدی را باید که در نماز بارگاه نماز مقید باشد و در رعایت آداب و سنن آن کوشد و اوقات از برای ذکر نفی و اثبات بسیار است در نماز بتکمیل نماز پردازد که افضل اعمال و اکمل مقربات است آری اگر در حضور دل و وقوف قلبی

کوشد مستحسن می نماید لا صلوة الا بحضور القلب دارد شده است و نیز نوشته بودند که در بعضی عبارت وارد شده است که پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم قطب ارشاد وقت خود بوده اند آیا در آن وقت نسبت قیومیت که داشت اگر آنسرور داشت علیه علی آله الصلوة والسلام پس چرا ایشان را با وجود قیوم قطب ارشاد گویند و کدام فائده در آنست با وجود که نسبت قطبیت در آن نسبت قیومیت است، بدانند که لفظ قطب ارشاد ویدار و جز آن در لسان اهل شرع وارد نیست و از مصطلحات و مکشوفات صوفیه کرام است و نسبت قیومیت مکشوف حضرت ایشان است معلوم نیست که پیش از آنحضرت از اولیا کسے بآن تکلم نموده باشند با سران متحقق گشته کمال الکمال بطور صوفیه در اطوار ولایت قطبیت ارشاد است که بآنسرور نسبت کرده اند نسبت قیومیت که در آن وقت جلوه نفرموده بود از کجا اطلاق کنند اکنون که جلوه گر گشته است گوئیم که این نسبت علیه در زبان آنسرور و بآنسرور مقفوض بوده علیه علی آله الصلوة والسلام و نشاید که در آن وقت غیر او را بود نسبت قیومیت بدیگرے منسوب گردد و نیز نوشته بودند که مراقب نشسته بودم این عبارت ظاهر شد که تجلی ذاتی عبارت از آنست که متجلی له را از بسجود یک نصیبی برهنند. محذوم آنچه ظاهر شده است بس عالمی است از تقدیر وقت شما آن بلند بینا بشارت ست امیدوار باشند. بیت

اگر این لحظه ممکن کاشین نیست ز بخت مقبلان این هم عجب نیست و السلام

## مکتوب به فتاد و مقم

تیر بقضائل مآب مخدوم آدم نیر فی جواب اسولته.

بعد الحمد والصلوة و ارسال التیمات فقد وصل مکتوبیکم الشریف المنی عن سلامة الاجتهاد و جمعیتهم و حصل به الفرح و السرور رسالت عنی انه هل يجوز لمن یقر کار و احر الموتی سبعین الف مرة کلمة التوحید ان ینفی بذلك التکرار مقاصد و یلاحظ المعنی

المراد للصوفيه اولا وعلى تقدير ان يلاحظ المعنى المقرر عند العلماء يجوز الجمع بينهما اولا  
اقول لا كلام في الجواز بل يبقى المقاصد يكون اقرب الى القول وابعده عن افات النفس  
وادخل في فتاها قال بعض العرفاء يك ساعته دنفى وجود بشرية كوشيرين به ازاءيات  
متعبان ست چيزين سال العلماء لا يتفقون هذا المعنى بل كادوا يهجمون وكيف يتفقون  
وهو خالص لعبادة والمطلوب من الطاعة والمستعمل للجهاد الاكبر والمحصل للاخلاص الذي  
هو الجزء الثالث للشرعية والمعنى المراد للعلماء مراد للصوفيه ايضا وهم يقولون المقصود والمعبود  
لكن باختلاف المقامات سالت ايضا از المقلدين العلمين المردين با داب ابا تهم المرشدين المتعممين  
با تمامهم من غير ان يسلكوا مسالكهم هل يجوز لهم اخذ المردين في خلوتهم بالمصاحفة  
وتلقين التوبة كما اخذ ابا تهم الكرام فقول الارادة في طريقتنا بالتعليم والتعليم التكامل  
فمن لم يكن كاملا كيف يكمل غيره اذا التكامل فرع الكمال وكيف يجوز له اخذ المردين بالتقليد.

المتعلمين با تمامهم

## مكتوب هفتاد و هشتم (۷۸)

الى الشيخ يد رالدين في كيفية التوجه الى الطلاب والتوجه لدفع الامراض والشدايد و  
التوجه لترقي درجات الاموات وبيان الرتبة بين انواع الاشتغال وما يناسب ذلك.  
الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى اما بعد فان الاخوة الاعز الاكرم  
صاحب الكمالات الواصل الى اعلى الدرجات لازال شغوسا لهداية عليه طاعة وانوار  
افادته ساطعة على الطلاب سال عن عدة امور فيها انا اشعر في اجوبتها على قدر فهمي  
ودركي والله المستعان وعليه التكلان فانواع الذكرو الشغل مذكور في مكتوب ما هجيو  
بالتفصيل فلتطلب منه واما كيفية التوجه في ذكر اسم الذات تعالى وغيره من انواع  
الشغل فواحد والعدة فية ان يصير المتوجه وحدا في التوجه ويجعل الامر الذي يتوجه  
اليه مطمئن نظره وهكذا الحال في التوجه لدفع الامراض والشدايد اولين مراد و



مقصد و اما التوجه الى ترقى السالك من مقام الى مقام فمع ما ذكرنا من بصره الى مقام  
يريد السالك وان اراد ترقيه ولم يكن مقام معين ملحوظا بصره الى الفوق وهكذا يتوجه  
الى الاموات وان اراد ترقيه بهم بصرهم كذلك واما معرفة الاستعدادات ومناسبة كل استعداد  
بإي نوع من الذكرو الشغل وامثالها فالعلم بتفاصيلها والتمييز بينها انما هو شأن صاحب العلم  
الذي له علم بتفصيل احواله واحوال طلابه واما صاحب الجمال العلم والذي لا علم له  
فالمناسب بحاله تعليمه الذي كره على الوجه الذي سمع من شيخه وفهمه من اطوار شيخه و  
طريقتنا في الاكثر تقديم اسم الذات فان لم يتأثر الطالب منه فنامرة بمجرد الوقوف القبلي  
توجه اليه حتى يتأثر بأذن الله تعالى ثم التقى والاثبات وسائر الاشتغال وبعد ما تعلم السالك  
طريق الاشتغال يقال له انت مخير فيما فكل شغل يكون بعد التفرقة في حقك واقرب الى  
الجمعية اشتغل به لكن الاشتغال بالتقى والاثبات ادخل في الترقى واقرب الى تنوير الباطن  
والتخلص عن العلايق وحرث النفس واذا غلب على السالك الحضور والاستغراق يؤمر  
بمحافظة وترك الذكر ما دام في هذه الحالة ومما ينبغي ان يعلم ان شيخنا واما مناقب سنا الله  
بسر الاقدس واز كتب في بعض رسايلنا انه ينبغي للشيخ ان يعلم الطالب من طرق الذكر  
والشغل واهو مناسب بحال الطالب ولا يملك الاستعداد وقابلية لكن كان طريقه في  
الآخرة تقديم تعليم اسم الذات لجميع الطلاب الا ما شاء الله تعالى لا يفرق بينهم  
باختلاف استعداد اداهم وكان السرفيه ما كتب سابقا في بعض الرسايل كان في اوائل  
حاله حين كان سيرة في اطوار الولايات لان كمال الولاية منوطا بحزبه والسلوك واما  
ركن الولاية لا يتحقق الولاية الا بهما ففي كمالات الولاية لا بد للشيخ ان يراعي حال المريد  
ويلعلم طريقه يتناسب استعداده ولا يعلم ما هي خلاف استعداده يسهل عليه السلوك  
اذ لا يحصل امره مثلا اذا كان استعداده ملايما للجدية يعلم طريقا ملايما للجدية وان  
علم طريقا ملايما للسلوك انما يدخل اختلال في امره وبطوء او تعسر في سلوكه ويتعب

الشيخ والسالك في اصلاح امره وما عرج قد سنا الله تعالى بسره عن اطوار الولاية ووصل  
الى المراتب النبويه بالتبعية الوراثه اخرج عن دائرة المحزنه والسلوك لان المكاتبات النبويه غير ممنونه بما يل  
وقمها والترفق للسالك وهذه الطريق بمجرى صحبة الشيخ ومحنة وعناية اذ اجمع اتباع اطوار الشريعة العلية  
والسنة النبوية المصطفوية على صاحبها الصلوة والسلام والتحية فالطالب في صحبة  
هذا الشيخ يصل بالتدريج الى كمال استعداد بل الى مكالات شيخه ايضا ولا يحتاج  
الشيخ الى ان يرشده الى طريق يناسب استعدادة وتعليم ذكره للطلاب لتسليته وان  
كان المذكور في نفسه مقيدا ايضا لكن ليس مدار الوصول انما المدار الصحبة مع الفناء  
فيمن يصحبه كما كان في الصدر الاول اذ الصحابة والتابعون بمجرى الصحبة يصلون الى  
مكاتبات لا تحصى هذا وبعد تسويد هذه الرقعة خطر بالبال ان اعرب مكتوب ما يهجو  
اضيف اليه قوايل اخرى واجعله متممها لان المكتوب باللسان الفارسي والعرب  
بمعزل عن فهمه قلما ينتفعون لغير العربي ولما طلبت المكتوب وجدته عربيا عربيا  
بعض الاصحاب فكتبوا مؤنة تعريبه فارسلنا في وقت اخرى يدخل في مطالعتكم ان شاء الله

## مكتوب ٤٩ بمقتادونهم

الى محمد بن محمد طيب المجاهد العامري التهامي في فضائل حب في الله وبيان تجوهر  
القلب بالذكر وانتقاء حديث النفس عنه وبيان فناء النفس وبقائها.

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى اما بعد فقد وصل كتابكم الكريم المني  
عن الشوق والمحبة وكذا نحن شايقون راغبون الى لقاء الاجتهاد لاطل شوق الابرار الى  
لغائى وانا اليهم لاشد شوقا كتاب مجيى للحب في الله بذكر عن المتحايين في جلال الله  
الذين في وجوههم الفوز ويوضع لهم يوم القيمة منا بر من نور على ما ورد لا تعدل بهذا الحب  
شيء كائن ما كان فبا الحب ينال تقرب والمحبة وبالحب ينكشف اسرار الصمدية و

بالحب يحصل الفناء والحب يشاهد البقاء والحب يجذب المرید لصادق من کمالات  
 شیعته ومعانیه الخفية بالحب يتحقق بانوار الحلیة اسرار العلیمة زالت في بحر هذه الحب  
 غواصا ومن جذبات الشوق والوجد رقاصا فعليك يا اخي بوام الذکر والمراقبة حتى  
 يتجوهل اقلاب بالذکر ويكون الحضور وحفا لازما لا يزال عند ابد كالسمع للسمع البصر  
 للباصرة وعليك بنفي الخواطر وحديث النفس عن الباطن باستعانة الاذکار والمراقبات  
 حتى يجوع عن صحيفه الباطن غير الرحمن ويكون ناسوا بحيث سمحت عليه عن كلب لسيان و  
 عليك بنفي المقاصد المرادات بكلمة النفي والاثبات حتى لا يبقى لك مقصد غير الحق ولا مراد  
 وابتغاء مرضاته تعالى واجتهد باستعانة تلك الكلمة الطيبة في نفي ما انتسبت اليك من  
 الوجوه والكمالات التابعة للوجود حتى يتنفي نسبتها اليك وترى الكمال والحسن والجمال  
 كلها راجعة الى الملك الجبار صاحب الحسن الكمال وترى نفسك خالية عن كلها متمخلعة  
 عن حلها في تنكشف حقيقةها وتجلي ماهيتها لان حقيقة الممكن العدم والوجود والحيوة  
 وسائر الكمالات في مستفاد مستغارة من مرتبة الوجوب تعالت فادعاء الكمالات العارضة لنفسه  
 دعوى باطلا وتخيّلها كاملا بالكمال المستعار عن الغير تخيلا فاسدا وما احسن ما قيل بالشعر الفارسي  
 رباعی وضا في خود بر غم حاسرنا که ترویج چنین متاع کاسرنا که  
 تو معدومی خیال هستی از تو فاسد باشد خیال فاسرنا که  
 وبهذه الدعوى والتخيّل والانانية صار معاديا للرب مشركا في كمالاته ورد في الحديث عاد  
 نفسك فانها انتصبت لمعادى فاذا رأت الكمالات راجعة الى صاحبها ورأت ذاتها  
 خالية عنها الاحق بالعدم في يحصل لها الفناء وتخلصت عن ورطة الشرك الخفى و  
 المرض المعنوى ثم اذا تحقق بالبقاء لعدم الفناء والوجود بعد العدم بالوجود الموهوب  
 الحقائى وولد بالولادة الثابتة بمقتضا من قتلته فاناديت شرف الاسلام الحقيقى و  
 صا لنفسه مطمئنة مقولا في حقها راضية مرضية والسلام او لا واخرا.

## مکتوب هشتم

شیخ با یزید در تعبیر وقائع و بیان آنکه لوازم بشریت از ظاهری میسر و در فضائل استغفار -  
 بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات می رساند مکتوب مرغوب رسیده سبب مسرت گردید  
 چند واقعه که دیده اند و مندرج ساخته مطالعه نمود واقعه اولی بسیار روشن است و بشر است  
 امامت این قسم عزیزان مرتبه عالی است وَ جَعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا وَ همچنین آنچه فقیر بشما  
 خطاب کرده میگویم کسان را طریقه می گویم مقصود این همه تویی و ازین ترا می خواهم بشناسی  
 است بزرگ و از کمال اتحاد باین جانب و جامعیت استعداد و تجربه است، واقعه ثانیه که متضمن  
 اجازت طریقه غوث الاعظم است قدس الله سره تعلیق بحضور دارد و آنچه مناسب وقت و  
 استعداد بود بعد استخاره بعمل آید واقعه ثالثه که محمل است تفصیل آنرا نوشته اند با کمال جمله هر سه واقعه  
 روشن است رَبِّ اَنْمِهْ لَنَا ذُرِّيَّاتَنَا وَ اَغْفِرْ لَنَا اَنْكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

نوشته بودند که تلم و شدت از حکام و غیر هم می رسد همه را از حق می داند بلکه فعل او تعالی  
 یقین می کند مع ذلک طبع ازان رنج می شود و غم حادث می شود حیرت رومی دیدگر این دید  
 و می است چه اگر حقیقی می داشت سبب غم و غصه چرامی شد و محذوب این دید حقیقی است و می نیست  
 لیکن لوازم بشریت از بنده نمی رود القلب یحزن والعین تدمع و انما بفراقك یا ابراهیم  
 لحن و تون گوش ز رنده باشد از آخروی و نورانیت باطن مربوط بهمین حزن و اندوه است این  
 دید و فرح و سرور از فعل حق بل علل کار باطن است و حزن و اندوه بظاهر وابسته است که از باطن  
 بر اصل دور است لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ مَنْ هُوَ مُؤَيَّدٌ بِهَا فَاسْتَبَقُوا الْخَيْرَاتِ - دیگر برای دفع بلیات  
 و شداید استغفار نافع و مجرب است لازم باید گرفت پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم  
 فرموده است من لزم الاستغفار و فی روایة من اكثر من الاستغفار جعل الله له من كل  
 ضيق مخرجا و من كل هم فرجا و يزقه من حيث لا يحتسب - این فقیر بعد از نمازهای فرض

هنقاد بار استغفار می خواند و موافق بی ریت سه بار استغفار الله الذی لا اله الا هو الحی  
القیوم و اتوب الیه باقی استغفار الله استغفر الله قال الشیخ علی بن ابی بکر قدس سره فی  
معارج الهدایه من انواع الاستغفار اما تورا مشهور دارونی عن النبی صلی الله تعالی علیه  
و الهی سلم انه قال من قال استغفر الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم الحی القیوم الذی  
لا یموت و اتوب الیه رب غفر لی خمساً و عشرين مرة لم یرقی بینه ولا فی اهله ولا فی داره  
ولا فی مدینه ولا فی البلد الذی هو فیه ما یکره فیتبغی المواظبه علی هذا الاستغفار صباحاً  
و مساءً فقد کان جماعه من مشائخنا و علمائنا یأوصون به فیکما بینهم و یوصون به  
تلازمه تمهید و اولادهم و اخلاصهم و احسانهم و خیر حوصه علی مواظبه و ملازمته لما  
رأو فیه من اعظم النعم و جزیل البرکة و کریم الدنیه -

## مکتوب هشتم و یکم (۸۱)

بمولانا محمد ضیف در تبیین مراقبات بطریح خاص -

الحمد لله العلی الاعلی و الصلوة و السلام علی رسول المصطفی و علی آله و حبیبه  
البرة التقی دانست که از احوال ظاهر و ادواق باطن خود بیز نتواند موانع بخیر باد و محذرات  
مدبر رح از بر میبرد سخن دوست خوشتر است  
گفته اند مراقبه علم بنده است بدوام اطلاع حق سبحانه بر دو علم و حضور و تعالی مرورا  
باید دانست که این مرتبه مستقیع مراقبات است مراقبه اولی آنکه چوں سالک مستعد و رزق این  
نسبت شریفه نماید و این مراقبه را نصب عین خود سازد تا آنکه سالک در تصرف این مراقبه آید  
این مراقبه در رنگ ملکه شود این زبان این تعلق علم را شامل خود یابد و بهر ذره از ذرات وجود  
محیط بیند و سرایان آل در ظاهر و باطن فهمد و بحکم الا ان حزب الله هم الغالبون قهرمان  
آن سنت بر وجود او غالب آید و در حجب آن وجود سالک ضعیف و ناخیر نماید -

هراقبه ثانیه آنکه ازین تعلق از راه غایبه محبت و کمال کشتن بسفقت تمام آید و از علم خبری  
 بعلم کلی گراید و از نمودج بحقیقت تشابه و آن بسفقت را نیز در رنگ آن تعلق بذرات وجود مجید  
 بیند و در ظاهر و باطن ساری هراقبه ثالثه آنست که بغایت بے غایت ازین بسفقت ارتقا نمود  
 بحضور ذاتی که در آن موطن ذات عزیز بهایه خود بخود حاضر است عروج کند و از راه بسفقت  
 بموعدوت رود و غیر و در آن حضور محو و فانی گردد و از حضور پرنور خود برآمده بآن حضور  
 سرانہ نور است متحقق گردد مامل از دوستان دعاست والسلام

## مکتوب هشتم دهر دوم

حاجی نظام کولابی در بیان طریق زیان ایجاز

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفیٰ خصوصاً علی سید الوری صاحب  
 قلوب قوسین او ادنی و علی آله و اصحابه البررة النقی. اخوی اعزیز حاجی ابوتراب محبت و  
 اخلاص آن عزیز نسبت باین فقر اظهار نمود و در ابط معنویه راه شرف ساخت. محمد و ما محب  
 ایں طائفه باین طائفه است و از فیوض و برکات ثنائ بهر و الملمع مع من احب حارث  
 نبوی ست علی مصدرها الصلوة والسلام و التحیة طریقه که افکر کرده اند آن را عزیز یارند حیدران  
 مدراست بران نمایند که ایں نسبت شریفه بلکه دل شورو حضور مع الله وصف لازم او گردد  
 که بتقی منتفی نشود چنانکه سمع صفت سامعه و بصر صفت باصره بعد از ان بغایت بیغایت  
 دل را آن قدر انقطاع از اسوی مطلوب حقیقی پیدا می شود که هرگز سیاد و غمی آید بحدی که اگر  
 بتکلف خواهد که یاد اسوی نماید پیدایش نیاید بواسطه نیسانی که دل را از اسوی حاصل شده  
 است نه از شادی شاد گردد و نه از غمی غمگین ایں حالت معبر بقول قلبی است. باید دانست  
 که درین فنا هر چند علوم اشیا از ساحت سینه زشت برشته است و تعلق علمی و جوی او از اسوی  
 رفته لیکن نفس حاضر و علم حضوری او هنوز بر جا است دعوی همسری و انانیت او بر پا چون

بسا بق غایت عارف بر عر میت ذاتی خود عالم و میا شود و راند که وجود توابع وجود از او ساق  
کمال فاصد رب معبود است اگر در ممکن هست مستعار و مستفاد از آن حضرت است هر آینه دریک  
از سعادت بر شے کشاده شود و آنچه مطلوب بشام جان او برسد پیت  
چون بدانستی که نطل کیستی فارغی گر مودی و وزیرستی  
این دیدار بحالی سعادت ست چون این دید غالب آید می تواند که با تشارت کریمه إِنَّ اللَّهَ  
يَأْسُرُ كَذَلِكَ أَنْ تُولََّوْا كَمَا مَنَاتِ إِلَى أَهْلِهَا این کمالات عاریتے را از توابع وجود و سایر اوصاف  
کمال درست با اهل آن سپارد و ظلال را با اصول ملحق یابد و خود را که مرات آن کمالات بود  
خالی بیند و بعد صر ف ملحق این زمان آنچه مقصود از آفرینش او بود حصول پیوند و با سلام  
حقیقی راه یابد این کمال وابسته بقضای نفس است این است حاصل سیر و سلوک و نتیجه حال  
اهل کمال سلوک این طریق وابسته باتباع سنت سنیه است و اجتناب از بدعت نافر ضیه و  
سوخ تام است بر محبت شیخ مقتدا میرزا ابطله محبت که بشیخ مقتدا دارد ساعت قساعت  
برنگا او می بر آید و کمالات او منبصغ می گردد.

## مکتوب هشاد و سوم (۸۱۳)

بمیرزا محمد صادق دین بیان آنکه کار برو چیز است اتباع صاحب شریعت است بیا الصلوة والسلام  
و محبت شیخ مقتدا و شرح مسئله قضا و قدر

بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات می رساند مکتوب مرغوب که بمصحوب با تصادد سال  
داشتند و بر ندرید چون منتظم عاقبت و سلامتی دوستان بود سبب مرست و محبت گردید الله تعالی  
برجاده شریعت علیه و سنت سنیه مصطفوی علی صاحبها الصلوة والسلام و النجیه مستقیم و مستقیم دارد  
فاهما ملاک الامر مدد الرحمة و دید و نها خطر القنادر. مجد و با اگر در رو چیز استقامت و سوخ است  
و از احوال و مواجید هیچ نیست غم نیست اتباع صاحب شریعت و محبت شیخ مقتدا آخر او را همه

نواهند داد و از فیوس و مواجید اکابر به بهره نهند گذاشت و اگر در یکی از این دو چیز خلل است و احوال و مواجید را در غیر از خرابی هیچ نیست و هر چه دارد از رفیقین استدراج است این سر رشته را نیک رعایت باید کرد تا حصول ملاقات بزرگ و فکر مشغول باشد و از صحبت نا جنس مخالف طریق محترز و فراموشی کمتر. تفر من الا سدا.

آنچه نوشته بودند که از آن روز از خدمت آنها بر می نمود و توبه کرد از نشودن آن کلام حمد الله سبحانه علی ذلک، حق سبحانه بر آن استقامت دهد اگر شوق کلام اکابر دارد مکتوبات و رسائل حضرت ایشان را مطالعه کند و محروم چهار سوال که از ایشان آنجمله نموده اند واضح گردید و سوال اول مسئله قضا و قدر تعلق دارد اگر از راه امتحان آن جماعه نوشته اند و مقصود الزام آنهاست پس بجای سخن نیست و اگر درین باب خدشه بخاطر راه یافته است پس میگویم که مستحق قضا و قدر سرسبست از اسرار الهی جل شانه ندانند که درین و کواش نمودن دین مسأله ممنوع است احادیث منع دین باین بیان است آنچه بر او شهادت انتقال او امر است و انتها از نواسی نمودن درین مسأله فرموده با که منع نموده تحقیقت این معامله را بعلم نه جل و علایب حواله نمود بآنچه تکلیف کرده اند بجان و دین در میان آن باید کوشید باین سه طریق اسلم - محروم آنچه عقیده اهل سنت و جماعت درین مسأله موافق آن اعتقاد درست باید نموده تشکیکات و چون و چرا نباید رفت که ممنوع است - بدانند که مذہب اهل سنت جماعت آنست که افعال بنده از خیر و شر تمیز بقدر و اراده حق سبحا است و القدر خیره و شره من الله تعالی - و تقدیر عبارت از خلق و ایجاد است و معلوم است که خالق و موجر غیر از تعالی کسی نیست لا اله الا هو خالق کل شیء و القدر و قال الله تعالی و الله خلقکم و ما تعدلون - مغفله و قدریه از کمال جهالت و سفاهت انکار قضا و قدر نموده افعال بنده را بقدرت و اختیار بنده منسوب داشته و باین افعال خود گفته شما و افسانلو علمای گفته اند که محسوس ازینها احسن حال اند که آنها یک شریک می گویند و اینها شرک است لا یعد ولا یحصی اثبات می نمایند -

علا غایب ازین جایز و حرف حق و حقیقت است



بسر اصل سخن رویم و گوئیم که با وجود تقدیر خیر و شر نسبت خلق بخت تعالی و اراده و اختیار  
 بنده را در وجود و فعل او نیز دخل داده اند اول صرف اراده از جانب بنده می شود یعنی از ان موافق  
 آن حق تعالی خلق می فرماید و پس صرف اراده را کسب میگویند پس خلق فعل از حق است چنانکه  
 و کسب آن از بنده آنچه نوشته بودند که لا یتحرک ذرّة الا باذنه و امثال آن باعتبار خلق حق است و  
 کشتن قاتل را در عوض مقول و ملامت نمودن گناهکار را و عذاب عقوبت او باعتبار کسب  
 و جبریه ارادت و اختیار را از نوعی می کنند و بنده را در سیر و افعال جوهری دانند در رنگ آنکه  
 شاخه های درخت را که بچینانند بلکه نسبت فعل را به بنده نمی کنند و فاعل این افعال حق را  
 می دانند و این کفر است و معتقد آن کافر گویند بفعل نیک ثواب خواهد شد و بفعل بد عذاب نیست  
 و کافران و عاصیان معز و نند اینها اسواله و عتاب نیست چه افعال همه از حق است و اینها  
 مجبورند و این کفر است حق تعالی می فرماید و قَفَّوْهُمْ اَعْمَهَ مَسْتُوْنَ تَوْرَبِكْ لَنَسَلْهُمْ  
 اَجْمَعِیْنَ عَمَّا کَاوُا یَعْمَلُوْنَ - مرجه همینها اند که ملعونند بریان هفتاد پیغمبر چنانچه در حدیث  
 آمده است مذنب این بدکیشان ببدار است عقل باطل چه فرق در حرکت مرتعش که با اختیار  
 دست او می جنبد و کسی که دست می چنانند بدی است که اول با اختیار نیست ثانی با اختیار  
 است و نصوص قطعی نفی این مذنب می نماید قال الله تعالی جَزَاءُ مَا کَاوُا یَعْمَلُوْنَ و قال  
 سبحانه فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُکْفُرْ اِنَّا اَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِیْنَ نَارًا اَحَاطَ بِهَـمْ  
 سُرَادِقُهَا اَرْبَابُهَا مَطْلُوقُهَا اسلوب الاختیار باشد حق تعالی چرا نسبت ظلم باینها فرماید و مَا  
 ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ وَلَکِنْ کَاوُا اَنْفُسَهُمْ یُظَلَمُوْنَ - بسیار از ملاحظه میخوانند که بهانه سلب اختیار  
 خود را از رقبه تکالیف شرعیه برآرد و از سوال و عقاب آخرت که باز تکالیف محرمات موعود است  
 خلاص سازند و خود را معذور و مجبور دانند بدی است که بنده را این قدر اختیار و توانائی است  
 که از عهده او امر و نواهی تواند برآید للفرق الظاهر بین حرکت الیه طش و حرکت الار قاش  
 کما حق تعالی کریم است بنده را تا تخلف مالا یتطاق کرده است آنقدر تکلیف نموده است

کہ از عہدہ او تواند برآمد لا یحلف الله نفساً الا وسعها عجب معاملہ است این جماعت  
از کسانی کہ اطاعت آنها نکنند و اینها را اینها رسانند بدینے برود و در صد انتقام می شوند و فرزند  
ورادہ و غلام خود را می زنند و قادیب می کنند و اگر مرد بیگانہ را یا زن خود بینند بدین شوند و این  
می رسانند و معذور و مجبور گفتہ چشم پوشی نمی کنند و باین بہانہ از عذاب اخروی کہ بنصوص قطعیہ  
ثابت شدہ است می خوانند کہ خلاصی جویند ہر چہ خوانند بکنند حق تعالی می فرماید ان عذاب  
رَبِّكَ لَیْ رَاقِعٌ مَا لَمْ يَمْحَ دَاخِرٌ دِیوانہ را اگر در خانہ بینند معذور می دارند و همچنین ہر گناہی کہ  
دیوانہ می کند کہسے اورا مواخذہ نمی کند می گویند دیوانہ است و از عقل و اختیار بیرون است۔  
مصرع عیب نبود گر گناہ می کند دیوانہ

و غیر دیوانہ را مواخذہ می کنند و بسزای رسانند و معذور نمی دارند و این نیست بگنجت آنکہ این  
صاحب اختیار است و او را اختیار بیرون است پس تحقق شد کہ قدریہ کہ مناکضا و قدر را ندو جبر بہ کہ  
نفی اختیار از بندہ می نمایند ہر دو انحق دور افتادہ اند و اہل بدعت و ضال و مضل اند و حق متوسط  
آنست کہ اہل سنت و جماعت بآن بہتد گشتہ اند و مرئوسیت کہ امام ابو حنیفہ از امام جعفر صادق  
رضی اللہ تعالی عنہما پرسید باین رسول اللہ هل فوض اللہ الامر الی العباد فقال اللہ اجل من  
ان یفوض الیہم الی العباد فقال هل یجیرہم علی ذلک قال اللہ اعدل من ان یجیرہم  
ثم یعد بہم فقال ما ذاک قال بین البین لا جبر ولا تقویٰ ولا کراہ و لا تسلیط کاfran و شرکان  
حجہ آوردہ بودند کہ کفر و شرک ما بمشیت ارادت حق تعالی است چنانچہ فرمود سَیَقُولُ  
الَّذِینَ اٰثَرُوْا اَللّٰهُ مَا اٰثَرُکُنَا وَاَلَا بَاکُنَا وَاَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَیْءٍ حَتّٰی سَجَدْنَا لَیْلِ عَزْرًا  
از ایشان قبول نکرد و قول ایشان را بر جہل آن حمل کرد و داخل تکیذ ایشان ساخت چنانچہ  
فرمود وَنَذٰلِکَ کَذٰبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتّٰی ذَا قُوْا بِاَسَآءِ اَھْلٍ عِنْدَکُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخَرِّجُوْهُ  
لَنَا اٰلِیَّہِ اَکْرُوْیْدَ کہ خیر و شر بہتہ قدر حق است حل و علا با ارادت و مشیت او سجدہ پس شرک  
کاfran نیز بمشیت و ارادت اوست تعالی و اینہا بدین قول حق اند پس چرا قول شان مقبول

نشد جواب گوئیم که این قول متمردان نه از راه محذرت است که مادرین عمل شنیع محکوم مشیتیم  
 چه ایشان کردار خود را بدین می دانند بلکه مقصود نشان نفی قبح این فعل است چه هر چه مراد حق است  
 جمل ثناء و متعلق مشیت او تعالی مرضی اوست سبحانه چه اگر مرضی نمی بود نمی خواست پس این شر با  
 مرضی است و استحقاق عذاب از فاعل این فعل بدفع حق تعالی این قول و اعتقاد را بتکذیب  
 یاد کرد کذب الذین من قبله صدیه حق تعالی در کلام خویش و بر زبان انبیاء خود علیهم السلام  
 کفر را نامرضی و قبیح فرمود و کافران را ملعون و یایوس انداخت خود ساخت و عذاب مخلد که  
 انقطاع پذیر نیست جز ایشان گردانید و نیز این اعتقاد را جهل ساخت که ارادت مستلزم رضا نیست  
 چه کفر و معاصی مراد حق اند جل و علا و مرضی او نه چنانچه از قرآن مجید واضح و لایح است و بعید  
 نیست آنکه گفته شود که این قول مشرکان و وافق مذنب جبریه بود و غرض نشان نفی اختیار باشد  
 از خود بدین فعل حق تعالی را اینها کرد چه این اعتقاد باطل است کما و نیز می تواند که این قول  
 ازین مردودان از روی استهزا بوده از راه اعتقاد چنانچه مفسران گفته اند و باین بیان که آیه  
 کریمه انمودیم استدلال اهل اعتزال که باین آیه بر مذنب خود کرده اند ساقت گردید چه استدلال  
 آنست که حق تعالی اعتذار کافران را که نموده شرک با ارادت و مشیت الله تعالی قبول نکرد و اینها  
 را باین قول مستحق عقوبت ساخت فرمود حتی ذاقوا بأسنا پس معلوم شد که تقدیر خیر و شر را حق سبحا  
 نیست بلکه بنده در ایجاد فعل خود مستقل است و وجه سقوط آنست که غرض شان ازین کلام نه اعتذار  
 از کردار خویش است چه آنرا بدینی دانستند بلکه مقصود نشان تحسین فعل خود است که فعل نامراد  
 و مرضی حق تعالی و این اعتقاد باطل است که مراد بود و مرضی نبود کما مر اگر گویند که چون  
 افعال عباد باراده حق تعالی و در ازل تقدیر خیر و شر رفته پس اختیار بنده را مانند و صدور  
 افعال خیر و شر ازینها واجب شد گوئیم که در ازل خواسته است و تقدیر نموده بنده با اختیار خود  
 این فعل خواهد کرد این تقدیر موجب اختیار است و این معنی مثبت اختیار است نه نافی اختیار  
 و نیز گوئیم اگر قضا علی منافی اختیار باشد باید که حق تعالی در افعال خود در ایجاد حوادث یومیه

مختار بود چه این افعال باید که البتہ موافق تقدیر و ارادت بوقوع آئند پس فلیس السلام علی من اتبع الهدی والتمم متابعت المصطفیٰ علی آلہ الصلوٰت والتسلیمات والتجیات والبرکات العلی۔

## مکتوب ہشتاد و چہام<sup>(۸۴)</sup>

بعد الحمد والصلوات و ارسال التجیات می رساند مکتوب مرغوب کہ درین ولا فرستادہ بودند رسیدہ سبب مسرت گردید نسبت زوال اثر و شروع در زوال عین نوشتہ بودند کہ تو در حق من سمجین بشارت دادہ بودی متحد و بازوال عین اسہل است نسبت بزوال تمہیں تقدیم زوال عین را باشد لهذا بعضی را بعد زوال عین زوال اثر سم شود و بعضی را نشود لهذا مشائخ را در زوال اثر اختلاف است بعد از فناء سالک بعضی بزوال عین و اثر قائل گشتہ اند و بعضی زوال اثر را جائز ندانستہ و حق درین باب آنست کہ اگر مبداء تعین سالک از مرتبہ شیون است پس زوال عین و اثر در حق او بعد از وصول او بعین ثابتہ و فناء در واقع است چہ شیون را یا عالم ہیچ مانع نیست چہ عالم ظل صفانتست نہ ظل شیون پس فناء در شانے مستلزم فناء مطلق او باشد و غیر ظل عین و اثر بود و اگر عین ثابتہ سالک از مقام صفانتست پس وصول و فناء او در صفت ماحی وجود سالک بالکل نبود و اثرش زائل نگردد چہ وجود سالک اثر مہمان صفت است و ظل او آنچه از فقیر بشارت نقل کردہ اند از خاطر شہادہ مول شدہ است فقیر باین روش ہرگز نگفتہ باشد و شیخ ابوسعید ابوالخیر بزوال عین و اثر قائل است چنانچہ در جواب سوال از زوال اثر فرمودہ ولا بتقی ولا تذرعین نمی ماند اثر از کجا ماند ریاعی

جسم ہمہ اشک گشت چشم بگریست در عشق تو بے جسم ہی باید زیست

از من اثرے نما نداین عشق از چیست چون من ہمہ معشوق شدم عاشق کیت

لیکن مصرع اخیر این ریاعی محل سخن است چہ عاشق درین ہنگام خست بصواری عدم کشیدہ است و نشانے از وے نماندہ و انانیت رو بزوال آورده و انا الحق کہ گوید و من ہمہ معشوق شدم

چه گنجایش دارد نصیب عارف ازین مقام فنا نیستی است و در امانات ست باهل امانات  
و زوال مورد کلمه انا است - بدیت

توانشوی و لیک گر جهد کنی      جاء برسی کز تو توئی بر جزد

نوشته بودند که در مکتوبات حضرت ایشان واقع است که همگی این راه پنج گام است  
سما از عالم امر و دوازده عالم خلق، سه که از عالم امر اند که ام اند و دوازده عالم خلق چه چیز - محمد و مادر نقل  
عبارت تفاوت رفته است در مکتوبات باین روش است این راه که مادر صدر قطع آیم همگی  
هفت گام است دوازده عالم خلق و پنج از عالم امر بدانند که پنجاه عالم امر قلب و روح و سرو  
خفی و اخفی است و دوازده عالم خلق، قالب نفس است - پرسیده بودند که فنا روح عبارت  
از چه چیز است علامتش چیست و بر فنا نفس مقدم است یا نه - بدانند که فنا هر لطیفه منوط  
است بوصول آن لطیفه باصل خود و چون اصل روح از تمام صفات ست بلکه ظلال صفات  
چه اصول پنجاه اصل از دوازده ظلال اسما و صفات ست که سیر دران ولایت صغری است که  
ولایت اولیا است پس فنا روح عبارت از وصول بظلال صفات ست چنانچه اصل قلب  
از مقام افعال واجبی است تعالی و فنا او مربوط بوصول او ست باین مقام از گذشت  
این دوازده ظلال دوازده اسما و صفات و شیون و تنزیهات ست که سیر دران ولایت کبری است  
که ولایت انبیاست علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات، نهایت عروج جوهر خمس عالم امر تا نهایت  
این دوازده اصل از گذشت این دوازده اصول اینها است و از گذشت آن دوازده اصول  
آن اصول است و از گذشت آن قوس است از دوازده اصل این همه دوازده است حضرت  
ایشان ما قدرنا الله سبحانه یسره نوشته اند که حصول کمالات این سه گانه مخصوص بنفس مطمئن است  
و حصول اطمینان مراد از دین موطن میسر می گردد و ازین بیان معلوم می گردد که کمال نفس  
فوق کمالات عالم امر است و بفنا او بر وجه کمال متوسط است بوصول باین اصول سه گانه  
پس فنا نفس بعد از فنا روح بود بلکه بعد فنا لطایف امر و آنچه گفتیم که فنا او

بر وجه کمال زیرا که شروع فناء نفس و اطمینان اواز طرّه ظلال اسما و صفات است که دائره  
ولایت صفری است لیکن درین موطن صورت فنا است حقیقت فنا وابسته باین اصول سه گانه  
است اهل ولایت صفری نیز از فناء نفس و اطمینان خبر می دهند لیکن چون درین موطن حقیقت  
فنا نیست لاجرم می گویند بیت

هر چند که مطمئن گردد هرگز ز صفات خود نگرود

و آنکه بحقیقت فنا رسیده است می گوید که بعد فنا و اطمینان سر موے درو مخالفت نمی ماند و  
جز انقیاد و استسلام کار او نیست والسلام.

## مکتوب هشتم و پنجم (۸۵)

بشخ بایزید سهارپوری در تحقیق اطمینان نفس و تعبیر وقایع او-

الحمد لله و سلام علی جاده الدین ایضاً مکتوب مرغوب رسیده مسرت بخش گردید-  
نوشته بودند که زوال عین و اثر کمال ولایت تکبری است و فناء نفس که در ولایت صفری رو  
میدهد در میان هر دو فرق ظاهری نمی شود امیدوار است که باین فرق جهت سازند- محذورات فناء  
نفس منوط بر زوال عین و اثر است اما یک را بولایت کبری خاص کردن و دیگری را بولایت صفری  
کجا دیده آید و از که شنوده آید فقیر خود نگفت است و در مکتوبات حضرت ایشان نیست از هر که  
شنوده آید از وصل آن بخواهید آرزو اگر باین معنی بگویند که شروع فناء نفس در ولایت صفری  
است و کمال آن مربوط است بوصول بولایت کبری بلکه باعتبار این عناصر راجعه که وابسته بکمالات  
نبوت است درست است چنانچه ولایت صفری هر چند نوعی از فنا و اطمینان دست می دهد  
لیکن بآن سرحد که نفس بالکل از اوصاف سینه خود بر آید و تمام از اخلاق رذیه منخل گردد  
لذا اهل این ولایت گویند بیت

هر چند که مطمئن گردد هرگز ز صفات خود نگرود

حضرت ایشان که ولایت کبری رسیده اند بلکه بمالات نبوت مشرف گشته می فرمایند که نفس بعد از فنا و اطمینان مجال مخالفت ندارد و سربوت خلاف مرضی از وی منتهی نیست و مستهلک و مستغرق است که از خود و غیر خود شعوری ندارد. واقعه که در آن رسول خدا صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم دیده اند و حضرت امیر اکرم الله تعالی وجهه یزیدیه نیک و مبارک است ظاهر شمارا از حضرت امیر المومنین نصیب است و مرة ثانیاً که آنحضرت را صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و صلوات و السلام باز واج مهرات دیده و ازین اہم است مومنین مہربانیها مشاہدہ نموده اید گویا از فیوض و برکات اینہا نیز بہرہ مند شدہ اید و کمالات ولایت را با کمالی کہ مناسب کمال نبوت است جمع نموده و در وقائع دیگر کہ فقیر بشمار اسب خاصہ اودہ و سوار کردہ و ہمراہ خود بردہ است مشاہدہ مہربانی و عنایت از حضرت میکائیل و گفتن ایشان کہ اخی جبرئیل بسیار بتوفیقات می کنی و این از نشاۃ محبوبیت است یاد تو فرشتہا بصورت حسینہ و لباس فاخرہ و از آسمان چیزے مثل مانتاب روشن فرو دادہ پیش شما افتادہ و روی زمین از درخشندگی آن روشن شدہ بسیار وقائع روشن عالی است بعضی ازان بظاہر بزرگ است از آنچه نقد وقت شما است با کجملہ وقائع سبشرات اندامید و ارباشدہ بیت چشم دارم کہ دہی اشکم مرا حسن قبول لے کہ در ساختہ قطرہ بارانی را

### مکتوب ہشاد و ششم (۸۶)

سیادت پناہ میر مظفر حسین در وقائع عشق و شوق و درد نایافت و در تخریص بر کمال محبت کہ مثر معیت است۔

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی۔ سیادت پناہا آنچه از شوق عشق و ولولہ شوق مرقوم نموده اند و اظہار درد نایافت فرمودہ روشن شد و لذت بخش و ستر انرا اگر دیدہ بیت خوش آنکہ براہ عشق جان داد عشق است کہ جان با دو توان داد

الله تعالی نازنه شوق را سربلند سازد و تا عشق را مشتعل گرداند تا از قید آفاق و انفس  
بنام برساند و معیت خاص با مطلوب پیدا آر و محبت بیچ دقیقه را نمی گذارد که نصیب محب  
صادق نگردد المرء مع من احب - هر چند محبت قوی تر معیت کامل تر از یاد محبت باندازه  
از یاد دریافت حسن و جمال است هر قدر دریافت ذقایی حسن و نازکیها جمال و کمال پیش  
آتش شوق و شعله محبت پیش و تیز بیت

آنرا که بحسن دیده تیز است این عشق ببلای خانه تیز است  
عشق را حسن با سازد اینست از پیشگاه عهد مصاحبت کائنات است حدیث کنت کنز الخفایا دال بر آنست  
بین هر کجا حسن می نماید روی می نهد سر بسجده عشق آن سوے  
از آوازه حسن او جهان مالا مال است لاجرم در دروازه عشق او همواره باز است - بیت  
افسانه عشق او بهر سوے دیوانه عشق او بهر کوے  
از درد نیافت در بار تبوند - مصرع بتار یکی درون آب حیات ست

یافت آن موطن عین نیافت ست و چهل نفس معرفت اعرفهم بالله اشد تحیر آیه  
آرے حقیقت یافت و احاطه نمی معروف از طوق بشر خارج است و همه کس بدر این نیافت  
بتلا انداختلار از بشریت و تحقیق باطلاق ممکن نیست تا از کمال اطلاق بهره مند گردد  
شیخ عطار گوید بیت

نمی بینی که شای چون پیمیر نیافت او فقر کل تو رنج کم بر  
ممكن از واجب و مفید از مطلق چه در یابد و چه فرا گیرد هر چه از او فرا گیرد و در یابد از زوۀ اطلا  
منتزل است و بخصیض قید داخل طالب او بغیر از آنکه خود را بیاس قرار دهد چاره ندارد نه است  
این بیچاره آنست که خود را گم و محوسازد و از خود نامی و نشانی نگذارد آنکه عنقا را شکار  
نماید و سمیرغ را در دام کند - بیت  
عنقا شکار کس نشود دام باز چین کاخا همیشه باد بدست است امرا



این شام فراق را صبح وصال متوقع نیست سیاهات سیاهات این غم را پایانی نیست و این درد را درمانی نه. بدیت

همه صبح وصل جویان من شام ناامیدی که سیاه بخت هجرم شب من سحر ندارد  
از آرزو مندی عاشق و استغنا معشوق نوشته بودند بلی این هر دو صفت از لوازم عاشقی و  
معشوقی است انفکاک ندارد عاشق دردمند را من دار و آرزو نمی ماند که بجان او آویخته است  
و برگ و پوست او دوخته معشوق همه وقت بوصف استغنا است زوال پذیر نیست. بدیت

بنام این چه استغنا و ناز است گذارم این چه امید دراز است  
هر چند استغنا و ناز را می از معشوق بیش جوش عشق و گدازش آرزو مندی از عاشق افزون تر خوش گفت بدیت  
نه تنها آفتم زیباتر اوست بلای من زاپروائی اوست

دیو نوره کمال ازین بے پروبال نموده بودند این آواره خود چه باشد هر چه هست از اطن بزرگان است  
با بحله بعضی از مراتب کمال که آن بشر اند شکر آن بجا آرد و مراتب دیگر که متوقع است امیدوار  
باشند رفان المرء مع من احب دارند یاد محبت کوشند تا معیت بروجه کمال حاصل نمایند. و  
السلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه وعلی الصلوات  
والتسلیمات والبرکات العلی.

## مکتوب هشتم (۸۷)

بفقر خیر شرف الدین حسین دریا پس از حقیقت مطلوب و تفصیل غیب و شهود و برخی از کمالات  
صلوة و اشارات بحقیقت آن.

الحمد لله و السلام علی عباده الذین اصطفی. مخدو با آنچه در شرح احوال و تبیین ادواق  
مرقوم نموده بودند بوضوح پیوست و سبب لذات معنوی گردید. الله تعالی ابواب ترقیات اسماء  
مفقوح دارد همت را بلند دارند و هر وجه دست دهد و فرو دنیا را در مصرع

## آن لقمه که در دهان ننگی بر طالب

ممکن از واجب تعالی چه در پیابد و مقید از مطلق چه فرا گیرد و مقید هر چه از مطلق حاصل می نماید و  
باشهود و درک می کند از درجه اطلاق منزل است و مقید یا استعداد و دریافت اوست مطلق  
ازین قبیل معراست و ازین ادراک و شهود و بر ابرس غیر از ایس از ان مرتبه مقدسه نصیب نبود بیت

عاشقان را نصیب از معشوق جز خرابی و جان گذاری نیست

شهود و مشاهده بظلال وابسته است و درک و مل تاجای است که اطلاق اصل است و چون معامله  
از ظلال بگذرد و اصل هم در رنگ ظل در راه ماندگار و بار غیب الغیب افتد معاملات سابق  
هباء منتور گردد و ایمان شهودی یا ایمان غیب مبدل شود و بجای لذت و هلاوت اذواق  
و اشتواق بے مزگی و در درو خزن آمدن رسول الله صلی الله تعالی علیه السلام دائم الحزن  
متواصل الفکر لذت این بزرگواران در طاعت محبوب است و پس و انس نشان منحصر در بندگی او  
ارحی یا بلال ایمان است بآن قره عینی فی الصلوة و زینت ازان دیگران بلدت شهود  
ملتذذ و بخیال وصال مغرور و ایمان ازین شهود چشم فرو بسته و این وصال را خیال تصور نموده  
بغیب که نراران عزیت بر شهود دارد آرمیده اند و کمر همت را بر بندگی او چست بر بسته اند تحریم اولی  
را که با امام یا بنده از تجلیات و ظهورات می دانند و خشوع و دوغتن نظر را بسجده گاه که حدیث نفیس  
منع بصرک بموضع سجودک بدان ناطق است و کرمیه قد افلح المؤمنون الذین هم فی  
صلااتهم خاشعون ازان مشعر زیاده از شهود و مشاهده تصور می فرمایند نماز مقصور برین صورت  
نیست در عالم غیب اعجب حقیقت دارد که فوق همه حقیقتهاست و بزرگتر است از مشاهدات تجلیات  
مانا که در حدیث قف یا محمد فان الله یصلی ایمانی است بآن حقیقت هر چند در تکمیل صورت  
آن کوشیده شود و در تمیم خشوع و آداب جهد نموده آید بآن حقیقت مناسبت پیدا شود و از برکات  
آن بیشتر بهره و در گرد و سر که در بند شهود است و در قید ظهورات ازان حقیقت عجیب و محبوب است  
بنابران تکمیل صورت آنرا که راه حقیقت دارد به از مشاهدات و تجلیات می فهمد و از علو همت

سری بآن فروغی آرد سخن بجای دیگر رفت بر مطلب آئیم حوالے کہ نوشته اند همه سنجیده و عالی است  
و این فقد لذات هباء منثور یا فتن احوال و مواجیر سابق و عدم اثبات نسبت میان عالم و  
صانع عالم غیر از نسبت خالقیت و مخلوقیت و صانعیت و مصنوعیت همه ناشی از کمالات مرتبه  
نبوت است و مناسبت نام بآن مقام دارد حق سبحانه و تعالی با مجوران را بهر نام ازین کمالات  
عطا فرماید آنکه قریبٌ مُجِيبٌ و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهای و الذین متابعت المصطفی  
علیه علی آله الصلوات و التسلیات و التعلیمات و البرکات العلی.

## مکتوب هشتم و نهم (۸۸)

بسیادت پناه سید علی یار همه بر تعمیر اوقات -

الحمد لله و السلام علی عبادہ الذین اصطفی. جناب سیادت و نقابت پناه از دور  
افتاده سلام عاقبت انجام خوانند احوال فقرات این حدود مستوجب حمد است المستول من  
الله سبحانه عافیتکم و استقامتکم علی جادة الشریعة العلیة و السنة السنیة المصطفویة  
علی صاحبها الصلوة و السلام و النجیة اوقات را بزرگواری معمور دارند و در کسب رضیات مولا  
حقیقی جل شانہ بجان کوشند شبهاے تار را بگریه و استغفار روشن دارند و نوشته آخرت را درین  
مہلت قلیل آماده سازند و اجبه دور افتاده را بدعای سلامتی خاتمه یارند و السلام علیکم  
و علی سائر من اتبع الهمدی.

## مکتوب هشتم و نهم (۸۹)

بمیرک معین الدین در بیان آنکه طالب را اظهار طلب بشیخ ناگزیر است و تعیین طریق و قبول  
از وی قضوی است و اجتناب از صحبت اهل بدعت -  
الحمد لله ذی الجلال و الاکرام و الصلوة و السلام علی رسولہ سید الانام و

علی آله السلام و عجله العظام. صیغه گرامی سیده مست بخش گردید چون نبی از شوق  
و مشتمل بر درد طلب بیشتر بر سر تن افروختن سبانه آتش این شوق اشتعل گرداند و شعله  
طلب را صرین سازد تا باز ماسوی با نکل بر باند و رانجه مطلوب بمشام جان برساند بیت  
عشق آن شعله است و چون بر فرو  
هر چه جز معشوق باشد جمله سوخت

با این همه اشتغال هر قدر از طلب شوق که دست دیر معتم است و امید بخش  
عزیزی گفته است اگر خواهی دادندادی خواست آرزوی حصول نسبت مفقوده نموده بودند  
مخدوما آنچه طالب را لا بد است آنست که اظهار طلب آنچه لازم طلب است بشیخ نماید تعین  
طریق وصول را بشیخ حواله کند مریض را بیان مرض بحکیم حاذق ناگزیر است طلب تعین طریق  
از آنکه مرض از وی فضولیست فیض که از شیخ مرحوم رسیده بود موافق سیر و سلوک و مبادی تعین  
شیخ بود از جای دیگر اگر خواهد رسید بر طبق سیر و سلوک او خواهد شد و از سر حقیقت ولایت او  
جوش خواهد زد هر چشمه را هر دیگر است و هر حقیقت را آثار جدا. مصرع

هر خوش پسر را حرکتی دیگر است

هر چند اصل سر چشمه متحرک بود لیکن از اختلاف محال آثار مختلف می شود از همه وجه اتحاد محال -  
مکرر ملامت را قاده و استفاده در طریقه ما بر صحبت ابطال مستعد کبر صحبت افتی استوار و محبت از باطن شیخ  
مقتدا فیض مندی شود هر زبان از زایل اوصاف متخلع گشته بر نگیش شیخ می بر آید گفته اند فنا فی الشیخ  
مقدمه فنا فی الله است. بیت

زان روی که چشم تست احوال معبود تو پیر تست اول

اگر صحبت پیر پیرینه شود بحجرت هم باندازه توجه شیخ فیض مند میگردد لیکن تفاوت بسیار است  
نشان ما بینهما. او پس قرنی هر چند از باطن آن سرور علیه علی آله الصلوٰه والسلام فیض مند گردید  
و با علی درجه ولایت مشرف شد اما بمرتبه صحابه کرام نرسید و خیر الایمن گشت محبت که با فقر  
دارند آن را نعمت عظمی تصور فرمایند و از دیاد دولت خواهند المرء مع من احب

شنیده باشند امید است که از باطن شان بهره کامل گیرند و فیض مند شوند این حقیر در خود قابلیت آن نمی بیند که از وی در پوزه امر خطیر نماید لیکن چون از راه حسن ظن نوشته اند امید است که بمقتضای این ظن بشما معامله فرمایند و از ویرانه گنجی برآرند حدیث قدسی است انا عند ظن عبدی بی بهر حال از توجه غائبانه تود را دریغ نمیدارم انشاء الله تعالی اوقات را بوظائف طاعات مضبوط دارند و از لهو و لعب معرض بوند و بیوفائی دنیا و احوال گور و احوال قیامت را در نظر دارند و نجات را در اتباع سنت و اجتناب از بدعت یقین کنند و باطل بدعت را ملاحظه صحت ندارند که لصوص دیندار اهل البدع کلاب اهل النار حدیث نبوی است علی صاحبها الصلوة والسلام و النجیة فقیری را که نه با وضلع شرعی است بحلیه سنت متخی نسبت در مجلس خود را ندیده اند بهر حال بحاجه فانا انکم الرسول فخذوه و ما نهکم عنه فانهووا و اتقوا الله و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی.

## مکتوب (۹۰) نودم

بصلاح آثار سید محمد در بیان آنکه طالب وحدت را و حدانی باید بود.

الحمد لله العلی اکا علی و الصلوة والسلام علی رسولہ المصطفی و علی آلہ و صحبہ البرا النقی مکتوب شریف رسید چون متضمن اشتیاق از ذوق بود سبب مسرت و محبت گردید حق سبحانه تا بیره این شوق را اشتغال دهد و باز محبت را سر بلند کند تا در باطنی تام از تعلقات کثیره کثرت میسر آید و جمال وحدت حقیقی پرده نکشاید و قد و کثرت ضد یکدیگر نیندازد بلکه هر چند جهات کثرت با خود دارد و با حکام کثرت در او نیجه است از وحدت دور و مجر است حدانی باید بود هم اندر اهل طلب محبت هم اندر دیر دانش تا بوحث ذاتی اقرب باشد و توحید حقیقی برسد التوحید اسقاط الاصافات. والسلام اولاه و اخره.

## مکتوب (۹۱) نود و یکم

بسیادت مآب سید محمد اسرائیل در بیان آنکه شرارت نفس از شرارت عدم و از شرارت ابلیس پادیده است

و تحقیق فنا و اطمینان نفس و نبین زوال عین و اثر۔

الحمد لله الذي الانعام والصلوة والسلام على رسوله سيد الانام وعلى آله الكرام و  
صحب العظام اما بعد صبح گرامی مشرف ساخت حمد الله سبحانه که بعافیت اندوختت فقرار روز  
افزون ست و طرح همت مطلب اعلی است حدیث شوق بزرگاشته بودن فقرار اتیر مشتاق دانند  
بلکه حدیث و انالیه هم لاشد شوقا بخوانند چه هر چه بنسب باصل است اشده و اقوی است  
فرع هر چه دارد از قسم کمال مستفاد از ان است بود هیچ چیز استقلال ندارد و هیچ گونه باصل  
برابری نمی تواند کرد اگر عدم است که بے توسط اصل تصیب فرع است و آن شر و نقص است  
و بوی از خیریت فی نفسه ندارد و اگر خیریت است انعکاسی و عاریتی است که خود را باین کمال عاریتی  
خیر و کمال تصور نموده است و خیانت در امانت نموده و شرارت بر شرارت افزوده پس شرارت نفس  
از شرارت عدم هم افزون تر است چه عدم شرارت ذاتی دارد و باینستی و با مرادی خود ساخته است  
و نفس با وجود این شرارت ذاتی که از راه عدم بمنزله ذات اوست آمده است بعلت خیانت مسطوره  
انانیت و بالخیلیائی سری و دعوی شرکت باصل پیدا کرده است و ازین رهگذر بمعادات مولای  
حقیقی تعالی برپا شده حقیقت نفس اماره هم هر چند عدم است و شرارت را از کسب کرده فرزند  
خلف او شده لیکن از راه جهل مرکب بالخیلیای سری که سبب نیناز اوست از عدم مطلق از پدر و  
مبدأ خود در شرارت سبقت نموده و داد و شریعت داده عدم بیچاره اگر سالها شاگردی او کند باین بحر جد  
نمی تواند رسید و نیز استاد و درین شرارت و سرکشی ابلیس لعین است لیکن او در شرارت پیش قدم  
شد و بر اصل از ابلیس در سرکشی و انانیت گذارند ابلیس عصیان امر الهی کرد و ندانست که ناخیز منته  
از نهاد او برآید و بعد از اغواء بنی آدم تبری از آنها نمود و گفت اِنِّیْ جَبْرُئِیْلٌ مِّنْکَ اِنِّیْ اَخَافُ اللهَ  
رَبَّ الْعَالَمِیْنَ و او دعوی خدائی کرد آنرا که کَلِمَةُ الْاَعْلٰی گفت شتان ما بینهما۔ ابلیس با وجود  
اسنادیش تلبیذی اورامی شاید و با وجود پیشوائیش پس روے او را شایان سبحان الله همین  
اماره باین شرارت و ذایم بعد اطمینان و تشریح صدر رئیس لطائف عالم امر که بیایکی و علو

موصوف اند می گردد و در مدارج قرب معرفت تفوق بر آنها پیدا می کند حضرت ایشان با  
قدسنا الله سبحانه بسر اله الاقدس بزرگاشته اند که مطمئن بعد حصول شرح صدر که از لوازم کمالات  
ولایت کبری است از مقام خود عروج فرموده بر تخت صدر ارتقائی نماید و آنجا نمکن سلطنت  
پیدامی کند و استیلا بر ممالک قرب می فرماید این تخت صدر فی الحقیقت فوق جمیع مقامات  
عروج مرتبه ولایت کبری است برآینده این تخت را نظر با بطن بطون نفوذ می کند این مطمئن  
را گنجایش مخالفت نمانده است و مجال سرکشی نه بکلیت خود متوجه مطلوب است و بنمای  
گرفتار مقصود ستمش جز رضای پروردگار نیست جل سلطانه و مطلبش جز طاعت عبادت او  
تعالی نه، هذا کلامه -

نوشته بودند که بعضی وقت خود را جهان گم می یابید که گویا بهاء منثور موهوم است باطن  
که لباس ظاهر بلبوس است جز تو هم محض درک نمی شود بعضی اعیان هر چند چشم را مالش نماید که  
شاید اثر خیرگی باشد و هم برین منوال نکلم و استعمال الحی و خود را این عدمیت که بعلاقه اصالت  
وظلّیت است مبارک و میمون است و مقدمه وصول است بلکه نفس وصول که تائیدی نرسد  
بزرگ گفته اشتمی عدما لا اعود ابداً نتیجه ذکر و فکر و ثمره سیر و سلوک آنست که سالک بر عدت  
ذاتیه خود بینا شود و هستی و کمالات تابعه وارد دست از صل اند و با صل سپارد لیلوی قدس سره  
بیت چون بدانستی که ظل کیستی فارغی گر مردی و زریستی  
آنچه در باب زوال عین و اثر نوشته بودند که این معامله زوال و فنا بصفتان نفس تعلق دارد  
نه بذات او که ذات او باقی است و زوال و تبدل در صفات است و پس و باین تبدل اوصاف  
ذات او مزکی و مطهر می گردد و باطمینان می رسد به تحقیق آنست که فنا و بقا تبدل اوصاف  
و اخلاق سیئه است باخلاق حسنه لیکن بر تقدیر تحقیق آنکه افراد عالم همگی ظهور اسما و صفات است  
ذاتی در میان اینها کائن نیست پس وجود اینها به تمام وجوه و اعتبارات باشد بے ذات باید که  
بر تقدیر فنا صفات زوال عین و اثر بطریق حقیقت بوده بطریق مجاز چنانچه نوشته اید و

شیخ محی الدین بن العربی نیز عالم را اعراض مجتمعه گفته است پس بر مذہب او ہم افراد عالم را ذات نبود و اگر باشد بر قضیہ اطلاق و تقید وجود ہماں ذات حق باشد جل و علا پس افراد ممکنات یا محض اعراض اند یا ذات یا خود یا بن اعراض اگر گویند نفس چنانچہ صفات ردیہ دارد صفات حمیدہ نیز دارد از علم و قدرت و ارادت و مانند آن پس بر تقدیر فنا و زوال صفات ردیہ صفات حمیدہ باقی ست کہ منافی زوال عین و اثر است گوئیم آنچه ذاتی نفس است شرارت و نقص است صفات کمال در وی نہ از ویست بل مستعار از مرتبہ و جویست کہ آن کمالات را از راہ چہل از خود تصور نموده است و خود را ازین رہ گذر خیر و کامل و مہر آخرت دانستہ و دعوی شرکت بصاحب خود پیدا کردہ و خیانت در امانت نموده پس حقیقت او ہماں جہل مرکب علم کاذب ست کہ منشا شرارت و انانیت او گشتہ است المولوی مصرع  
اے برادر تو ہمیں اندیشہ نہ

بوے از خیریت در ذات او نیست پس بعد از فنا و زوال جہل مرکب استیلاے دید عاریت اثرے ازوے نمی ماند و حقیقت گوئیا انقلاب می یابد و از امارگی باطمینان می رسد و متبادرانہ کلام کبر کہ در فنا و زوال عین و اثر آردہ است ہمیں معنی است و خصوص ہم ازین اشعار غالی نیست  
من قتله فانادیته و من کان میناً فالجیناء والسلام

## مکتوب (۹۲) نود و دوم

بشیخ حسین منصور در شرح احوال و اذواق سنیہ و با بشارت ولایت علیا۔

اللہ تعالی در مدارج قرب و ترقیات بے اندازہ کرامت فرماید بکتوب مرغوب کہ تا مرد این مسکین نمودہ بودند رسیدہ سبب مسرت گردید از تاثیر توجہات کہ نسبت بطلبہ واقع میشود نوشتہ بودند و از قدرت و قوت برین امر خطیر بوضوح پیوست شکر خداوندی جل شانہ بجا آرد آنرا نعمت شگرف دانند و کہ می ماشاء اللہ لا قوۃ الا باللہ بخوانند این درج یا قہر



اولا که تفحص احوال خود می کردم خود را در ولایت کبری می یافتم و هر چند متوجه فوق می شدم نمی توانستم مدتی در بیداران بودم الحال که متوجه می شوم خود را در ولایت علیا می یابم بکرات ملاحظه نموده و تاکید کرده درین امر شک و یسری عارض نمی گردد- مخدو با این حال و این دید حاصل است گفته اند علامات صحت حال حصول یقین است بوجه کمال فقیر هم که متوجه نشدم موافق دید شما یافتم و شمار ابدان ولایت ملاحظه نمودم حمد الله سبحانه على ذلك وعلى جميع نعمائه- و نیز نوشته بودند که اولاً عروج لطائف عالم امر بوقوع می آید اکنون لطائف عالم خلق که نفس و عناصر را بجا است نیز معلوم می گردد- مخدو با این عروج که لطائف عالم خلق را مستوید دیدار و است چه عروج لطائف عالم خلق ملائم ولایت علیا است غیر از لطیف خاک که کمال آن منوط بکمالات نبوت است و لطیف نفس در رنگ لطائف عالم امر و ولایت کبری بقضا و بقا مشرف می گردد و بکمال اطمینان می رسد با کجمله ترقی در کمالات ولایت علیا اصلاً نصیب سه عنصر است از لطائف عالم خلق عنصر آبی عنصر هوایی و عنصر ناری مامول از دوستان دعا است والسلام اولاً و آخراً-

## مکتوب (۹۳) نور و سوم

به یدربگ سمرقندی در تحریص مداومت ذکر و یا ترنوب علیه-

حامد الله العظیم و مصلیا علی رسولہ الکریم- الله تعالی بهما ره با خود دارد و یک لحظه بغیر خود نگذارد کتابتی که از راه محبت ارسال داشته بودند رسیده خوش وقت ساخت یا بد که هم برین منوال از احوال خیر مال نویسان باشند که سبب توجه غائبانه است آنچه در باب پیوه با سعی جمیل می نمایند محل ثواب است حق سبحانه جزای خیر دهد- واقعاتی که دیده و نوشته بودند همه روشن و خوبست بشنرات اندکجا خود سرگرم باشند از احوال باطن و از ذکر و فکر و یا ترنوب علیهم هیچ نوشته بودند بایستی اول آنرا می نوشتند و چیزهای دیگر را تابع می ساختند-

مصرع

طفیل دوست باشد هر چه باشد

با بکجه چندان بداد مت بذکر نمایند که ذکر و حضور بلکه دل شود و صفت لازم او اگر در که تنفی متفی نشود و ما سوی مذکور از اساحت سینہ رخت بر بندد و پیچ مرادی و مقصدی غیر از حق سبحانه تمامند

مصرع

این کار دولت است کنون تا کراد هبند

مامول از دوستان دعای سلامتی خاتمه است والسلام اولاً و آخراً

## مکتوب (۹۲) نور و چہام

بخواجہ امان اللہ و خواجہ محمد مومن برپا نیوری در تحقیق فناے قلب فناے نفس و حقیقت لایذ کر اللہ الا اللہ و تفوق حالت صلوٰۃ بر غیر آن

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی کاغذ کے سعادت آثار خواجہ امان اللہ و فقہ اللہ سبحانہ لمرضاتہ دران احوال و اذواق و وقائع و مقامات خود مر قوم نموده باین مسکن فرستاده بودند رسیدہ خوشوقت ساخت و همچنین کاغذ کے متضمن احوال و وقائع محبت اطوار خواجہ محمد مومن حصل اللہ تعالیٰ آمالہ بودند نیز بہجت افزا اگر دید احوال ہر دو عزیز سجیدہ و اذواق پسندیدہ است و وقایع و منامات روشن و بشیر انجامد فناے قلب فناے نفس نوشتہ بودند و رفع خطرہ از قلب و دماغ و ویم و خیال و دید نیستی و عدمیت و زوال مورد کلمہ انا و انتفاے ذکر و اثر آن و نایافت مذکور و حصول مقام لایذ کر اللہ الا اللہ ہمہ واضح گردید بدانند کہ لایذ کر اللہ الا اللہ را اہل وحدت و جود ہم می گویند و بعد از فناے اہم ہم این حالت روئے می دہد لیکن فرق میان این دو مقام فرق زمین و آسمان است اہل وحدت و جود تعین امکانی را حق می گویند و اللہ ایشان بر همان تعین اطلاق می یابد آن تعین را ہمیشہ از تحقق این حالت بعنوان غیر می دانستند و بعد از تحقق این حالت همان را بعنوان حقانیت مشاہد می نمایند خوش گفت مصرع

بخواہ اندر دیگر موٹے شتر مشد

و در مانحن فیه بعد از فنائے اتم ازین تعیین اثرے تمانده است و ذکر و توجیه و حضور هم  
منسوب بآنجناب قدس گشته و ذکر نیز رخت بصحرائے عدم کشیده شتان ما بیخفا حقیقت  
کایذکر الله الا الله درین موطن صورت می بنددند دران موطن که وجود ذکر در میان است و  
اطلاق الا الله بترانی و نفی راجع بعنوان و آنچه اندر قح خطر ه از دماغ و هم و خیال که نوشته اند  
محل تامل است این همه قائل و احوال که نوشته اید خطرات است که از راه و هم و خیال شد  
بر روی کاغذ آمده است یا چیز دیگر تا این نشاء بر پا است خلاصی از چنگل و هم و خیال اشکال  
دارد آری چون این نشاء خلل پذیر و مقدمه موت در میان آید بختی که نجات از چنگل و هم و خیال  
میسر آید چنانکه مولوی روم قدس سره می فرماید: بیت

من شدم عربا ی زن اواز خیال می خراهم در نهایت الوصال  
آری بعضی از کمل باشند که درین نشاء قانیه پائی از قید خیال و خلافتی ام و هم باینده و مطلوب بجای نخت  
خیال در آغوش کشند آنچه دیگران ابرو را موعود است این بزرگواران را امر و حاصل و قلیل با هم بیت  
اگر این لحظه ممکن کاشب نیست ز بخت مقبال این هم عجب نیست

آری رفع خطره از قلب ممکن است بلکه واقع درین موطن خطره از قلب بنوع تنقی می شود که  
اگر نه ارسال عمر بصاحب این قلب بر مهند هرگز خطره بر دل نیاید و شادی و غمی جهان دروے نگیرد  
بواسطه نسیانی که دل را از ماسوی حاصل شده است - باید دانست که فنائے قلب نتیجه  
تجلی افعال است و فنائے نفس منوط بتجلی صفات و کمال این فنا وابسته بتجلی ذات مست چه  
کمال هر مقام مربوط است بگذشتن از آن مقام و وصول بمقام فوق هر کرام ازین تجلیات  
ثلثه را آثار و علامات جدا است و هر فاعل احکام علیجده و معتبر در سر فنا و قدر مشترک است  
که دائمی بود، فنائے که در دوام پذیرد از حیز اعتبار ساقط است و آنچه نوشته اند که از بهمان  
روز هر نمازی که این فقیری کند هلاوت و محبت و خشوع و خضوع پیدای شود خصوصاً در  
نماز فرض و گاه گاه چنان وقت رفته می دهد که در بیان نمی آید بسیار رسید است عالی

و حالت صلواتیه را بر غیر آن تفوق است نیاز معراج مومن است و حالت آن مناسبت بحالت معراجیه دارد در حدیث آمده است اذا قام العبد فی الصلوة فتحت له ابواب الجنان و کشف الکحج بینة و بین رب بالحديث و آنچه بعد از قنای خود را نور می یابند و نورانی می بینند از آثارها است کرمیه او من کان میتافا حیینه و جعلنا له نوراً یتمشی به فی الناس الایه ایجابی است بآن و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و آله الصلوة و التسلیمات و التیمات البرکات العلی -

### مکتوب (۹۵) نور و نجم

بسید علی بار سره در آنکه اخلاص در عمل و اطمینان نفس و ابسته بصحبت صوفیه کرام است - بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بجناب نجابت آیات میرساند احوال ققرا و این صدور مستوجب حمد است المستؤل من الله سبحانه عافیتکم و استقامتکم علی جادة الشریعة العلیة و السنة السنیة صحیفه گرامی رسیده سر تن بخش گردید از شوق لقای اظهار نموده بودند موقوف بروقت است لکلی اجل کتاب دنیا محل فراق است دعا کند که حق سبحانه در آخرت جمع سازد و لقاء و انفعالی هم موعود با آخرت من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لات موت از مقدمات آخرت است چیزی که موعود با آخرت است موت در پیجه است از فرعه بیش نیست محل عمل است هر چند در عمل با خلاص کوشید و آید ثمرات نتایج اخروی بیشتر متوقع است درجات قرب بیشتر مایل عمل از کتب شرعیة خود است و حقیقت اخلاص عمل که منوط با سلام حقیقی و اطمینان نفس است ابسته بصحبت صوفیه کرام است عمل بے اخلاص مانند قالب بے روح است و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی -

### مکتوب (۹۶) نور و ششم

بسید نور بکر در تخریص بر معرفت -

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ جناب سیادت پناه ازین مسکین سلام غایت  
انجام خوانند کتایبی که از راه محبت فرستاده بودند رسیده خوشوقت ساخت باید که ہم برین  
منوال احوال ظاهر و باطن خود نویسان باشند که سبب توجه غائبانه است. مخدوم اشرف  
عمر که موسم جوانی است گذشته می رود و از دل عمر رسیده می آید افسوس است که اشرف اشیا که  
معرفه الله است باز دل عمر حواله نموده آید و اشرف عمر در پی از دل اشیا که هوا و هوس و  
زینت دنیا است صرف باید باید که اوقات بذکر و فکر معمور باشد و نوشته آخرت آماده سازند  
والسلام علیکم و علی سائر من اتبع المهدی.

## مکتوب نود و هفتم (۹۷)

مولانا محمد جان و رسی در تحقیق ولایات سه گانه و حقیقت اطمینان نفس و شرح صدر و کمالات  
لطائف عالم امر و عالم خلق و تعیین نصیب هر کدام و تحقیق کمالات نبوت و تفضیل آن بر ولایت  
و بیان نتیجہ از کار و تلاوت قرآن و نماز و بیان مقایسه که افاضه کمالات در آنجا بحض فضل  
است نه بعمل و بیان مقایسه که فوق آنست.

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ فضائل مآب اخوی مولانا محمد جان  
و رسی باینکه فناء نفس و اطمینان او که اسلام حقیقی بآن منوط است هر چند شروع آن از  
ولایت صغری است لیکن کمال آن وابسته بحصول کمالات ولایت کبری است بلکه اصول  
سه گانه که فوق دائره اسما و صفات و شیون و اعتبارات است که ولایت کبری عبارت از  
مجموع این اصول سه گانه و این دائره است این دائره منتهای عروج پنج گانه عالم امر است  
فوق آن عالم امر را بالا صال که گذشت نفس از کمالات آن سه گانه امیدوار است حقیقت  
اطمینان و شرح صدر درین موطن حاصل می شود حضرت ایشان ناقد سنا الله سبحانه بسر  
بزرگاشته اند که مطمئن بعد از حصول شرح صدر که از لوازم ولایت کبری است از مقام خود

عروج فرموده بر تخت صدر از نقامی نماید و آنجا ممکن سلطنت پیدامی کند و استیلا بر ممالک قریب  
می فرماید و این تخت فی الحقیقت فوق جمیع مقامات عروج مرتبه ولایت کبری است. اگر گویند  
مقام نفس در دریاغ است و آنرا بر صدر تفوق است فرود آمدن او بر صدر بظا هر تنزل است  
آنرا از نقا چگونه توان گفت جواب گوئیم که دریاغ را هر چند بر صدر بصورت و ظاهراً تفوق است اما  
فی الحقیقت معامله بعکس است و بمعنی صدر را بر دریاغ تفوق است چه سر محل غرور و خودی و  
انانیت است و موضع ترفع و تکبر و خیالات فاسد و صدر محل ایمان و الهام و واردات و موطن  
الوار و اسرار است کرمیه أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ وَ حَدِيثُ  
النُّورِ إِذَا دَخَلَ الصَّدْرَ انْفَتَحَ الْحَدِيثُ دَلِيلٌ بَرَّانٌ وَ نَفْسٌ جُودٌ وَ زُنْزُلٌ أَوْ صَافٍ پاك  
از دعوی همسری و انانیت بری و قیاب شود و مطمئن و مرضی گردد و مقتضای کرمیه رَبَّنَا أَخْرِجْنَا  
مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا الْآيَةَ جائے خود بگذارد از زمین معصیت هجرت نماید و جوار  
صلی که لطافت عالم امر است اختیار نماید بمصدق خیار که فی الجاهلیت خیار که فی الاسلام  
اذا فقهوا رئیس لطافت عالم امر می گردد و بر تخت صدر استقرار گرفته ممکن سلطنت پیدامی کند  
چون از هستی و انانیت خود بغربت و نیستی آمد و از انوسات و منتصابات تهی و یکسوش و آن را  
بایل آن سپرد و بموت عدمیت ساخت حق تعالی او را باین کلامت بنواخت و بجلت سلطنت  
مشرف ساخت فَانْظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُغْنِيكَ الْآرِضُ بَعْدَ مَوْتِهَا این هنگام  
بجائے اوصاف ذمیمه و اخلاق سبیه اوصاف حمیده و اخلاق حسنه و اعطای شود که غیر از  
نیکی از وی چیزی دیگر نیاید و دعوت سخن فرماید وَلَوْلَاكَ يُبْدِلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِنَا حَسَنَاتٍ  
وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا

مخبر و آنچه مذکور شد از کمالات ولایت انبیا است علیهم الصلوات و البرکات و معامله  
که به نبوت این بزرگواران تعلق دارد و رای آنست و نسبت میان این دو کمال نسبت قطره  
است بدریای محیط چه کمالات ولایت را هر چند ولایت انبیا و علیهم الصلوات نسبت

بکمالات نبوت هیچ اعتدای نیست مدعوای انبیاء و مقصود و خلص آفرینش بهم اینان هر دوست که آمده است از برای ایشان آمده است علیهم التسلیم اولیا طفیلی و اولش خورشید کمال در حق اولیا آنست که ایمان خود را بنیاد است کنند تا فراتجارت یابند و در سایه رایت شان جاگیرند قال الله تعالی وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ اِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَاِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْعَالِمُونَ پس باید که افضلیت شان از راه نبوت بود و نبوت افضل از ولایت باشد هر چند ولایت این بزرگواران بود نبوت راع و جی است که روح بحق تعالی دارد و نزولی است که رویش بخلق است چنانچه ولایت راع و جی است و نزولی نه آنکه ولایت روحی است و نبوت روحی چنانچه اکثر نگان برده اند لے برادر حظ وافر از کمالات نبوت عالم خلق راست عالم امر نصیب خود را از کمالات لایب مستوفی گرفته است و بقا و بقا رسیده اکنون نوبت بعالم خلق رسیده و پستی آن سبب رفعتش گشته بیت

خاک شو خاک تا بر وید گل      که بجز خاک نیست مظهر گل

باید دانست که طهارت عالم خلق بنامه و اعتدال آن موطیان کمال است هر چند بعضی ازین لطائف را در ولایت کبری و ولایت علیا نیز طهارت بحصول پیوسته است لیکن همه لطائف را با جمعهم درین مقام شکوف اغزال حاصل می شود و خبر و ناری که ندای انا خیر مینه از نهاد آن سر می زند و جزو امری که بذات و خست موصوف است ازین رذایل پاک می شوند و با اعتدال می آیند و محرومانا و تفران مجید و ادای صاوات درین مقام ترقی بخش و سودمند است چنانچه اذکار دیگر از نکر از کلمه طیب و ذکر قلبی و مراقبه در مقامهای سابقه که بولایت ثلاثه تعلق دارد نافع و نتیجه بخش است چون ازین مقام عالی ترقی واقع شود افاضه کمالات در آن موطن بحض فضل و احسان بود در آنجا نه عمل را اثر است نه اعتقاد را عارف درین مقام خود را از دایره شریعت غایب و می بیند لکن چون شریعت اصل و بنیاد است استغناء از آن منظور نیست که اگر دنیا بدخل و در درخت در عمارات آن خلل تاثیر کند و چون معامله ازین مقام بالا رود

معامله از تفضل بحبت گراید افاضه کمالات بحبت بود تفضل احسان دیگر است عشق و محبت دیگر۔  
 مصرع  
 قلم اینجا رسید و سر بشکست  
 سعی نمایند که ایمانی باین معانی حاصل نمایند و بهمت بر آن گمارند که از اولش مخدومان بقدر  
 استعداد بهره گیرند والسلام علیکم وعلیٰ سائر من اتبع الهدی۔

## مکتوب نود و هشتم (۹۸)

بحافظ محمد شریف لاهوری در وعظ و نصیحت۔

اللہ تعالیٰ در مدارج قرب ترقیات بے اندازه نصیب کنداصیغہ گرامی رسیده خوشوقت  
 ساخت حمد الله سبحانه که بواقبت اندو از ضعف فرصت است امید که فرصت کلی نشود خاطر اکثر  
 اوقات نگران ست محمد و مابندگی استسلام و گردن نهادن است و از ارادات خود تمام برآید  
 و بمراد و تعالیٰ قائم شدن ست هر چهار محبوب می رسد محبوب مرغوب محبت است انعام باشد  
 یا ایلام محبت فدای محبوب ست همه فعال و کردار در نظر محبت عناوین است وفا و جفا او  
 لذت بخش هر تلخی که از آن طرف می رسد در رنگ شکر آزمیخاید و شیرین کام می گردد۔ بیت  
 نمی تلخست جور کلعذاران که هر چندش خوری باشد گواران  
 در حدیث است عجبت من قضاء الله للمومن ان اصابت خیرا حمل ربه شکروا ان اصابت مصیبه  
 حمل ربه صبره و یجر المومن فی کل شیء حتی فی القمۃ یرفعها الی فی امراته والسلام اولاً و آخراً۔

## مکتوب نود و نهم (۹۹)

بسید نور بحر نصاب و تحقیق معنی یادداشت۔

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفیٰ مکتوب مرغوب سیادت پناه رسیده بحبت افزا  
 گردید حمد الله سبحانه که اوقات بزرگ معمور است و ذکر نفی و اثبات به بیجا و پنج می رسد





که وجود عابد در آن میان نباشد و این معنی مودای معرفت است چه معرفت عبارت است از فنا  
فی المعروف پس حقیقت عبادت بے تحقق معرفت صورت نه بند و کمال طاعت بے حصول فنا  
متحقق نشود پس بر عقلا و هوثنم آن ناگزیر است که در حصول معرفت بجان کوشند و از هر جا بوسه  
ازین دولت بشام جان نشان برسد از پے آن شوند بدیت

از تست حجاب تویقین است شرط همه رهروان همین است  
افسوس است که آنچه ازین کس درین مهلت قلیله خواسته اند بجا نیارند و با مورد دیگر پردازند و تعمیر چیزی  
که تخریب آن مطلوب است نماید فردا بکدام رود و حضرت صمد پیش در آید و بکدام جلیله زبان غزل  
بکشاید و باره در دنیا آمدنی نیست بدیت

ترسم که یار با ما نا آشنا بماند تا دا من قیامت این غم بماند  
دولت صوری و معنوی و ترقی با در مجرمة النبی وآله الایجاد علیه علی آله الصلوات  
والتسلیمات والتحیات والبرکات -

## مکتوب صد و یکم (۱۰۱)

بسیادت و نقابت پناه بمیرزاخان در تخریص بر مطالع رساله مسوله که متضمن فضائل اذکار  
و ادعیه است و فرقی در طریق انابت و طریق اجتناب

بعد الحمد و الصلوة و ارسال التحیات بجناب سیادت و نقابت پناه بجناب و معالی  
در شگاه میرساند احوال و اوضاع فقرای این حدود مستوجب حمد است المستول من الله تعالی  
سلامتکم و استقامتکم علی جادة الشریعة العلیة و السنة السنیة المصطفویة علی صاحبها  
الصلوة و السلام و التیمم و ترقی درجاتکم الصوریة و المعنویة بورود نامه نامی و صحیفه  
گرامی مشرف گردید سلامت باشند مکرما ادعیه و اذکار که فقیر بآن دلالت نموده بودند بآن  
عنوان بود که از شرائط این طریق است و سلوک طریق منوط بآست بلکه باین اندازه بود

که خالی نباشد و تا حصول صحبت اوقات معمور بود و بخلقت نرو و این فقیر رساله اذکار و ادعیه  
 ماثوره موقت و غیر موقت با ذکر فضائل بعضی از ان کتب احادیث معتبره نوشته است نقل آنرا  
 فرستاده مطالعه خواهند فرمود و هر قدر که ازالا توانند بعمل خواهند در آورده رساله کلامی است  
 بزبان فارسی متضمن فوائد کثیر است اگر تمام رساله را مطالعه فرمایند بهتر باشد گنجی است از  
 اسرار سادات قرب بکرست موصول بمنازل قدس عیوای باید که از فقر آن نفاس جوهر برآرد  
 و ساجی را شاید که شنواری آن نموده بشهر مطلوب واصل گردد و هر قوم فرموده بودند که هر چند  
 صحبت مدرا علییه این کار است لیکن درین سلسله عالییه غائبانه هم نرم افاده و استفاده گرم می بود  
 است چنانچه میان حضرت ایشان می شد اشتقاق پناها حضرت ایشان ما را آنچه در سلوک مقامات  
 ولایت و وصول بمنازل قرب در کار بود همه در حضور و اجتهاد جو روی نموده بود و حصول مراتب کمال  
 تکمیل در صحبت پر نور او و پیوسته چنانچه این معنی از مکتوب بیان طریق قدیم آنحضرت واضح و  
 لایح است غایه الامر بعد از انما می سلوک چون رخصت خانه می فرمودند مراسلات و مکاتبات  
 در میان می آمد و آنچه اسوله می شد که درین ضمن افاده و استفاده هم روی میداده باشد خارج  
 از بحث است که بعد حصول کمال و مراتب سلوک هست لیکن نفس حصول کمال و کسب منازل  
 سلوک را صحبت ناگزیر است این افاده و استفاده میان این دو بزرگوار بعد حصول مراتب کمال از  
 طریق بوده است چنانچه از مکتوبات این حضرات روشن است با آنکه حضرت ایشان ما نسبت محبوبیت  
 داشتند اگر غائبانه صحبت نیز هم اخذ فیوض و برکات نمایند گنجایش دارد و معامله محبوبان جدا  
 ایشان را بر اه اجنبی می برند و گمشان گمشان بمنزل می رسانند - مصرع

گر نه آید بخوشی موے کشانش آرند

اگر توسط پیر ظاهری هم نبود ایشان را می برند و دلاهی گذرانند میدان براه انابت می روند و محتاج  
 به صحبت پیر ظاهری اند از رفتن تا برین فرق بسیار است و نسبت محبوبیت حضرت ایشان در حضور  
 حضرت خواجہ جوهر فرشته بود و حضرت تاجیه درباره حضرت ایشان این ابیات می خوانند -

حضرت خواجہ جوهر فرشته با سراج از بعد از دست کردن از راه راه افاده و استفاده بمراسلات بود و همان بود

شعر عشق معشوقان نهان است و ستیز عشق عاشق باد و صید طبل و نغیر  
 یک عشق عاشقان تن زه کند عشق معشوقان خوش و فربه کند

و آنچه این فقیر نیز غیب صحت نوشته است در راه انابت است که راه مرئوسیت این نوشته  
 است که ترقی غالباً منوط با استیلا از مشققا سعادت آثار اخوی ملا عبدالحق را درین  
 نزدیکی رخصت وطن خواهند کرد انشاء الله تعالی بعد موافقت استخاره طرفین بمشاریه صحت  
 خواهند داشت و بدینچه دلالت نماید بعمل خواهند درآورد و او را دوازده کار سانی بصلاح او بکنند  
 در طریق اوقات بذکر و شغل باطنی که از معلم طریقت ما خود است مستغرق می دارند و بغیر از  
 فرض و سنت تجویزی نمی فرمایند که و راء آن شغل بجز دیگر مشتغل باشد یا مول از اشفاق کریما  
 آن مکرم آنست که این روز را کار بر دعا و سلامتی خاتمه یابد و آری والسلام علیکم و علی سائر  
 من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه آله الصلوات و التسلیمات و البرکات العلی-

## مکتوب صد و دوم (۱۰۲)

بمخدوم مزاده عالی منقبت شیخ ابوالقاسم در جواب بعضی احوال و اذواق که تعلق بحقیقت کعبه  
 ربانی داشت و حل دوشنبه که در کلام حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه نموده بود-

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی. فرزند ابوالقاسم نوشته بود که درین روز با  
 خود نورانی یابم و آن نور مبتاب لمعانی و شمعانی دارد که چشم باطن از شهود آن خیره است نمیتواند  
 دید چنانچه ریده ظاهر از دیدن آفتاب خیره است و همین نور را مسجود الیه خلائق می انگارند معلوم  
 آن فرزند باشد که این دیدار آثار بقا است که بر فناست و تم مرتب است کریمه او من کان میثاقاً  
 فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَاهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ ایمانی است بآن و آنکه آن نور را مسجود الیه  
 می انگارند از قبیل اشتباه است بسمی چه بقا با هم است و بعلاقه اصالت و طلیت تحقق با مول  
 و مسجود الیه مسمی است و مرتبه است که اصل در رنگ ظل را با مجاد راه است لیکن چون اسم مرآه

مسمی است و در وقت شهود مرآة فحقی است و ظاهر همانست که در مرآة است تحقیق با اسم را  
تحقیق بذات مسمی می انگارد و همین اشتباه و اختفای مرآة جم غفیر از صوفیه صفت را عین ذات  
گفته اند و زیادتیی بعلم راجع داشته و حق آنست که صفات در خارج موجودند و یو جزو ذایر چنانچه مذہب  
اہل حق است شکر الله تعالی سبعمہد و آنچه بعد ازین در کاغذ علیہ نوشته کہ در حریت بودم  
نشار این دیدہ صیست ندادند و دادند کہ سبب این دیدہ آنست کہ چون ترا بحقیقت کعبہ کہ نور  
صرف ست و سجود الیہ خلایق فنا و یقافا حاصل گشته است از آنست کہ خود را عین اومی یابی  
و بصفت او منصف می انگاری واضح گردیدہ باید دانست کہ این معاملہ و این دیدہ تعلق بشہود  
دار لیکن برین شہود آثار بسیار مترتب است و تحقیق باین حقیقت بس عالی ست از کرم او تعالی  
مستبعد نیست کہ نامردی را باین مراد برساند و باین دیدہ مشرف گرداند بدیت

می توانی کہ ہی اشک مرا حسن قبول لے کہ در ساختمہ قطرہ بارانی را

نوشته بودند کہ حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبے از مکتوبات جلد ثالث تحقیق نموده اند کہ  
چوں معاملہ عارف بذات بحت می افتد تخیل رویت چشم ہمراہ چشم قلب نمی شود انتہی پس  
برین تقدیری باید کہ علم بوصول ذات نیز نشود چه طریق علم بیرون ازین دو امر نخواہد بود۔

جواب: انحصار طریق علم در رویت چشم یا رویت قلب در چیز منع است رواست کہ  
حق سبحانہ و تعالی شخصے را باین وصول بے کیفی مشرف سازد و علم ضروری باین وصول درک  
پیدا آرد و بیچ رویت در میان نیاید بسیارے از علوم بہ ہدایت در حاصل می شود مثل علم  
بحور و عطش و حرارت و برودت و صحت و سقم در رویت آن قطعاً تنفی است یا بینا کہ بسفر کہ  
رود و بکہ برسد و را علم بوصول مکہ حاصل است و رویت نیست آرے رویت یکے از طرق علم است  
لیکن انحصار نیست اسباب علم و رای رویت است چنانچہ در کتب کلامیہ مبین است۔

نوشته بودند کہ آنحضرت قدسنا الله بسبحانہ بسرہ برگذاشته اند کہ فوق حقیقت صلوة مرتبہ  
ذات بحت است قدم را آنجا گنجایش نیست لیکن حمد الله سبحانہ کہ نظر را منع از آنجا نفرمودند

و بقدر استعداد گنجایش داده و چه توفیق میان این نوشته و تحقیق سابق چیست - بدانند که طلاق  
نظر درین مقام بر سبیل تمثیل و تشبیه و تنظیر است نه بطریق حقیقت چنانچه در مکتوب ازین جلد  
نوشته اند که آنچو بالاند کور شد که وصول نظری بالا صالت نصیب حضرت خلیل است و وصول قدم  
بالا صالت نصیب حضرت حبیب علیهما الصلوٰۃ والسلام نه بآن معنی ایست که آنجا شهود و مشاهده است  
و یا قدم را گنجایش است آنجا مو را گنجایش نیست قدم چه باشد بلکه وصول است مجهول و کیفیه  
اگر در صورت مثالی به نظر تم گشت وصول نظری می گویند و اگر بقدم وصول قدمی و الا نظر و قدم  
از آنحضرت هر دو و اله و حیرانست و السلام علی من اتبع الهدی.

## مکتوب صد و سوم (۱۰۳)

بیاد پناه میرمفاخر حسین در بیان انفس در رنگ آفاق از یافت مطلوب خالی است  
از انفس نیز باید گذشت تا گل از گشته های وصل بچیند.

بعد الحمد و الصلوٰۃ و ارسال التیمات می رساند کتابتی که بیاد پناه میرمفاخر حسین نامزد  
این مسکین نموده بودند در سیده مسرت بخش گردید قصه فراق و حدیث اشتیاق که انباء نموده بود  
بوضوح پیوست الله تعالی ناره این شوق را مشتعل سازد تا از قید آفاق و انفس بالکل برانند  
و بمطلب اقصی برساند مطلوب چونکه ورای آفاق و انفس است طالب او نیز باید که از آفاق  
و انفس بگذرد و از علم حصولی و حضوری خود برآید نه بآن معنی که خود را حق یا بد تعالی که این معامله  
با انفس وابسته است و علم حضوری هنوز بر جا است لیکن آنرا بعنوان حقانیت دانسته است  
انفس در راه گذاشتن و از علم حضوری برآیدن باندیشه عقل و خیال و فکر راست نیاید و عدم  
حضور مدد که بر مدد که را مستحیل نماید لهذا صوفیه کرام یافت مطلوب را منحصر در انفس دانسته اند  
و سیر آنرا قرب در قرب فرموده و از ورای انفس سخن نرانده گفته اند بیست

چون جلوه آن جمال بیرون ز تو نیست      پادردامان و سر عجیب اندر کش

و شهود آفاقی را اعتبار ننموده اند و سیراناً بُعد در بُعد گفته و بیرون نفس را منحصر در آفاق است  
لیکن معامله دیگر است بیرون نفس در جانب قرب و در کیمه و نحن اقرب الیها یاعنی است  
بآن که نفس نسبت بآن معامله حکم آفاق دارد در بعد حقیقت یافت در آنجا است در نفس  
صورت یافت است و نمود ج آن لیکن در تصویر آن عقل حیران است و هم و خیال در تصور  
آن سر اسیمله از خود نزدیک تر را نتوانند در یافت و نزدیک است که حکم باستیالت آن نماید  
آفاق و نفس جولا نگاه و هم است مشهود آنجائی از تحت و هم شکل که خلاصی یا بدورین  
معامله بیرونی و هم شکسته است و خیال در راه مانده بطی تا از مرکب عقل نظریه و رفاقت و هم و  
خیال را نگذارد و جنگ در امان استیالت نیز در آنکه از مطلوب نیاید و گله از گلشنهای وصل  
نه چندین دیوژه توجه نموده بودند چون رابطه معنوی و رشته محبت قوی است راه افافه مفتوح است  
بمشیتة تعالی علی الخصوص که توجه بآن علاوه شود نور بر نور افزاید و السلام اولاً و آخراً  
مامل از دوستان دعا است۔

## مکتوب صد چهارم<sup>(۱۰۴)</sup>

بسیادت پناه میرزا خان در تحریر بصلوات و اورد و اقد طریق و شرائط صحبت۔

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفیٰ۔ ملاذا اشفاق پناه تا رسیدن اخوی  
مولانا عبدالحق و توافق صحبت بیشتر اشتغال بکلمه طیبه لا اله الا الله نمایند و سعی فرمایند که  
بحضور گفته شود که اقل این قدر باشد که گوینده بداند از زبان من چه می بر آید از یک هزار تا پنج  
هزار هر قدر توانند بگویند و رساله که فرستاده است از اول تا آخر اگر توانند مطالعه فرمایند و مواظ  
و نصائح آن را نیک نامل نمایند و هر مقدار که شود و توفیق رفیق گردد بعمل آرند و ملائید و کله  
لا ینزله کله بر بعضی اذکار موقته لفظ سحر خیز گذاشته شده است آنرا بعمل آرند اگر توانند و اگر زیاد  
بران اختیار کنند مختارند فضائل این اذکار موقته بحجت اقتضای رساله ذکر یافته است رساله

دیگر که تفصیل فضائل اذکار موقته و غیر موقته در اینجا مذکور است اگر بپسروشند نقل آنرا نیز خواهند  
فرستاد فضائل اذکار غیر موقته درین رساله مذکور است بعد از مطالعه هر قدر که از آن توانند بعمل  
آوردند مختارند چون اخوی مشارالیه برسد صحبت بر آن کنند آنچه در شغل باطن بگویند از زبانی فقیر  
تصور فرمایند و صحبت و توجه او را موثر و مغتنم دانند و شرائط صحبت را نیک مرعی دارند و بعد از  
اخذ طریقچه چند گاه او را دلسانی را موقوف کنند بعد از آن بصلاح اخوی اندک باز بعمل آورند حیوة  
چند روزه بسیار عزیز است - باید که در این امور مصروف گردند و لوازم طلب گاری بجای آید  
تا راهی بمطلب کشاید بیت

مصلحت دیدن آنست که یاران همه کار بگذارند سطره یاری گیرند والسلام

## مکتوب صد و پنجم (۱۰۵)

بصوفی محمد زاهد جدید این قدیم در حل شبهه بر عنایت و غیرت صفات واجبی تعالی نموده و آنچه مختار  
حضرت مجدد الف ثانی است رضی الله تعالی عنه  
بعد از الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات می رساند مکتوب مرغوب که در نیوا فرستاده بودند  
رسیده خوش وقت ساخت از حلاوت و جمعیت باطن و صفائی وقت نوشته بودند و قانع  
روشن بوضوح انجامید شکر حق جل و علا بجای آوردن شکرتمه لازم نکم همت را بلند دارند و بهر چه  
در دست افتد قانع نبوند

نوشته بودند هر چه با سوائے ذات است در تحت نفی نفی می گردد و تصور در ذات ممنوع است  
پس صفات او را تعالی از علم و قدرت و غیره با عین ذات واجب دانید یا خارج ذات، اگر عین باشد  
ترکیب لازم آید و اگر خارج بود احتیاج ذات لازم آید و او عزیرانه از هر دو مبرا است - محروما  
صوفیه کرام از شیخ محی الدین عربی و تابعان او اوصاف را عین ذات می گویند نه بآن معنی که  
دو چیز است که با هم ترکیب یافته اند تا در ترکیب لازم آید بلکه بآن معنی که موجود در خارج ذات



تعالی و صفات را و جود را و بر وجود ذات نیست سبحانه و هر چه بر صفات مترتب است بر ذات مترتب است ذات عزت شانه در داناتی و بینائی و شنوائی و غیرها کافی است یعنی بذات خود را تا است و بذات خود بینا و شنوا و مرید و قادر و حی و منکلم است نه بصفات و برین تحقیق ترکیب اصلا لازم نمی آید و مذہب علمائے اہل سنت و جماعت آنست که صفات عین ذات نیستند بلکه موجودند بر وجود را و بر وجود ذات تعالی و برین مذہب شبهہ احتیاج می آید جوازش آنست که ممنوع احتیاج بغیر است و صفات غیر ذات نیستند چنانچه عین ذات بند تعالی چه انفاکک شان از ذات محال است و مختار حضرت ایشان ما آنست که صفات حق جل و علا را بر ذات او سبحانه مع ذلک آنچه بر صفات مترتب است بر ذات نیز مترتب است درین مرتبہ صفات مجرد اعتبارات اند و ذات تعالی و این اعتبارات ذاتیہ را شیون ذاتیہ می فرمایند و این شیون اصول صفات اند برین تقدیر ہم اثبات صفات می شود و ہم اضمحلال شبهہ احتیاج بالکل و بر مذہب صوفیہ نفی صفات لازم می آید و بر مذہب علمائے شبهہ احتیاج تمام زائل نمی شود چه نفی غیریت از صفات بمعنی مصطلح می شود که جواز انفاکک باشد نه مطلق غیریت، اگر گویند هر گاه آنچه بر صفات مترتب است بر ذات نیز مترتب است و ذات کافی است در ترتیب آثار صفات پس صفات زایدہ چرا اثبات نماییم و بے ضرورت بتعدد قریا قابل شویم و گوئیم که عمدہ درین معامله کشف و الہام است که وحی خفی است اہل اللہ بآن ممتازند و لای وحی و اجتہاد است و در حدیث اتقوا خرافۃ المؤمن فانه ینظر بنور اللہ اشارت بآنست بآنکه گوئیم که از اثبات صفات چارہ نیست تا مخالفت با اہل سنت و جماعت نباشد گرفته اند حق تعالی خود را قادر و علیم فرموده است و حمل مشتق بر شی متقاضی ثبوت ماخذ اشتقاق است مرآن شی را پس از ثبوت علم و قدرت چارہ نبود ہر چند این دلیل بدخول فیہ است لیکن مذہب ایشان مبتنی برین دلیل نیست متقبس از انوار مشکوٰۃ نبوت است علی بابہا الصلوات و التسلیمات و البرکات و اثبات کمالات ذاتیہ کہ شیون ذاتیہ نیز ناگزیر است تا مخلو مرتبہ ذات اقدس ازین کمالات لازم بیاید و از آنجا احتیاج منزه بود

حضرت ایشان ما بزرگاشته اند علم که صفت زاید است متعلق آن ماسوی ذات است تعالی  
 پس بمرتبه ذات سبحانه نمیتواند رسید چه هر چه آسم زیادتی پیدا کرده است شایان آن مرتبه  
 مقدس نیست و بآن زروه علیا متعلق نمی تواند شد و علم که کمال ذات است تقدس و  
 تبارک پس برتر است از آنکه بماسوی متعلق شود و هیچ مناسبته با عالم ندارد و سیئات و  
 هرگاه علم واجبی که بقدم موصوف است شایان مرتبه ذات نبود و بآن جناب قدس نتواند متعلق  
 شد علم ممکن که بدارغ حدوث قسم است چگونه بآن مرتبه مقدسه متعلق شود و کدام مناسبست  
 داشته باشد و غیر از جهل و یاس چه نصیب بود خوش گفت بدیت  
 کو غبارِ نافه لیلی که همچون سالها چشم برده داشت گردی از بیابان برنه قاست  
 مگر آنکه از راه بنده پروردی بعد فناء آیم بقایانکشاف ذاتی از راه تحقیق بعلم زاید و قطع مراتب  
 ظلال و اصل بخشند و درین وقت در رنگ آن انکشاف تعلق بچون بآن مرتبه علیا پیدا کند  
 و بجای برسد که اصل آنجا کوتهی کند.

## مکتوب صد و ششم (۱۰۶)

بمولانا بر خورار کابلی در تحسین واقع و نصائح ضروریه و در حل آنکه یاس فخر پوشیدن مانع شغل  
 سالک هست یانه و آنکه از حدیث استبدال خمیصه یا بنجانیه و حدیث استبدال شرک منع آن  
 مفهوم می گردد و در بیان آنکه طعام از خانه ظلمه و مبتدع خوردن رواست یانه و در بیان آنکه  
 پیروی و مریدی باین طریق بدعت است یانه.

الحمد لله العلی الاعلی و سلام علی عباده الذین اصطفیٰ خصوصاً علی سید المروری  
 صاحب قاب قوسین او ادنی و علی الموصحجه البرقه التقی فیم الهدی اما بعد مکتوب مرغوب  
 که نامزد این مسکین نموده بودند پرورد آن مشرف و شهنش گریز با طلب مطلب اعلی و شوق مقصد  
 اقصی نموده بودند نیک و مبارک است الله تعالی آتش طلب را مشتعل گرداند و شعله شوق را

سر بلند کنند تا از ماسوی تمام برسانند و بسراپرده قرب و معرفت رسانند و قریب عجیب و افقه که  
 دیده و نوشته بودند واضح گردید روشن است و از مناسبت معنویه شعر و از وصول فیض مخبر است  
 طلب ذکر نموده بودند که تا دریافت ملاقات بآل مشتغل باشند - مخدوم مدار طریق بهر صحبت  
 است بهر حال تا حصول ملاقات بتکرار کلمه طیبه لا اله الا الله مشتغل باشند و این ذکر را  
 با مواظبات قلب بگویند هر قدر که نتوانند گفت اگر در غفلت گفته شود بهتر بود این کلمه مبارک  
 در تطهیر باطن تا اثر عظیم دارد یک جز آن نفی ماسوی حق بطل و علایمی نماید و جز دیگر اثبات  
 معبود بحق می فرماید که جاهل سیر و سلوک است در حدیث آمده است افضل الذکر  
 لا اله الا الله بعزت راغب باشند و بطاعت حریص بودند و سنت نبی را علیه علی آله الصلوٰة  
 و السلام بدندان بگیرند و از بدعت محذوران و از منکرات یکسو باشند و عزیزی گفته است اعمال  
 الخیر فی فعلها البر و الفاجر و لا یجتنب عن المعاصی الا صدیق و این مسکین را بر عا  
 سلامتی خاتمه یاد آرند -

نوشته بودند که تکلف در لباس هر چه تنز و جلال باشد مانع شغل سالک می شده باشد  
 یانه و حدیث استبدال خمیصه با بنجانبه و استبدال شرک دلالیت صریح دارد و مانع بودن چه  
 هرگاه مانع توجه حضرت صلی الله تعالی علیه وسلم باشد بآن همه عدم تعلق تکلیف فی حق غیره  
 علیه الصلوٰة و السلام - بدانند سالکی که بقضای اتم مشرف گشته است و نسیان ماسوی بالکل  
 نموده شغل ظاهر و لباس فاخر در حق او مانع شغل باطن نیست چه باطن درین هنگام از  
 ظاهر منقطع گشته است و غفلت و شغل این سر روی تاثیر نمی کند و نوم و نطقه در حضور آگاهی  
 باطن یکسان شده درین هنگام دل را نوعی نسیان از ماسوی می شود که اگر سالها یاد ماسوی  
 نماید بیادش نیاید و محذور نگردد بواسطه استغراق و استهلاک که در مطلوب پیدا کرده است  
 آری سالکی که بملکه حضور و دوام آن نرسیده است اگر در حق او مانع شغل بود گنجانش دارد  
 چه ظاهر او باطن مختلط است و غفلت یک در دیگری سرایت می کند لباس فاخر مطلقا مانع

شغل چگونه توان گفت و حال آنکه کابرین و سلف صالحین مثل ائمه اهل بیت امام ابوحنیفه  
و شیخ عبدالقادر جیلانی و غیره لباس فاخر پوشیده اند از سر و کلاهات و مخمر و حورات علیه و  
علی آله الصلوات التسلیات نیز منقول است فی خزانه الرایة و مطالب المومنین من  
الذخیره سئل بعض المشائخ عن الزینة التجل فی الدنیا قال خرج رسول الله صلی الله  
تعالی علیه وسلم ذات یوم وعلیه دراء قیمته الف درهم ورجع اقام الی الصلوة علیه دراء  
قیمته اربعة الاف درهم و دخل رجل من اصحابه علیه یوما وعلیه دراء فاخر فقال  
علیه الصلوة والسلام اذا انعم الله تعالی علی عبد احب ان یری اثار نعمته علیه و ابوحنیفه  
کان یرتدی برداء قیمته اربع مائة دینار و کان ابوحنیفه یقول لتلامذته اذا رجعتم  
الی اوطانکم فعلیکم بالثیاب النفیسة و ایاکم و الخشنه فان الناس ینظرون الیکم بعین  
الرحمة فهو مع زهادته و ورعه کان یوصیهم بذلك ابن حجر مکی در رساله مناقب امام ابوحنیفه  
در فصل لبس آورده قال النصر قال لی ابوحنیفه وقد اراد الی کوبا اعطی کساءً و لی وخذ  
کساءً ففعلت فلما رجعت قال لی اخجلت لی بغلظ کساءک و کان بخمسة دنانیر ثم رايت  
علیه کساء قومه بثلثین دینار و قوم ردائه و قمیصه باریع مائة درهم فی مطالب المومنین  
من الشرعة کالباس بلبس الثیاب الفاخرة اذا کان لا یتکبر بها ولا یتجبر لان التکبر حرام و  
تفسیر ذلك ان یمکن معهما کما کان قبلها فی خزانه الرایة قال علیه علی الصلوة والسلام  
ما لکم تاوتی وعلیکم ثیاب الرهبان و قلوبکم قلوب الذئاب البسوثیاب الملوک و لیتوا  
قلوبکم بالخشیتة و قد قال ابن سلمة لابن سعید الخدری ما تری فیما اخذت الناس  
من الملبس و المشرب و المركب و المطعم قال لی یا اخي کل الله و اشرب الله و لبس الله  
وکل شئ من ذلك دخله مباهات اورباء او سمعة فهو معصية و محمد بن الحسن کان  
یلبس لثیاب النفیسة فقیل لہ فی ذلك فقال لی نساء جوارى فازین نفسی کیلا ینظرن  
الی غیرى و حدیث ان الله جمیل یحب الی جمال و یحب ان یری اثر نعمته علی عبده دلالت

خسیتة

و قیمته

براستجاب دارد بر تقدیر قدرت و حدیث استدلال خمیصه با بنجانیه فرموده مبادا مانع این  
 خشوع شود. باید دانست راویان این حدیث را بر دو وجه روایت کرده اند در طریق اول فاغما  
 الهتنی آفعا عن صلواتی آمده و در طریق دیگر اخاف ان یفتنی و در شرح حدیث گفته اند  
 که این روایت دلالت بر این دارد که چیزی واقع نشده بلکه خوف وقوع بود پس روایت اولی  
 را با این روایت راجع باید ساخت و بهر دو خوف لهو حمل باید کرد تا جمیع بین الروایتین حاصل  
 آید این حجر شارح بخاری گوید و اما بعثه بالخمیصه الی ابی جهمه فلا یلزم منه ان یستعملها  
 فی الصلوة و یحتمل ان یکون ذلك من جنس قوله کل فانی اناجی من الاثم ای این توجیه مبتنی  
 بر آنست که این خصائص آن سر و علیه علی آله الصلوة والسلام باشد چنانچه توجیه اول دلالت  
 بر آن دارد که پوشیدن آن اگر مکروه بود در نماز بودن در غیر نماز لهذا گفته اند که ازین حدیث  
 استنباط کرده می شود که هر چیزی که از نماز مشغول کند از رنگ و نقش و نگار و مانند آن  
 قال بعض الشارحین قال ابن حجر عن بعض أئمتنا یست یمن صلی فی ذلك اوالیه و علیه  
 ان یمیض بصره حتی لا یختل خشوعه و حضوره قلت سبق منه انه یکره ان یصلی فیه  
 اوالیه و علیه و یمیض البصر فی الصلوة من المکروهات فکیف یست مکروه لدفع مکروه  
 مع ان المکروه لا یندفع به سوال از لفظ حدیث که در روایت دیگر آمده است کنت انظر  
 الی علمها و انا فی الصلوة فاخاف ان یفتنی معلوم می شود که افتتان و رای نظر است و  
 این افتتان بمیلان باطن و محبت قلبی است که از خوف وقوع آن خبر داده و چون باطن بقبا  
 رسیده و قاب از دید و دانش ماسوی رسته باشد خوف افتتان در حق او چگونه تصور نموده آید  
 جواب میلان و محبت دو گونه است محبتی است که شامل ظاهر و باطن است و آن بصیب  
 عوام است سلوک طریق صوفیه علیه بر آن تخلص است ازین بلیه تا از شرک خفی و ارهید و باسلام  
 خفقی که در کرمیه یائمه الذین آمنوا ایموا ایملے است بآن متحقق گردند و کرمیه و ذر و  
 ظاهر الاثم و باطن اشعار است بتخلیه باطن از القات بمادون او تعالی دے که گرفتار

در باب نماز و از دشواری است و در نماز خشوع ظاهر که عمارت از رفیق نظر است بجهه گاه ثلث از مطلوب است بابران استدلال خمیصه

روست

غیر است از وجه توقع خیر است روست که مائل به اسواست در حضرت صمدیت توار و بله نواست  
و محبتی است که مقصود بظاہر است و باطن که متصف با ستمناک و استغراق است سرایت  
نه نموده و این میلان را میلان طبیعی گویند و این محبت محبت بیرونی است نه اندرونی مثلاً آن  
طبله غاصرات این نوع محبت و میلان جائز است که اهل فنا و کامل افراد انسانی را به اسوا  
پیدا شود بلکه واقع است چنانکه وارد شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سر و شیرین را  
روست داشته و حدیث حبیب الی من دنیا کمثلت معروف است و در شمال آورده کان  
احب الثیاب الی رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم یلبسها بحبره - شارح از برای  
نقل کرده جبره موشه مخططه است از این بطل آورده که جبره بر مینی است که ساخته می شود  
از قطن و بایکان و نزدیک عرب بهترین ثیاب بود و نیز از بعضی علما آورده که جبره جامه مینی است  
که در تحریر باشد یعنی تزیین یقال ثوب مجره اے مرثیه محسنه و نیز گفته که در حدیث دلیل است  
بر استحباب لبس جبره و جواز مخطط و مجموع علیه و آله و سلم مراد از باطن درین جایجگانه عالم است  
که اجزاء انسان است - و نفس چون بفنا مشرف می شود و در مقام اطمینان می آید نیز  
حکم عالم امری گردد و بجهت استهلاک در مطلوب اندر و دانش ماسوی می ریزد این زبان محله  
جهاد با غنا صری اقتد و صفات بشریت و صورت مخالفت در آنها می گذارند بواسطه حکم و  
مصلح و من لم یطعم علی هذ الفرق الذی اهدیت به و اوضحته قال فی الحدیث  
ایذان بان للصور و الاشیاء الظاهره تاثر فی القلوب الطاهره و النفوس الزکیه  
فصلاً عن دوها و قال اخراته صلی الله تعالی علیه و آله و سلم لم یثاثر بها و انما فعل ذلك  
تشریف الامته و خوف علیهم من الالتهاء بالنظر الی المخططات لکن من زعم من الامة  
ان قلبه لا یثاثر بذلك فقد جهل طریق السلوک لانه لا یقاس الحدادون بالملوک و  
اما جزم ابن حجر بان قلبه صلی الله تعالی علیه و آله و سلم تاثر بذلك فغیر صحیح الی هنا  
قول و قد تبین من الفحیقین السابق ان هذا القائل غیر عالم بطریق السلوک و غیر

یلبسها

واصل الى ذروة التحقيق والعجب انه كيف نسب الجمل الى العارفين بالسيرة والسلوك  
الخارجين عن صفة الحدادية بالوصول الى مجلس الملوك فان لكل التابعين نصيبا  
من كمال المتبوع

وللارض من كاس الكرام نصيب

بعضه از شارحان حديث گویند که این نظر بجمیع در نماز نظر عبرت بود و معلوم است که  
عبرت تفکر است و تفکر ساعتی خیر من عبادۃ سنته و از التهاؤف التهاؤف خواسته جمعا  
بین المراتبین و یکون ملائمه للعبارة و این بیان برای ارشاد امت بود تا اثر نبود ازین جا  
معلوم شد که این لباس مانع توجه آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم نبود بلکه سبب عبرت  
بود و از عبادت بتفکر دلالت نمود و حدیث تبدیل شرک بر تقدیر صحت حدیث می تواند که این  
تبدیل جهت تواضع باشد یا برای غرض دیگر چه در اینجا لفظ التهاؤف یا خوف فتنه نیامده است  
و بسا سخن فیه تعلق کمتر دارد و اما حجۃ الاسلام این حدیث را در کتاب کیمیای سعادت  
در علاج بخل ذکر کرده است و بر تقدیر تسلیم تحقیق مقام همان است که در حدیث سابق مذکور شد  
باجمله این نوع امور اگر ثابت شود مخصوص بنماز است که موطن کمال قرب است و اگر مخصوص  
نبود پس این حدیث معارض است با آنچه ابن عساکر از ابن عمر روایت کند و اورجانه گفت  
یا رسول الله انی احب الجمال حق فی تعلی و علاقه ثوبی امن الکبر ذلک فقال علیه علی آله  
الصلوة والسلام ان الله جمیل یحب الجمال و یحب ان یری اثر نعمته علی عبده الکبر من  
سفة الحق و غمض الناس اعمالهم و روایتی اما الکبر من جمل الحق و غمض الناس بعینه  
باید است بعضی احادیث و روایات بر که است ترین دلالت می کند و احادیث سابقه  
و کریمه قل من حرم زینة الله التي اخرج له عباده والطيبات من الرزق و عمل اکابر دلیل  
است بر عدم کرامت بلکه استجاب آن و حدیث مرفوع و قول ابن عباس که درین باب  
وارد شده است میتوان تطبیق داد فی مشکوٰۃ و عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما

قال كل شئ والبس ما شئت ما اخطأتك اشتتان سرف و عجيلة رواه البخاري في ترجمه باب وعن عمر بن شعيب عن ابي عن جده قال قال رسول الله صلى الله عليه و على آله وسلم كلوا واشربوا و تصدقوا و البسوا ما لم يحاط اسراف ولا عجله رواه احمد والنسائي وابن ماجه -

نوشته بودند یا در خانه کسی که بتدرع باشد و مرتشی و مرتکب انواع فسوق و معاصی علی وجه الاعلان بود رفتن و از لقمه او خوردن و طعام عشاء مباح باشد ریانه - مخدوم و اشت که نمره ازین قسم لقمه و از رفتن بخانه او اوی و انسب است بلکه طالبان طریق را توان گفت که لازم الا ان تتقوا منهم تقاه مواضع ضرورت مستثنا اند یا برای کارها جمندی ماند اباحت شرعی در باب لقمه اگر معلوم شود که این لقمه از وجه حرام است تناول آن حرام است و اگر معلوم شود از وجه حلال است حلال و اگر هیچ معلوم نیست پس لقمه مشتبیه است و خوردن آن جایز و ترک آن اولی -

نوشته بودند بعضی از منکران می گویند که مرید رفتن باین طریق مخصوص بدعت است الخ مخدوم و اطلب حق کردن صل و علا و پیرایه بین راه نماز گردیدن و ارادت با و آوردن از مهورات شرعی است قال الله تعالى و اتبعوا الذی الی الی الوسیله و طریقه افاده و استفاده معنوی که مورد پیروی و مرایاست از زبان پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم تا این هنگام مسلوک است امری نیست که مشایخ آنرا اختراع کرده باشند سلسله آنها با تسبیح و علی آله الصلوٰه و السلام می رسد سلسله عالمیه نقش شده از راه صدیق اکبر ضمیر سدر و سائر سلاسل از راه حضرت علی رضی الله تعالی عنهما می رسد بدعت چگونه باشد آری لفظ پیروی و مریدی محذرت است و بر الفاظ اعتباری نیست اگر این لفظ در میان نباشد رابط معنوی و افاضه باطنی بحال خود است و آنچه گفته که مرید باین طریق رفتن بدعت است معلوم نیست که کدام طریق خواسته است و در طریقه ما تعلیم و تعلم ذکر است و ذکر از مهورات شرعی است و ذکر خفیه از ذکر جهر افضل است



و در حدیث است الذکر الذی لا یسمعه الحفظ تا افضل من الذکر الذی یسمعه الحفظه  
 سبعین ضعفا. و معلوم است که آن ذکر ذکر باطن است من القلب سائر اللطائف مروی است  
 که پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم پیش از بیعت بذکر قلبی اشتغال داشتند این در رنگ  
 آنست که کسی گوید صحیح بخاری خواندن و بدایه درس گفتن بدعت است و السلام علیکم و علی سائر  
 من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و آله الصلوة و التسلیمات و النجیات البرکات العلی

## مکتوب صد و پنجم (۱۰۷)

بمیر محمد زیان در جواب احوال و اذواق او.

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی خصوصاً علی سید لوری صاحب قلاب  
 قوسین او ادق و علی الموصیة فحوم الهدی کتابت که از راه کمال شوق و محبت ارسال داشته  
 بودند رسیده بر سر تبحر گریه چون متضمن احوال و اذواق سینه بود بر سر تبحر افروزد  
 اظهار آرام فرقت نموده بودند دنیا محل فراق است حتی سبحانه دوستان را در راه السلام جمع سازد  
 لقاء که فراق در قفا آن نباشد روزی گردانند قریب عجیب.

نوشته بودند روزی در مراقبه متوجه لطیفه قلبیه بودم چنان ظاهر گشت که اندرون دل  
 صوبی دله است دیگر و اندرون آن دل دیگر چنانچه پنج شش دل در رنگ عکس آینه که در  
 آینه دیگر مرئی می گرد نمودار شد و در قلب ششم و سخته یافت که اگر زمین و آسمان و یا فیه را  
 دروے اندازد اصلاً با آن مساسی نباشد و تجلی خاص الخاص مشهود گشت و همچنین فنا می هم که  
 فوق آن متصور نبود نیز لاقی شد. بداند که این دید بس عالی است اگر در حضور می بودید ظاهر  
 بعضی خصوصیات آن بیان کرده می شد از مطالعه آن بسیار ذوقین گشت اللهم زد  
 و در تجلی خاص الخاص چه سخن است که این قلب بشرف و لکن یسعنی قلب عبدک المومن  
 مشرف است و فنا موافق تجلی است هر چند تجلی خاص بود در فنا نیز خصوصیت باشد و آنچه از

احوال والده خود نوشته بودند از رفع خطه دل و ظهور آن در دماغ واضح گردید در طائفه نساء  
این قسم احوال مقتوم است بکار خود مشغول باشند و طالب زیادتى نبوند و السلام اولاً و آخراً -

## مکتوب صد و شصتم<sup>(۱۰۸)</sup>

بسیادت و نقابت پناه میرعماد در جواب سوالی که از حقیقت موجودیت واجب تعالی و  
نسبت او بمکانات نموده بودند -

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله العلى العلام والصلوة والسلام على رسوله  
وجيبه سيد الانام وعلى اهل الكرام وصحبه العظام اما بعد سيادت نقابت پناه ميرعماد ازین  
درویش دلریش از حقیقت موجودیت واجب الوجود هل شانه و نسبت او بمکانات استفسار  
نموده بودند بدین باب آنچه معلوم بود در قید کتابت آورده شایست که نال قریب اند موجود حقیقی از  
یکه بیش نیست تعالی و تقدس و ماسوی که مسمی بعالم است معدوم است موجود نماید یعنی  
حقایق افراد عالم اعدام اند که بواسطه انعکاس کمالات وجودی در مریایه آن چنان می نمایند  
که موجود اند و تحسبهم ايقاظاً وهم زفوذاً و مقرر است که وجود مبداء هر خیر و کمال است و  
عدم منشاء هر شر و نقص پس خیر و کمال همه بجناب قدس او تعالی عائد باشند و نقص بتام  
راجع بکمکن کریمه ما آصابك من حسنۃ فمن الله وما آصابك من سيئة فمنی  
تفسیرک مؤید این معنی است یسئرون درگاه حقیقت حقایق ممکنات عبادات باشند که بانعکاس  
کمالات وجود خود را نشانده اند پس وجود عالم در مرتبه باشند که شبیه مرتبه و هم است و وجود آن  
در جنب وجود واجب تعالی داخل موهوبات و تمخیلات کریمه کل شیء هالک الا وجهه  
دلیل بر اینست و آنچه گفتم شبیه مرتبه و هم است زیرا که با ارتفاع و هم مرتفع نمی شود و معالده  
ابدی و عذاب و ثواب سرمدی بآن مربوط پس نسبت عالم با واجب هل و علامت نسبت موهوم  
با موجود باشد و معلوم است که موهوم را هیچ ندانند فاعی نیست بموجود هیچ حدی و نهاییست

موجود را از موهوم ثابت نه چه موجود در مرتبه است که از موهوم ناشی نشانه در آن مرتبه ثابت نیست  
بیت خوشتر آن باشد که بر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

دائرة موهومه که از نقطه حواله ناشی گشته است هیچ حدی و نهایی آن نقطه را از حد و  
این دائرة پیدا نشده است نمیتوان گفت که نقطه در بین دائرة است یا در بسیار آن یا  
فوق اوست یا تحت آن یا اقدام است یا خلف و نمیتوان گفت که نقطه عین دائرة است  
یا داخل در آن یا خارج از آن متصل یا منفصل چه این نسبت بمسوره نقطه را با اشیاء  
است که در مرتبه نقطه کایم اند و دائرة را اصلا در آن مرتبه کینونت نیست اگر کینونت است در  
و هم است و پس و نقطه موجود است پس حدوث دائرة موجب تجدید نقطه نبود و تدافع  
فیما بین مدفوع باشد و چون نیک بنگری دایره هر چه دارد از اضلاع و انحراف و سایر صفات  
هر چند در و هم بود از نقطه دارد و بیت

نیاردم از خانه چیزی نخست تودادی همه چیز من چیزتست  
بعد و مسافت میان اینها مفقود است و از هر چه گوئی نقطه دائرة نزدیک تر است. بیت  
ای کمان و تیر با بر ساخته صید نزدیک تودورا نداخته

پس قرب و معیت و احاطه ثابت باشد لیکن از قبیل معیت و احاطه موجود با موهوم و لا  
حد و درقی هذه الاحاطة والمعية انما المحذ ورق اثبات هذه النسبة للموجود  
الموجود و آنچه نوشته اند که بعضی برانند همه جا اوست باعتبار ان الله بكل شیء قهیب  
مخدوم اگر این احاطه احاطه جسم بحجم فهمیده اند چنانچه لفظ همه جا اوست مشعر آنست پس  
غلط است که مثبت مکانست و اگر احاطه بمعنی که بالا مذکور شد مراد می دارند و از همه جا اوست  
همه جا ظهورات او است میخوابند مسلم است و آنچه از بعضی نقل کرده اند که او تعالی و تقدس  
از عالم سواست و عالم از وی خالی است نیز محل خدشه است زیرا که برین تقدیر لازم می آید  
که حق تعالی خارج از عالم باشد و حالانکه مقرر است که او عز بر مانده داخل عالم است و نه

خارج ازونه متصل است و نه منفصل و آنچه بر احاطه علمی ایراد کرده اند که در کیمیه قُلُوا إِذَا  
 بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ الْإِیْمَةَ نام علم نیست محل سخن است چه در کیمیه هر چند تصریح بعلم نیست لیکن  
 بر علم میتوان فرود آورده وَحَسْبُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرْدِ علمای می توان مراد داشت.

و آنچه نوشته اند که علم الهی را به بصارت مخلوق کاری نیست پس و لکن لا تبصرون  
 چه طور راست آید گوئیم بر تقدیر احاطه علمی و لکن لا تبصرون درست است چه علم الهی تعالی  
 مبصر مخلوق نیست چه سلب شے از شے تقاضای امکان ثبوت نمی کند. نوشته بودند جمیع  
 برین اعتقاد اند که ذات او تعالی و تقدس دریائی است و عالم جاب آل دریا انهم نباتا در این  
 عبارت اتحاد حقیقت واجب است تعالی با حقیقت ممکن چه حقیقت جاب آست و حقیقت  
 دریا نیز آب و هر دو در یک مرتبه کاین اندوخته وجود جاب در مرتبه وجود دریا است و همچنین آنچه  
 بالا مذکور شد که بعضی بر آنند که همه جا هست ناظر بوحث و مشعر با اتحاد و محذور با جمیع که بوحث  
 وجود قائل اند حق را جل و علا مطلق می گویند فخلق را تقیدات آن مطلق و شک نیست که  
 میان مقید و مطلق نسبت اتحاد کائن است بصحیح المحل بینهما لکن درین جا اشکال  
 وارد است چه اگر مطلق را منحصراً در مراتب مقیدات می دانند و وجود جدا آنرا اثبات نمیکنند  
 چنانکه اکثر ملاحظه بر آنند پس لازم می آید که حق سبحانه و تعالی در وجود و سایر صفات کمال محتاج  
 بممكن باشد کمالی الطبیعی المنحصرفی افراد محتاج فی وجوده الی الافراد بل هذا فی  
 الحقیقه نفی للواجب تعالی و هل هذا الاکفر صریح و اگر مرتبه اطلاق و راء مراتب تقصیدات  
 اثبات می کنند و مطلق را وجود متناصل می گویند پس نسبت اثبیت میان اینها ثابت میشود  
 و وحدت وجود باطل می گردد. لان الاثنان متغایران تقصی ازین اشکال نیست مگر باختیار  
 شق ثانی از اشکال و حکم بوحث وجود برین تقدیر باعتبار تنوع ظهورات وجود است چنانچه  
 شخصی صورت منعکس زبیر را دیده بینه و گوید که من زبیر را در مرآت دیدم بالجمله مظهر شے را  
 با وجود تغایر بعلاقه آئینه داری عین شے می توان گفت پس معنی همداست همه ظهورات

اوست باشد و چون مظاهرش من وجه عینش است و من وجه غیرش در نظر محب  
در غلبات محبت وجه عینیت می نماید و وجه غیریت مستوری گردد لاجرم حکم بعینیت می نماید  
و نیز بر سئله وحدت وجود لازم می آید که چون حقیقت ممکن حق بود تعالی و وجود صرف باشد  
بس نشان شر و نقض که دامنگیر امکان است چه بود که طغیان و سرکشی که در نهاد اماره  
کاین است از کجا آید چه وجود خیر محض است و کمال صرف مبداء شر و نقض چگونه بود، اگر  
گویند در هیچ چیز شرارت و نقض ذاتی نیست اگر هست نسبی و اعتباری است کفر و معاصی  
نسبت بایمان و طاعات بدین چنانچه گفته اند بدیت

به کفر و باسلام یکسان نگر که هر یک زیوان او در قهر نیست

و فی انفسها از صفات کمال اند چنانچه گفته بدیت

بس بری مطلق نباشد در جهان بد به نسبت باشد آنرا هم بدان

گویم که این قول بظاهر مخالف نصوص است حق تعالی کفر و معصیت را سببه  
فرموده و لفظ ساء و بشر بران اطلاق کرده و بنیاد را از سر ذاتی است به نسبتی و اعتباری  
و ایضا اگر در کفر حسن ذاتی بود مرکب آن مستحق باشد عذاب چرا باشد و عدم مغفرت یاس  
از رحمت که در نصوص آمده است چگونه در حق او بود عداوت ذاتی حق تعالی را بکفر و  
اهل کفر چه وجه باشد حسن ذاتی او در آخر چرا کار نکند و رحمت و مغفرت نه آرد و عداوت ذاتی  
را مانع نه آید کسی که اندک مذاق قرآن چشیده است و مناسبته با سلوب او بهم رسانیده  
هرگز حکم بحسن کفر و بوجه نماید و بقیع و شرارت ذاتی حکم کند چه طرد لعن و سخط و غضب  
و یاس از رحمت دلیل قبیح است و بحسن جمع نشود ارباب سکر اگر باین چنین شطح نکند نمایند  
ظاهر معذور بودند لیکن مقلد را محمل مواخذه است -

والسلام اولا و آخر

مکتوب صد و نهم<sup>(۱۰۹)</sup>

شیخ حسین منصور در تحقیق فناء نفس و تجلی صفات و ذات و تحقیق رجوع و عدم رجوع  
قانی و آنکه فناء قلب متضمن اصلاح اماره است هر چند باطمینان نرسد و برخی از کمالات نماز -  
بعد از انحراف الصلوة و تبلیغ الدعوات می رسانند مکتوب مرغوب رسیده بسبب مسرت  
گردید چون شتم بر سلامتی اجنه و محتوی بر احوال و از طرق صحیح و سنجیده بود مسرت بر مسرت  
بخشید اے وقت خوش که وقت ما خوش کردی

نوشته بودند که معامله فناء بجای رسیده است که وجود و قوا و وجود باصل داده و  
احکام عدم بعد فرستاده و عین و اثر زائل گشته الحال نسبت که در آنست بر کان الله و لم  
یکن معشی و الا که کمالات است با وجود این حالت و مغلوبی باطن و ظاهر همه بر طبق  
شریعت غراست از دائره احکام بیرون نمی گذارند و آنچه نوشته اند احوال صحیح است  
و در غلبات این حال استقامت بر او صلح شرعی از اجل نعیم خداوندی ست جل شانہ شکر  
این عطیه بجا آرند و آنچه گفته اند مصرع

می باش و مباش مشکل این ست

بهین معنی است یعنی هنگام ظهور اتقا و عدمیت احکام بندگی از دست رده می باش از برآ  
ظهور لوازم عبودیت و اتیان احکام شرعیه می باش از برآ خود بر عدمیت ذاتی مطلع شود  
بانتقا عزیزه گفته است در هر چیز رحمت است الا در عشق رحمت نیست می کشند و از  
گشته دیت می خوانند یعنی عاشق بیچاره را می کشند و او را از روی می ستانند و احکام بندگی را  
از روی فرو می گذارند کاین حاله که از آن خبر داده اید معبر فناء نفس است و نتیجه کلی صفا  
است هر چند تمامی آن بے پر تو تجلی ذات نیست چه کجای عدم مقید بعدم مطلق اثر تجلی ذات  
است چنانچه کجای کمالات و صفات منعکسه در مرآت عدم باصول خود از کمالات تجلی صفات

چه اصل تجلی صفات آنست که صفات و کمالات خود را اطلاق صفات و کمالات واجبی داند -  
 باید دانست تمامی هر مقام بظهور مقام فوق است پس تمامی تجلی صفات بے پر تو تجلی ذات  
 صورت تہ بند و فناء نفس کہ نتیجہ تجلی صفات است کمال آن بے تجلی ذات بحصول تہ پیوند  
 و گفته اند این تجلی کالبرق الخاطف است یعنی منتہیان ارباب تجلی صفات را الخ بسیر تجلی ذات  
 بے پردہ صفات روئے می دهد و سالک را از قیر آفاق و انفس می رها کند یا زدی پرده صفات  
 می آید شرح علماء الدولہ قدس سرہ اشارت باین مقام می فرماید آنجا کہ می گوید - ریاضی  
 آن و ہم بود کہ تو دوئی بر تنیزد امکان وحدت برد گوئی بر خیزد  
 گر لطف خدا در سدا ز راه و ہب شاید کہ دے از تو دوئی بر خیزد  
 و نزد حضرت ایشان ما قدرنا اللہ سبحانہ بسرہ الاقدس این تجلی برقی دائمی می شود و آنچه دیگران  
 را کالبرق است ایشان را دائمی است بلکہ تجلی برقی فی الحقیقت تجلی ذات نیست تعالی تجلی  
 شایست از شیونات ذات کہ سر بیع الاستتار است والذات اذا تجلی لا استتار لہ اما کہ حقیقت  
 معاملہ آنست کہ جماعت کہ در مقام صفات نوطن دارند و بمنہتہاے آن نرسیدہ اند این تجلی  
 در حق شان برقی است گاہے پردہ صفات از میان بر میخیزد و گاہے در پردہ می آید یا کہے  
 کہ از مقام صفات بتمام برآمدہ بمافوق آن سکونت و رزیدہ است در حق او این تجلی دائمی است  
 و آنچه گفته شد کہ اثر تجلی ذات ست زیرا کہ اصل تجلی ذات و ہاے آنست حق سبحانہ از ان ولت  
 نیز بہرہ مند سازد بلکہ از تجلیات گذرانیدہ گرفتار ذات متجلی گرداند -

نوشته بودند التذادی کہ در صلوات روئے می دیدہ نویسد بعد از ان نوشته اند معانی کہ  
 درین ولاد فراتص روئے می دیدہ و نوافل نشانے از ان می نمایند و محروما حالنے کہ در نماز روئے  
 دیدہ بر غیر حالت صلواتیہ تفوق دارد و التذادی کہ در نماز دست دیدہ علی الخصوص نماز فرض مبشر  
 کمال است در کمال صلوة ہدنام مرعی دارند و در تحصیل سنن و آداب آن کوشش بلیغ نمایند  
 در حدیث آمدہ است کہ ہنگام اداے نماز جای کہ میان بندہ و خداست رفع کردہ می شود

و در تطویل قیام و رکوع و سجود آن راغب باشد اگر امام نباشد فی الحدیث افضل الصلوة  
طول القنوت ان القیام و طول القنوت یخفف سكرات الموت و اگر امام بوند بر قدر مسنون  
که امام را آرد است اکتفا نمایند و رعایت قوم کنند تکرار سورت را در یک رکعت در نوافل  
تجوید کرده اند و عدد تسبیحات رکوع و سجود نهایت تا هفت است و در بعضی روایات تا نه  
و یازده هم آمده است و اگر ازین هم تطویل خواهند داد غیر رکوع و سجود که ماثوره است بخوانند و  
هر قدر که تکرار نمایند گنجایش دارد عن عوف بن مالک قال قمت مع رسول الله صلی الله  
تعالی علیه و سلم فلما رکع مکث قدر سورة البقرة و یقول فی رکوعه سبحان ذی  
الجلوت و الملکوت و الکبریاء و العظمة و فی روایتی ثم قال فی سجوده مثل ذلك و  
ذکر اکامام النووی قد ثبت فی صحیحهم مسلم من حدیث حذیفان رسول الله صلی الله  
تعالی علیه و سلم قال فی رکوع الطویل الذی کان قریباً من قراءة البقرة و ال عمران  
و النساء سبحان ربی العظیم و معناه کر سبحان ربی العظیم فیہ كما جاء مبیاناً فی سنن  
ابی داود و غیره ایضاً ثبت فی صحیحهم مسلم اقول یالیت شعری ما وجه التوفیق بین هذا  
الحديث بهذا التفسیر و بین قول علمائنا الذین حکموا بان التعداد التسمیحات سبع الى  
احد عشر و قالوا هو الاكمل و الظاهر ان لهم فی هذا الحكم وجهاً و جهة و سنداً معتبراً -

پرسیده بودند که از بزرگی منقول است ما رجیم من رجیم الا من طریق و من وصل  
لا یرجع انا اگر سالک بفنائی قلبی مشرف گشته باشد مرا و را رجوع جائز نیست یا هست و  
همچنین فنائی روحی و ما فوق آن تا اخفی بخود و یا صاحب فنائی قلب سیر الی الله انما  
کرده باصل خود و اصل گشته است و از ملوین بتکلیف پیوسته امید است که بمقتضای قول این  
بزرگ از رجوع ایمن بود بکذا حال فنائی سائر اللطائف آری صاحب عدم که آن فائت  
در جهت جذب جائز است که رجوع نماید چه او هنوز در راه است و جذبه او سلوک هم نگشتن است  
ازین جا است که حضرت خواجہ بزرگ فرموده اند که وجود عدم بوجود بشریت عود می کند اما وجود



فنا بوجود بشریت عود نمی کند و فناء قلب فنا است که بر حذب و سلوک مترتب است لهذا حضرت ایشان با قدس الله سبحانه بسرہ الاقدس در جلد ثالث از مکتوبات خود برنگاشته اند که این فنا نصیب اولیا است و معلوم است که ولایت بے حذب و سلوک صورت پذیر نیست که هر دو اجزا ویندوزیر آنحضرت درجا بے منعدده نوشته اند که اگر صاحب این قلب بے عمر حضرت نوح علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام بدیندو بعضی جاها نوشته اند که اگر نیز ارسال عمر او فاکند هرگز با سواد دل او خطور نکند بواسطه نسیانی که دل را از باسوی حاصل گشته است ازین عبارات هم مفهوم می شود که صاحب این فنا را رجوع نیست و نیز می فرمودند که صاحب این فنا از تلویحات گذشته بتکلیف پیوسته است آری آنحضرت به بعضی ازاہل ارادت در مکتوبات جلد اول نوشته اند که زینہاربان سلامتی قلب غرہ نشوی که احتمال رجوع دارد ازین عبارت نرساں باید بود هر چند می تواند که آنحضرت دریافتہ باشند که او بحقیقت این سلامتی نرسیده است و بر نقص و عدم وصول او دلالت نموده باشند و نیز می تواند که در آن وقت عدم رجوع این فانی متعین نشده باشد و احتمال رجوع بود بعد از آن برخلاف آن ثابت گشته باشند و می تواند که آنحضرت از کثرت اشتغال مکتوب الیہ با مودیو بیہ اطلاع یافتند از راه زجر با نوشتند که احتمال رجوع دارد و احتمال مستلزم وقوع نیست و دائرہ احتمال وسیع است جهت انزجار او احتمال را ہم راه دادند اگر گویند که فناء قلب که بے فناء نفس باشد نفس در آن موطن هنوز بر رعونت و اتانیت و امارگی و سایر رذائل خود است پس سلامتی چگونه بود و امن از رجوع کجا آید گوئیم امید داریم که بر تقدیر فنا و سلامتی قلب امارگی نفس و سایر مذموم و دروے تاثیر نکند و در نسیان او خلل نیاندازد و آنکه گوئیم بودن نفس بر امارگی و سایر رذائل بعد فناء قلب ممنوع است زیرا که محسوس می گردد که بعد ازین فنا نفس از صورت خود می ماند و از مشاہدہ حال قلب و استہلاک و استغراق او در مطلوب و از دولت مصاحبت مجلس صلح از بسیارے از اوصاف رزق خرد نام می شود و باصلاح می آید هر چند بعد فنا

اطمینان نرساند چه با صلاح نیاید که در ضمن فائے قلب بکمال قلب متحقق گشته است با صلاح  
آمده و آنچه گفتیم که در ضمن فائے قلب زیر که قلب جامع لطافت انسانی است گفته اند آنچه در  
عالم کبیر است در عالم صغیر که انسان باشد ثابت است و آنچه در عالم صغیر است در قلب تنها که  
آنرا عالم اصغر گویند کائن در حدیث است ان فی جسد ابن آدم لمضغة اذا صلیحت صلح  
الجسد کله و اذا فسدت فسد الجسد کله الا وھی القلب والغیب عند الله سبحانه و فوق  
کل ذی علمه علیه

پرسیده بودند که فائے قلبی و روحی و غیره را دوام حضور مع الله تعالی در خواب بیداری  
لازم هست یا نه جواب لازم است چه فنا و بقا نزد ما دائمی است و آنکه دوام ندارد از حیز اعتبار  
ساقط است معامله فنا و استهلاک از حضور برتر و نازک تر است آنجا که استهلاک و اضمحلال است  
اطلاق حضور آنجا عار است در فنا نسیان و عدم خطور یا سویی ناگزیر است و در دوام حضور  
نسیان و عدم خطور یا سوا هیچ در کار نیست حضور دائمی با حضور یا سویی جمع می شود در رنگ  
آنکه آب جاری باشد و خس و خاشاک نیز بر روی آن برود و در جریان آن فخل نبود  
نوشته بودند عورتی که زنا کرده و باره شمار خواب دیده است در وقت توجه شما بحاجت  
سرسند که شما همه خوب پوشیده اید و زنجیر طلا و مرصع بجا هر در هر پیه شما افتاده است و  
مقید نموده آن زن شما گفت که تو در حالت بودی و بمن گفتی که این جامه بیغایمان است که  
پوشیده و این زنجیر که ترا مقید ساخته از بیغمان است علیهم الصلوة و التسلیات بدانند که  
جامه بیغمان گویا نسبت این بزرگواران است که بشارت حصول آن رسیده است و زنجیر  
شریعت ایشان است تا شمار در قید درواز صدور آن بیرون نگذارد و می تواند که این زنجیر  
عبارت ازین سلسله عالیة نقشبندی باشد که داخل آن شده اید و در قید آن آمده اید و این  
سلسله را سلسله الذمب گویند و چون این سلسله بحضرت صدیق اکبر می رسد و ایشان  
نسبت را از رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم اخذ نموده اند راست آنکه این زنجیر

از پیغمبران ست علیهم الصلوات والتحيات و برین تقدیر تعبیر جامه بشریعت انبیاء می توان نمود علیهم الصلوة والبرکات و لیکن ہذا آخر المکتوب مامول از دوستان دعا سلامتی خاتہ است والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوات والتحيات والبرکات العلی۔

## مکتوب صد درہم <sup>(۱۱۰)</sup>

بصلاح آثار عبدالحکیم در مواظب و نصائح و سیر صالحین۔  
 اے برادر از صحبت ناچس و مخالف طریق احتراز نمائی و از مجالس مبتدع بگریزی  
 معاذ زاری قدس سرہ گوید اجتناب من صحبۃ ثلثہ اصناف العلماء الخافین والقراء  
 المداہنین والمتصوفة الجاہلین و کسی کہ خود را بمسند شیخی گرفتہ است و عمل او نہ بر وفق  
 سنت رسول اللہ است صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ وسلم و بحکیمہ شریعت غرمتخی نیست  
 زینہار الف زینہار لازور و ریاض بلکہ در ان شہرے کہ او ست بمباش مبادا بمرور ایام دل را  
 میلانی باو پیدا آید و ظل در کار خانہ اعظم اندازد کہ او اقتدای را نشاید و در دست پیمان  
 و داعی ست از برای شیطان ہر چند ازوے انواع خوارق عادات بینی و از دنیا بظاہر بے  
 تعلقش یا بے فرمن صحبتہ اکثر ما نفر من الاسد سید الطائفہ جنید بغدادی قدس سرہ  
 می فرماید الطرق کلہا مسدودۃ الاعلیٰ من اتقی اثر رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ  
 و آلہ وسلم نیز فرمودہ من لم یحفظ القرآن ولم یکتب الحدیث لا یقتدی بہ فی ہذا  
 الشان لان علمنا مقید بالکتاب والسنة و ہم او گفته آن طرق السادات المقربین الصادقین  
 السابقین مقید بالکتاب والسنة علی الحقیقۃ و العلماء العالمون بالشریعت والطریق  
 و ہم وراثۃ النبی علیہ علیہ الصلوة والسلام المتبعون لبقی اقوالہ و اخلاقہ و  
 افعالہ اقاص اللہ سبحانہ علینا من برکاتہم مکرری نویسد کہ ہاوں آداب نبوی و

تبعہ فی الشیخۃ  
 الخفیۃ

افعال و احوال  
 متبایون

تاریک سن مصطفوی را علی مصدریه الصلوٰۃ والسلام زینهار عارف خیال نکنند و فریقته بتسل و  
انقطاع و خوارق عادات او نشود و شیفته زهد و توکل و معارف توحیدی او نگر در که فرق مبطله  
مثل یهود و نصاری و جوجیه و بر اسم درین امور با فرق محقق شکر آید ابو عمر بن نجید السلی  
رضی الله تعالی عنه گفته است کل حال لا ینکون عن نتیجۃ علم وان حل فان ضرره علی  
صاحبه اکثر من نفعه سئل عنه ما التصوف قال الصبر تحت الامر النہی - ملازک بر اتبع  
شریعت است و معاملت نجات مربوط با تقفا اثر رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فارق  
عدل در میان محق و مبطل ہمیں ابتلع پیغمبر است صلی الله تعالی علیه و آله و سلم زهد و توکل و  
تبتل بے تبعیت او علیه الصلوٰۃ والسلام ناقبول است و اذکار و افکار و اشواق و اذواق  
بے توسل او علیه الصلوٰۃ والسلام غیر ماحول ندای خوارق عادات بر جمیع و ریاضت است بمعرفت  
کارے ندارد عبد الله بن مبارک رضی الله تعالی عنه فرموده است من تهاون بالآداب عوقب  
بحرمان السنن و من تهاون بالسنن عوقب بحرمان القرائن و من تهاون بالقرائن عوقب  
بحرمان المعرفة و لهذا قال النبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم المخاصی تزيد الکفر  
سلطان وقت شیخ ابو سعید ابوالخیر گفتند فلان کس بر روی آب میرود گفت سهل است خسی  
نیز بر آب می رود و گفتند فلان کس در هوا می پرد گفت زغنی و کسی نیز در هوا می پرد گفت  
فلان کس در یک کحله از شهر به شهر می رود گفت شیطان نیز در یک نفس از مشرق تا مغرب  
می رود این چنین چیز را اریس قیمت نیست مرد آن بود که در میان خلق نشیند و داد و ستد کند  
وزن خواهد و با خلق در آمیزد و یک کحله از خدای خود عز و جل غافل نباشد از قدوه اهل الله  
ابو علی رودباری پرسیدند از کس که ملاهی می شنود و می گوید که این مراحل است چه من بدرجه  
رسیده ام که اختلاف احوال در من تاثیر نمی کند در جواب گفت آری تحقیق رسیده است و  
لیکن بجهنم رسیده است - ابو سلمان دارانی قدس سره گوید رجاء وقعت فی قلبی نکتہ من  
نکتۃ القوم ایام افلا قبل منها لا یتأهدين عدلین الكتاب والسنة - در حدیث

آمره است اصحاب البدعة کلاب اهل النار و نیز آمده است من عمل ببدعة خلاه  
الشیطان فی العبادۃ و التقی علیه الخشوع و البكاء. و نیز در حدیث آمده است ان الله  
تعالی لا یقبل لصاحب بدعة صوما و لا صلوة و لا صدقة و لا حجا و لا عمرة و لا جهادا  
و لا صروفا و لا عدا حتی یمخرج من الاسلام کما یمخرج الشجرة من العین قال الشیخ  
علی بن ابی بکر قدس سره فی معارج الهدایة اعلم حقا و تحقق صدقا ان حسن کل  
انسان و کماله و زینته و جماله فی کمال الاتباع المصطفوی فی جمیع الامور ظاهرا و  
باطنا اصولا و فروعاً عقلا و فعلاً عادة و عبادۃ خلقا و تخلقا اذ السعادات کلها  
منوطة باتباع السنة یا قتل الاوامر علی مشاهدۃ الاخلاص و تعظیم المنتهی  
علی مشاهدۃ الخوف بل باقفاء اثاره صلی الله تعالی علیه و علی الدو سلم فی جمیع  
موارد و مصادره و حرکاته و سکناته حتی یلجم النفس لیجام الشریعة و یتجلی فی القلب  
حقائق الحقیقة و لا یحصل هذا الا بتصفیل القلب علی قانون السنة من الحصال  
المدمومة تنویر بالذکر و التلاوة و المعرفة و الاخلاق المحمودة و تعلیله بان تقری جمیع  
حرکات الجوارح علی فهم العدل حتی یحدث فیہ هیئہ مستویة بها یستعد لقبول الحقائق  
و یصلح لتفهم تراجم الله المخصوصة لسلوک احسن الطرقی هذا ما قال - و اگر گناه  
بوقوع آید و در تدارک آن بنوبه و استغفار نماید گناه پوشیده را توبه پوشیده و گناه آشکارا را  
توبه آشکارا و توبه را بوقت دیگر میندازد. و منقول است که کراما کاتبین تا سه ساعت در نشستن  
گناه توقف می کنند اگر صاحب گناه در میان توبه گردان گناه را نمی نویسد و الا در دیوان ثبت  
می نمایند جعفر بن سنان قدس سره گوید غفلتک عن توبۃ ذنب از تکتبته شرم از تکابه  
و اگر باین زودی توبه میسر نشود هرگاه توبه نماید پیش از آنکه معامله بفرغه رسد مقبول است  
در حدیث آمده است که ان الله یبسط یدیه باللیل لیتوب مسی النهار و یبسط یدیه بالنهار  
لیتوب مسی اللیل. باید که ورع و تقوی را شعاع خود کند در منہیات قدم نهی که درین راه

انها از تو ای پیش از اتیان و امتثال او امر تری بخش و سودمند است عزیزی گوید اعمال  
 الخیر بچهار البر و الفاجر و لا یجتنب عن المعاصی الا صدق: معروف کرمی قدس سره گفته  
 غصوا ابصارکم و لو عن شاة انشی - در حدیث آمده است جلساء الله تعالی غدا اهل الورع  
 و الزهد فی الدنیا - و هم در حدیث آمده است الصلوة خلف رجل ورع مقبولة و الهدیة الی  
 رجل ورع مقبولة و الجلوس مع رجل ورع من العبادة و المذاكرة مع صدق - و هم در حدیث  
 آمده است رکعتان من رجل ورع افضل من الف رکعة من مخلط - و در هر امر که دل تو بایستد  
 آنرا بگذارد و منکب آن مشو و بر فتوی نفس مر و در امور متردنه دل را مفتی سازد و در حدیث آمده  
 است البر و اسكنت الیه النفس و اطمان الیه القلب و الاثمة و اسكنت الیه النفس و لم  
 یطعن الیه القلب و ان افتاك المفقون، و در حدیث آمده است المحلل بین و الحرام بین فدع  
 ما یریک الی ما لا یریک ازین حدیث نیز مفهوم می شود جای که شک آمده و دل ایستاده آنرا  
 باید گذاشت و اگر شک نیاید از تکاب معفو است. در حدیث آمده است المحلل ما حل الله  
 فی کتابه الحرام ما حرم الله فی کتابه ما سکت فهو ما عفی عنه فارق دیگر برای کسی که با مورد شبهه  
 مبتلا گردد است دست خود را بر سینه ببرد دل خود بگذارد و اگر ساکن باید در آن اقام نماید و اگر  
 مضطرب باید خود را از آن یکسو کشد - در حدیث نبوی آمده است علی مصدرها الصلوة و السلام  
 یفتیک نفسک صنعید و علی صدرک فانه یسکن للحلال و یضطرب للحرام و ما یریک  
 الی ما لا یریک و ان افتاك المفقون ان المؤمن یذر الصغیر مخافة ان یقع فی الکبیر  
 و در روایت دیگر آمده است صنعید و علی قوادک فان القلب یسکن للحلال الی اخره جمیع طاعات  
 و عبادات خود را مهمم دارد و خود را از اذای حق آن مقصر و اندا و محمد بن منازل قدس سره گوید:  
 ذکر الله تعالی انواع العبادات فقال الصابرين و الصادقین و القانتین و المنفقین و  
 المستغفرین بالاسماء ختم المقامات كلها بمقام الاستغفار لیری العبد بقصره فی جمیع  
 افعاله و احواله فلیستغفر منها جعفر بن سنان قدس سره گوید تکبر المطیعین علی العصاة

ما یریک  
 ما سکت

بطاعتهم لشر من معاصيهم اضر عليهم من تعش را قدس سره در عشرة و آخر بیرون مسجد جامع  
دینیز قلیل له ما لذی اخرجک من المسجد فقال مشاهدة القراء و تعظیم طاعتهم عند  
و اگر از برای قوت خود و عیال خود کسب اختیار کند مثل تجارت و یا نذر آن مانعی نیست بلکه مستحسن  
است که سلف اختیار آن نموده اند و در احادیث فضائل کسب بسیار است و اگر بر قدر توکل  
بنشیند هم زیبا است لیکن بشرطیکه از کسب طمع نداشته باشد از محمد بن سالم شخصی پرسید  
اھن مستبعدون بالكسب ام یا التوکل فقال التوکل حال رسول الله صلی الله تعالی علیه  
و علی آلہ وسلم و الکسب سنة رسول الله صلی الله تعالی علیه و آلہ وسلم و اما اسنان الکسب  
لمن ضعف عن حال التوکل و سقط عن درجة الکمال التي هي حاله علی الصلوة و السلام  
فمن اطاق التوکل فالکسب غیر مباح لہ الا کسب معاونة لا کسب اعتماد و من ضعف  
عن حال التوکل التي هي حال الرسول صلی الله تعالی علیه و آلہ وسلم ایچ لہ طلب المعاش  
و الکسب لئلا یسقط عن درجة سنته حیث سقط عن درجة حاله علی عآلہ الصلوة  
و السلام۔ ابو محمد بن مازل قدس سره گوید التقلین مع الکسب خیر من خلوه عنه و در  
خوردن طعام رعایت اعتدال نماید نه آنقدر خورد که کسل و رطاعت پیدا آرد و بے مزه سازد  
و نه آنقدر قلت نماید که از کار و طاعات باز ماند حضرت تواجہ نقشبند قدس سره فرمودند لقمه  
را چرب بخور و کار را خوب بکن با کجمله در این طاعت ست هر قدر که محمد آنست مبارک است و  
آنچه فخل این کار خانه است ممنوع است و در جمیع افعال و حرکات قصد کند نیت را مرعی  
دارد هیچ عمل ثانیت صالحه دست نهد درهما لکن اقدام نماید و بعزالت و خاموشی راغب بود  
و در حدیث آمده است الحکمة عشرة اجزاء تسعة منها فی العزلة و واحد منها فی الصمت  
و اختلاط با مردم بقدر ضرورت بکند و سائر اوقات را بمراقبه و از کار بسر برد وقت کار است  
هنگام صحبت داشتن دینیش است مگر صحبت که برے افاده و استفادہ بود که محمود بلکه لابد است  
و همچنین صحبت داشتن با اهل طریق بشرط فانی بودن در یکدیگر و سخن لایعنی در میان نیار و درن

نیز مستحسن بلکه در بعضی اوقات از غزلت راجح است و بخالف طریق صحبت نباید داشت  
 و بهر نیک و بد کشاده پیشانی باید پیش آمد باطن خواه متبسط بود خواه منقبض و هر که بغیر پیش آید  
 عذر او را قبول نماید و خلق نیکو داشته باشد و اعراض برکے کمتر کند و سخن نرم و سلام گوید و  
 هیچ کس را بعنف پیش نیاید مگر از برای خدای عز و جل شیخ عبد اللہ بلیانی قدس سرہ گفته است  
 کہ درویشی نہ تمار و روزہ است و نہ اجیائے شب است این جمله اسباب بندگی است درویشی  
 نہ رنجیدن است اگر این حاصل کنی واصل گردی، از محمد بن سالم پرسیدند بماذا یعرف الالویاء  
 فی الخلق قال بلطف لسانهم و حسن اخلاقهم بشاشة و جوههم سفاوة انفسهم  
 و قلته اعراضهم و قبول عن ذن من اعتذار الیهم و تمام النفقة علی جمیع الخلق برہم فاجزم  
 ابو عبد اللہ احمد مرقی قدس سرہ گوید الفتوة حسن الخلق مع من تبغضه و بذل الحال لمن تکره  
 و حسن الصحبة مع من یتنفر قلبك عنه و در سخن گفتن رعایت قلته باید کرد و خواب بسیار  
 و خندہ بسیار نباید نمود کہ دل را می میراند و جمیع امور خود را بحق تعالی بسپارد و خود در خدمت  
 چست باشد تا از تذییر امور فارغ باشی و لتعم ما قال سید الطائفة مخ کل حاجة من  
 الدنیا ترکها و حول دل تو یک جانب جمیع امور ترا و کفایت تو را بد کرد در خبر است من جعل  
 همومہا واحد اکفاه الله همومہ من الدنیا و الاخرة و نیز بندہ ہای خود را بر تو مہربان سازد  
 کہ با مورتو قیام نمایند یحیی معاذ را زوی قدس سرہ گوید علی قدر حبك الله یحبك الخلق و  
 علی قدر خوفك من الله یهابك الخلق و علی قدر شغلك بالله عز و جل یشغل بامرك  
 الخلق و ہم وے گفته رضی اللہ تعالی عنہ من سر یجد مئة الله سر الاشیاء یجد مئة و من قرء  
 عینہ باللہ قرء عیون کل شیء بالنظر الیہ بالجملة ویرا باش و الا مباح و بتدبیر نفس خود  
 مشغول مشور و برسیج کس اعتماد جز بر فضل پروردگار کار نمائے، ابو محمد راشی رحمہ اللہ گفته است  
 اعظم حجاب بینک بین الحق اشتغالک بتدبیر نفسك و اعتمادک علی عاجز مثلك فی  
 اسبابک لا یكون الصوفی صوفیا حق لا تقبل ارض ولا یظلم سماء ولا یكون له قبول عند الخلق



و يكون مرجع في كل الاحوال الى الخالق تبارك باعمال و فرزندان سلوک نیک باید کرد  
 و اختلاط بقدر ضرورت باید نمود که حق آنها ادا یابد و موااست تام با آنها نیاید پیدا کرد تا سبب  
 اعراض از جناب مقدس نشود و احوال باطن را بنا اهل نباید و نمود با اهل غنا صحبت هم امکان  
 نباید داشت و در جمیع احوال سنت را باید گزید و از بدعت هم امکان محنت نباید بود و از جانب باید  
 رفت و هنگام قبض امیر و ارباب بود دل تنگ و یا یوس نباید شد انَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا اِنَّ  
 مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا و در شدة و رفا قصد کند که یکسان باشد و در وجود عدم بر یک نمط بود بلکه در  
 عدم مستتر یک باشد و در وجود مضطرب از ابوسعید اعرابی قدس سره از اخلاق فقر پرسیدند  
 گفت اخلاق فقر سکون است نزد فقر و اضطراب نزد وجود و انیس است بهیوم و وحشت  
 نزد فرجها و در حوادث متذبذب نشود و بر عیوب مردم نظر نکند و عیوب خود را همواره در  
 نظر دارد و خود را بر هیچ مسلمانی فضل ندید و همه را از خود افضل انگارد.

در زمان اسطوره و در تشریح را اینک رعایت باید کرد.

سری سقظی قدس سره گفته مالی علی احد افضل قیل و لا علی المختین  
 فقال و لا علی المختین و بهر کدام از مسلمانان چنان اعتقاد داشته باشد که کشایش کام  
 من از برکت نفس و دعا او تواند که شود و اسیر اهل حقوق بود و در حدیث اهل الله  
 ان المؤمن لذی الحق اسیر الحدیث، و هم و حدیث آمده است من لم یلق من  
 ثلاث فهو ممن حقا خدمة العیال و الجلوس مع الفقراء و الاكل مع الخادم هذه  
 الافعال من علامات المؤمنین الذین وصفهم الله فی کتابه و انک هم المؤمنون حقا  
 و سیر سلف را در سیمه وقت ملحوظ داشته باشد و بسبب اهل غربت و فقر و مسکنت اغرب بود  
 و غیبت، بیکیس نه کند بلکه غیبت کننده را هم امکان مانع آید و امر معروف و نهی منکر را  
 شیوه خود گیرد و بر انفاق مال حریص بود و از اتیان حسنت خوش وقت بود و از ارتکاب  
 سیئات دور باشد از محمد بن علیان قدس سره پرسیدند که علامات رضا علیه السلام از  
 بندر چیست گفت نشاط فی الطاعات و تهاقله عن المعاصی. در حدیث

آمده است من ساءتہ سیئتہ و سرتہ حسنتہ فہو مومن و از فقر تر سیرہ تنگدستی نماید  
الشَّيْطَانُ يَعْرِكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَازقلت معیشت دریا نبود کہ ہنگام  
عیش در پیش است اللهم ان العیش عیش الآخرۃ تنگی اینچا منیع سقۃ آنجا است -  
پیغمبر خدا صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ وسلم فرمودہ من قل رزق و کثیر عیال و حسنت صلوتہ  
و لی یغیب المسلمین جاء یوم القیمہ و ہو معی کھاتین - و تیز فرمودہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام  
طوبی لمن مات حاجا و اصبح غازیارجل مستور و ذوی عیال متعفف قانع بالیسیر من  
الدنیا یدخل علیہم صا حکا و یخرج منہم صا حکا فالذی نفسی بیدہ انہم ہلکاجون  
الغازون فی سبیل اللہ عز و جل و در خدمت فقر و اخوان دینی خود را نباید معاف داشت  
جعفر خلدی رحمۃ اللہ گفتہ است سعی الاحرار لا خوائمہ لا لانفسہما ابو عبد اللہ خفیف رضی اللہ  
تعالیٰ عنہ گوید یارے از یاران ہمان من شد اتفاقا اورا علت شکم در گرفت و من خدمت اورا  
بخود گرفتہم و خدمت اورا می کردہم و تمام شب طشت از پیش او بر می داشتم یک بار مرا پینکی  
بر بود و مرا گفت نمٹ لعنک اللہ یعنی بخواب رفیق لعنت کنادتر خدا رے تعالیٰ از من  
پرسیدند کہ نفس خود را چگونہ یافتی ہنگامے کہ او تر لعنک اللہ گفت گفتم چناں یافتہم کہ او  
مرا حکامہ گفتہ و بجائے کہ نرسیدہ بے تقرب دران حکم کن ابو عمر حاجی رضی اللہ تعالیٰ عنہ  
گوید من تکلم فی حال لم یصل الیہ کان کلامہ قننہ فمن یسمعہ و دعویٰ یتولد فی قلبہ  
و حرم من البلوغ الی ذلک الحال والوصول الیہ و خدمت صوفیہ را با داب کن نا از برکت  
شان بہرہ و گردی الطریقہ کھا ادب، پیچ بے ادبے بخدا نرسیدہ است شنیدہ باشند  
سخا طہست کہ بعضے آداب این طائفہ علیہ در کاغذ علیحورہ ثبت نماید حضرت ایشان ما  
قدس اللہ سبحانہ بسرہ الا قدس دین باب رسالہ نوشتہ اند و بعضے از آداب ضروریہ پیر را در انجا  
الندراج فرمودہ اگر ہم بر سر انرا مطالعہ نمایند با کجملہ خاک و بے وجود شدہ بخدایت اینہا  
بالکلیہ اقدام نماید و الا ہوس مصاحبتہ این بزرگواران نکنند کہ دین صورت احتمال ضرر غالب است

نفع موقوف. ابوبکر بن سعدان رضی الله تعالی عنه گفته است من صحب الصوفیه فلیصحبهم  
 بلا نفس ولا قلب ولا ملک و لا تمی نظر الی شی من اشیاء قطع ذلک عن بلوغ مقصد  
 یعنی هر که مصاحبه صوفیه را بگزیند پس صحبت با آنها دارد بے نفس بے دل و بے ملک و هرگاه  
 بچیز از اشیاء خود نظر کند او را از رسیدن بمطلوب باز دارد و در طلب حق جل و علا خود را آرام  
 ندهد و مضطرب باشد. ابوبکر طستانی رضی الله تعالی عنه گوید تصوف اضطراب است چون سکون آمد  
 تصوف نماز محب بے محبوب آید نیست بامسوی انس الفت نه و همواره اسرار و این ندر سر می زند بیت  
 بچ مشغول کنم دیده دل را که دلم دل تزلزل طلب دیده ترا می خواهد

مریدان بدین صفت باید شد که درین آیه کریمه است حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما  
 رحبت و ضاقت علیهم انفسهم وظنوا ان لا ملجأ من الله الا الیه چون تعش او  
 بدین مرتبه رسد تمام رے زمین با فراخی رے تنگ و تاریک شود بختل که بکر رحمت در جوش آید و  
 آن شیفته خوان مان دادد را از وستاند و بر در خلوتخانه و حدتش جا بدید بیت

دادیم ترا ز گنج مقصود نشان گراما رسیدیم تو شاید برسی  
 التماس این مسکین از امثال شما دوستان آنست که این مجور عاصی را از دعاها موجه خویش  
 فراموش نکند و از کرم عظیم او تعالی درخواست کند که این گنهگار تباہ کار روز قیامت در قطار عاصیان  
 مرحوم داخل باشد شعر

کجا ما و کجا ز تخم زلفش عجب دیوانگی اندر سرافقار

سبحان ربك رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین -

مکتوب صد یازدهم (۱۱۱)

به خیر حسین کابلی در ترغیب در ورود -

نحمده و نصلى على رسول الكرم الله تعالى بر جاده شریعت علیه و سنت سنیه مستقیم داشته

تزیینات معنویه کرم دارد و محرومان نعمت خوشگوار درین نشار بے مدار تعطش و انتظار است و  
 التهاب از شوق احدیت در دوزخ و اضطراب است در هوا بے هویت و غریزی گفته است  
 که تصوف اضطراب است چون سکون آمد تصوف نماز این شوق و اندوه سر پای سعادت  
 است و این اضطراب و التهاب سر چشمه یافت - مصرع  
 باد در بساز چون دواست تو نم  
 انسان را از موجودات مرئوسه راه عشق و درداست مصرع  
 در دراجزه آدمی در خور نیست

آدمی هر چند مورد در و محبت بیشتر باشد در معیت و قرب کامل تر بود المرء مع من احب  
 معیت هیچ دقیقه را فرو نمی گذارد که نصیب محب صادق نگردد و المنة تحاقر الوری السلام علی تابع الهدی

## مکتوب صد و نوزدهم (۱۱۲)

بمحمد میرک گزیدار در تحریص بر تعمیر اوقات و ترغیب بر ورع و تقوی -

بعد از الحمد و الصلوة و ارسال التیات می رساند که احوال و اوضاع فقرای این حدود  
 مستوجب حمد است المسئول من الله تعالی عافیتکم و استقامتکم ظاهر و باطن -  
 محرومان این حیات چند روز بے مغنم است باید که در ایام امور صرف یابد و در اهمیت نسبت  
 باشخاص متفاوت است بتندی را امر مناسب است و متوسط را امر و نتهی را امر  
 دیگر اگر کسی ازین امور نشانه در غیر موسم آن بجا آورده شود داخل تعطیل و بیکاری است و داخل  
 اعمال ابرارانه، اعمال مقربین بمقتضای وقت و حال مشغول باشند و ابواب تزیینات مفتوح  
 دارند و توشه آخرت را با رضای مولای حقیقی جل شانہ آماده سازند و لَنَنْظُرَ نَفْسًا مَّا قَدْ  
 لَغِدٍ و بهترین توشه ورع و تقوی است اتیان اعمال غیر آسان تر است بر نفس از اجتناب  
 معاصی و هر عمل که اشن است بر نفس اجر آن باضعاف زیاده است لا تعدل بالذعة

شیئا کائنا ما کان - عزیز گفته است اعمال الخیر بفرموده الهی و الفاجر و لا یجتنب عن المعاصی الا صدیق - در حدیث آمده است جلساء الله خدا اهل الورع و الزهد فی الدنیا ابن کمال عن سلمان - و هم در حدیث است رکعتان من رجل و روع خیر من الف رکعة من غلط فرعون انس - و نیز فرموده علیه علی آله الصلوة و السلام الصلوة خلف رجل و روع مقبول و الهدیة الی رجل و روع مقبول و المجلوس مع رجل و روع من العبادة و المذکرة مع صدقة فرعون البراء - و هم در حدیث است ان المؤمن لیذر الصغیر فحاشا فتان یقع فی الکبیر و الحکیم عن عثمان بن عطاء عن ابی هریرة ما مول از دو نشان دعا سلامتی خاتمه است و السلام -

## مکتوب صد و سیزدهم (۱۱۳)

بماه جو در بیان طریق -

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی . اما بعد بشیرة غفیه ازین دور از کار التماس نمود که در طریقه ذکر و شغل باطنی این طریقه علیه را در چیز تحریر داجا بته للسؤل نوشته می آید استماع فرمایند که شغل باطنی در طریقه ما اقسام است قسم اول ذکر اسم ذات ست و طریق این ذکر آنست که طالب را باید که زبان خود را بکام بچسباند و بجمع همت متوجه قلب صنوبری که در پهلوی چپ و وضع است گردد و این قلب صنوبری آشیانه قلب حقیقی است که از عالم امر است و آنرا حقیقت جامع نیز گویند و لفظ مبارک الله را در دل بطریق خطر بگذرانند و زبان دل این لفظ خطیر بگوید بے آنکه صورت دل را تصور کنند و نفس را بندند کند و در ذکر گفتن هیچگونه زبان را و خل ندرند نفس بطور خودی آمده باشد و از لفظ مبارک الله ذات بیچون خواهد و هیچ صفت بآن ملاحظه نماید از از روه ذات بخصیص صفات فرود نیاید و از تنزه به تشبیه نگراید باید دانست که همچنان که قلب تعلق بجانب دست چپ دارد چنانچه بالا گذشت روح بدست راست تعلق دارد آن نیز محل ذکر است و میانه سینه که

مقام سر و خفی و اخفی است نیز محل ذکر است و چون ذکر غالب می آید تمام بدن را در می گیرد و هر جزو بدن در رنگ دل زاکرمی شود و آن را سلطان الذکر می گویند طالب را باید که چندان مدامت بذکر نماید که ذکر حضور بلکه دل شود و صفت لازمه آن گردد چنانچه سمیع صفت سامع و بصیر صفت باصره چنانچه اگر تکلف ذکر و حضور را از دل دور کند دور نشود قسم دوم ذکر نفی و اثبات است یعنی ذکر لا اله الا الله و طریقش آنست که زبان بکام بچپاند و نفس زیر زبانی حبس کند و کلمه لا را از اناف بکشد و بفرق می رسد و الله را از فرق می بکشد راست آرد و الا الله را از تکلف راست بردل صنوبری که در پهلوی چپ واقع است بیارد نقش این مجموع بصورت لای معکوس می شود و این کلمات را از محلی بجای دیگر بدن باید که بخمال باشد و اعضا و نفس را حرکت ندهد و نفس زیر زبانی بند باشد و نفس تنیاری کند این کلمه را بگوید لیکن در هر نفس طاق گوید جفت نگوید لهذا این ذکر را و قوف عددی گویند و چون نفس تنگی کند بگذارد بعد از آن باز حبس کند و بر سنن سابق ذکر مذکور گوید ثم کذا ثم کذا و معنی از این کلمه را چنان تصور کند که نیست هیچ مقصود جز ذات پاک این ذکر را اول حضرت خواجه خضر علیه السلام بحضرت خواجه عبدالکحاف غفرلانی که سر سلسله حضرت خواجه گان است قدس اسرار هم تعلیم کرده اند حضرت خضر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بحضرت خواجه فرمودند که در آب غوطه بنزید در آب این ذکر تعلیم کردید ما نکه غوطه در آب زدن برای آن باشد که نفس برقرار ماند و جنبش نکند.

قسم سوم و قوف قلبی است و آن عبارت از آن است که سالک متوجه واقف دل باشد و نظریه بان داشته باشد بآنکه ذکر کند تا راه خطور یا سوی بردل بسته گردد و تفرقه بان راه نیابد بعد از آن توجه دل را بمطلب حقیقی پیدا آید چه بیکاری در حق دل مفقود است چون راه ماسوی از وی بند نشود چاره ندارد و غیر از توحیدی بان جناب مقدس بزرگال گفته اند دل از دشمن باز دارد و دست را طلبیدن حاجت نیست.

قله نفس و جواس باطن را غایت است و آن هم مقام ذکر است و چون

قسم چهارم مراقبه است و مراقبه شستن است از ترقب و آن انتظار است پس مراقبه جمع  
حواس ظاهره و باطنه است در انتظار مطلوب و مراقبه را معنی دیگر هست و آن آگاهی و علم  
بنده است بدوام اطلاع حق سبحانه بر ظاهر و باطن یعنی سالک تصور کند که حق تعالی همواره  
بر ظاهر و باطن او مطلع است — او مطلع است

حضرت خواجه نقشبند فرموده اند که از مراقبه بمنزله وزارت و تصرف در ملک و ملکوت می تواند  
رسید و انشراح بر خواطر و تنویر باطن و جمعیت انخواطر و دوام قبول دلها از مراقبه حاصل است —  
قسم پنجم رابطه است تصویر پر است در دل گفته اند — مصرع

سایه رهبر به است اندک مرتقی

یعنی حفظ صورت پیر سودمند تر است مرید را از ذکر گفتن زیرا که پیر واسطه وصول است  
سجده حق سبحانه مرید را پس هر چند مرید و جوه مناسب به پیر بیشتر داشته باشد اخذ فیوض از  
باطن او زیاده تر نماید و روزی مطلب و اصل گردد و مرید باید که اول در پیر فانی گردد بعد از آن  
بقیای فی الله برسد — بیت

زاں روئے که چشم تست احول معبود تو پیر تست اول

و طریقه رابطه محصل فنا است در پیر و نیز محبت به پیر و رعایت آداب او و متابعت او در عبادات  
و عبادات مقوی این معنی و محصل مناسبت و فنا در پیر —

## مکتوب صد و چهاردهم<sup>(۱۱۴)</sup>

بفضائل آباء مولانا بدران الدین در بیان طریقه —

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى، اعلم  
ان الشغل الباطني في طريقتنا هذه على اقسام الاول ذكر اسم الذات وطريقه ان  
يلصق الطالب لسانه بالحنك الاعلى ويتوجه بجمع الهمة الى القلب الصوري

الذى فى الجنب الايسر هو مكان القلب لتحقيقى الذى من عالم الامر يقال له الحقيقة  
 الجامع ومخطط فى البال اللفظ المبارك الله ويتكلم بلسان القلب بهذا اللفظ الخطير  
 من غير ان يتصور صورة القلب ومن غير ان يحبس النفس اذ ليس له فى الذكر دخل  
 بل يغلى النفس حتى يجرى بحالها ويريد باللفظ المبارك الله الذات البحت يعنى لا  
 يلاحظ ذلك اللفظ المبارك مع الذات صفة من الصفات حتى لا ينزل من ذروة  
 الذات الى حضيض الصفات ولا يميل من التنزيه الى التشبيه اعلم ان القلب كما له تعلق  
 بالجانب الايسر على ما مر فالروح له تعلق بالجانب الايمن وهو ايضا محل الذكر  
 وسط الصدر الذى مقام السر والخفى والاخفى وهو ايضا محل الذكر والذكر ينتقل  
 من محل الى محل من هذا الامكنة الاربعه واذا غلب الذكر على الذكر محيط تمام بدنه  
 حتى يصير كل جزء من اجزاء البدن وكل شعرة من شعر تنذرا مثل القلب وتسمى  
 هذه الحال سلطان الذكر ثم الواجب على الطالب ان يداوم على الذكر حتى يصير  
 الذكر والحضور ملكته بقلبه صفة لازمة له كما السمع صفة السامع والبصر صفة  
 الباصرة حتى لا يزول الذكر والحضور من قلبه ولو يتكلف فى زواله. والثانى ذكر النقي  
 والاثبات يعنى ذكر كلمة لا اله الا الله وطريقه ان يلصق لسانه بالحنك الاعلى كما مر  
 ويحبس النفس تحت السرقة يد كلمة لا من السرقة الى الدافع وكلمة اله منه الى الكنف الايمن  
 ويضرب كلمة لا الله منه على القلب الصنوبرى فيصير نقش المجموع على صورة لاء المعكرونة  
 ويجرى الكلمات للذكورة من محل الى محل بمجرد الخيال حتى لا يكون كحركة الاعضاء والنفس  
 فيها اجمال ويكون النفس مجوسا لا يد من ان يكون عدد الذكورة فى كل نفس ولهذا اسمى  
 هذا الذكر وقواعد ياتم اذا ضاقت النفس بترحبس ثم يحبس ويذكر كما مر ثم كذا ثم كذا  
 ويتصور معنى هذه الكلمة بهذا الطريق لا مقصود الا الذات المقدس ثم اعلم ان ابتداء  
 تعليم هذا الذكر من الخضر على نبينا عليه الصلوة والسلام نحو اجد عبد الخالق غيظ انى

تقام النفس نحو اسر بالباطن الدارغ وهو ايضا محل الذكر والذكر

فى السر والازبال اشتغل بتمارين الكلمات



رئيس سلسله الخواجه اقدس سرارهم قال على نبينا عليه الصلوة والسلام حين علم الذكر المذكور انغمس في الماء واشتغل بهذه الذكر كما امره بالانغماس ليكون النفس على قرار بدون حركة واضطراب. الثالث الوقوف القلبي وهو عبارة عن وقوف السالك على قلبه بدون الذكر وتوجه على باله وكونه ناظر اليه حتى يسد عليه طريق خطو فاسوا المطلوب ولا يكون للتفرق سبيلا الى القلب فيحدث في القلب توجه الى المطلوب الحقيقي لان التعطيل في حق القلب مفقود فاذا سد عليه طريق خطو فاسوا فلا جرم يتوجه الى المطلوب واليه اشار بعض الكبراء حيث قال خل القلب عن الاعداء فلا حاجة الى الطلب الاحياء الرابع المراقبة وهي مشتقة من الترقب وهو الانتظار فالمرقبة جمع حواس الظاهرة والباطنة في انتظار المطلوب ولها معنى اخر وهو علم العبد وشعوره بدوام اطراح الحق سبحانه وتعالى ظاهرة وباطنة يعني يتصور السالك ان الله تعالى مطلع على احواله ظاهرها وباطنها في كل زمان ومكان قال الشيخ الاجل خواجه نقشبند قدس سره يمكن وصول السالك الى مرتبة الوزارة والتصرف في الملك والملوك بالمراقبة ويحصل بها الاشراف على الخواطر وتنوير الباطن والجمعية من الخواطر ودوام قبول القلب لخامس المراقبة وهي عبارة عن تصوير صورة الشيخ في القلب قيل بالفارسي مصرع

سائيه رهبري است از ذكر حق

يعني حفظ صورة الشيخ للمريد انفع من الذكر لان الشيخ واسطة الوصول الى جناب الحق سبحانه فكلما يزداد وجوه المناسبة مع الشيخ يزداد بحسبه خد الفيوض من باطنه ويصل الى مطلبه مراده ثم اعلين ان اللازم للمريد ان يفنى في الشيخ حتى يصل الى لقاء في الله.

بيت زان روه كه چشم تست اول معبود تو پير تست اول

وطريقة الرابطة يحصل للفناء في الشيخ ومحبة الشيخ ورعاية الخاتبة متابعت العادات العبادات القوي هذا المعنى -

ناسوا المطلوب

# مکتوب صد پانزدهم (۱۱۵)

بیشتر دلی محمد تهی (جهتی؟) در تعبیر وقایع -

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى مکتوب مرغوب که تا فرد این مسکین بخوده بودند رسیده مسرت بخش گردید از دوام نسبت را بطه نوشته بودند و چیزی در وقایع ازین طرف بآن عزیزی رسد و نیز واقع دیده اند که لقمه درون آن طعام افتاد و نیست شد انحر از کمال مناسبت باین جانب خبری دهر از فصول فیوض و انفتاح طریقی آن منجر الله همزد، اوقات را بطوائف از کار و طاعات معمور دارند و دوام اقبال را بجناب بوی صفت نیستی از دست ندهند بیداری شب را مغتنم دانند و گریه و استغفار سحر را از غم امور فهمند و بتکرار کلمه طیبه نفی مقاصد و مرادات خود کنند تا در ساحت سینیه هیچ مراد و مقصود غیر از حق سبحانه نماند مرادات و مقاصد شی بد راه و حجب مطلوب است مقاصد بندگی و صف ارادت را بر تناید از راه خود برآید بارادت او تعالی قایم باید شد - والسلام علی من تبع الهدی - آنچه در واقع دیده آید که آفتاب برآید میگوئی که آفتاب برآید میتوان نماز خواهد باز خود میگوئی که میتوان خواند امامت کردی و نماز خواندیم - مخدو و این طلوع آفتاب گویا تجلی ایست از تجلیات رحمانی و نماز که عبارت از خضوع و تسلیم است درین وقت مناسب ملائیم ان الله اذا تجلی بشئ خضع له و آنچه در واقع دیگر دیده آید که شخصی از برای روشنائی چشمان شما که خیرگی داشتند آب سیاه از هر دو چشم شما برآورد و آن نیز نیک است امید است که چشم دل روشن گردد و بصیرت شما بکشاید ملکوت و جبروت نماید بدانند وقایع بشرات انداز استغفار دیننده و از قوت قریب بفعل خبری دهر جانی باید کند که معامله از قوت بفعل آید از گوش باغوش رسد بیت

چو غلام آفتابم بنم آفتاب گویم نه شمع نه شب پرستم که حدیث خواهد گویم

مکتوبات ۱۱۵ نام این مکتوب را است

لقمه طعام

تجلیات رحمانی

مکتوب صد شانزدهم<sup>(۱۱۶)</sup>ت  
حافظ آبادی

مولانا محمد امین لاهوری در جواب اسوله و تحقیق زوال عین و اثر

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی حبیبہ سید المرسلین والذ الطیبین و  
 صحبہ الطاهرین اجمعین صلاح آثار اخوی مولانا محمد امین اسوله چند پرسیده بود در جواب آن  
 بانرازه دانش خود می نویسد سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا بِكَ اَلَا مَا عَلَّمْتَنَا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ  
 جواب از سوال اول و ثانی آنست که چون بعد از طے منازل سلوک با سنی که مبدا تعین  
 اوست برسد و فانی مستهلک در آن اسم گردد زوال عین در حق او متحقق گردد بعد از آن باید دید  
 اگر سالک غیر محمدی المشرب است مبدا تعین او از مقام صفات است پس اثر او باقی ست  
 که اصل اوست و اگر محمدی ست پس مبدا تعین از مقام شئون ست و زوال عین و اثر در حق او  
 ثابت چه علم ظلال صفات ست نه ظلال شئون آری اگر سالک غیر محمدی بجاذبه صحبت توجه  
 محمدی المشرب از مقام خود ترقی نماید و اصل خود را گذشته بشیون ذاتیه و اصل گردد زوال  
 عین و اثر در حق او صورت بندد اگر گویند اثر هر گاه عین ثابت بود که از مقام صفات ست  
 پس زوال آن محال باشد والا انقلب العلم جهلا

لحق

گوئیم که اینجا طوق ظل که صفت باشد که سالک بآن بقایافته است باصل که شان  
 است و این طوق نه زوال است که سبب نقص انقلاب ست بلکه موجب کمال است چه کمال  
 در حق ظل طوق اوست باصل با آنکه گوئیم که می تواند که فنا و زوال عین و اثر شهودی باشد  
 نه وجودی و لا یلزم انقلاب العلم جهلا و زوال عین و اثر را معنی دیگر هم هست عین عبارت  
 از حقیقت و باهیت شیئی است و اثر عبارت از آثار است که بران باهیت مترتب است  
 كالإضاءة والاشراق والاحراق المرتبة علی ماهیة النار صوفیه موصوفه این آثار خارجیه  
 را عین ذات می گویند چه در خارج غیر از ذات احدیت موجودی نمی انگارند و آنچه شیخ ابو سعید

ابوالخیر قدس سره فرموده است چون عین نمی ماند اثر زکایا ماند ناظر باین معنی است چه ازین عبارت تلازم میان هر دو زوال مفهوم می شود که ملائمت بمعنی ثانی دارنده بمعنی اول و آنچه حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه سره در جلد ثالث در مکتوب پنجاه و چهارم بزرگاشته اند مثله مثل انسان التقی فی معدن الملح حتی صار شیئا فشیئا منصبعا باحکام الملح الی ان صار کله ملح اما بقی منه عین و لا اثر فلا حرم ایمن قتل و قطع و حل اکل و بیع و شتر و ولو بقی منه عین و اثر لما جاز ذلك و همچنین آنچه بعد ازین مرقوم فرموده اند الا انه قیس ذلك الملح المحکم بمقیاس ذلك الانسان و صور صورته لا انه بقی شیء الا انسان بقی اثره. این هر دو عبارت باندازه معنی ثانی است کما لا یخفی. مخفی نماند که اگر آثار را تخصیص بآثار مرتبه بکنیم عام تر بگیریم که شامل علاقه اصالت و ظلمت نیز باشد معنی ثانی شامل معنی اول می گردد چه عین ثابتی که از مرتبه صفات است نیز از آثار یا هیت است لیکن عبارت شیخ ابوسعید ابوالخیر که مشعر بتلازم است میان هر دو زوال آبی است ازین تعمیم ظاهر است در تخصیص بآثار مرتبه است.

بلکه عام تر

سوال سوم آنکه در رساله مبدا و معاد حضرت ایشان نوشته اند درین عروج اخیر که عروج در مقامات اصل است در دوازده حایت حضرت غوث اعظم <sup>علیه السلام</sup> ایام را در این اصل همانست که آنرا تعبیر بولایت کبری نموده اند یا غیر آن. محذورا در این هنگام که رساله مبدا جمعا جمع شده است اصلا و ولایت صغری و کبری نبود بعد از آن بدین کلمات ولایت کبری بر منصف ظهور آمده و این اصطلاح واقع شده است درین باب بعد از تامل اگر توفیق یافت چیزی خواهد نوشت.

سوال چهارم آنکه چون معامله عارف بتفصیل با محبت صرف اقتدر در این مقام عارف را اعمال صوریه از ذکر سانی و تلاوت و غیر آن سودمند تر و ترقی بخش هست یا نه. جواب

سودمند است و رفع درجات اخروی می نماید و کفارت خطیبات می کند و از اله کدورات بشری و ظلمات جسمانی می فریاد در حدیث است اندلیغان علی قلبی وانی استغفر الله فی الیوم

واللیلة سبعین مرة لیکن ترقی در آن مقام که وصل آن گشته وابسته باین اعمال نیست بحض فضل  
یا بحجت صرف ست علی تفاوت الدرجات -

سوال پنجم آنکه مقرر قوم است که اسلام حقیقی که متوط یا طمینان نفس است از زوال و  
خلل محفوظ است و حال آنکه از جمله عقاید است الا یمان بین الخوف والرجاء و رسول خدا  
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فرموده اند والله لا ادری وانا رسول الله ما یفعل بی ولا بکم -  
جواب: ایهام ظنی است موجب قطع نیست پس ایهام خاتمه باقی است و خوف و رجاء بر جا،  
باید دانست که نفس مطمئنه بنص قطعی راضی و مرضی است و بشریحت لیکن علم بحصول طمینان  
دریاده شخص معین بامارت و علامات ست یا با ایهام که امور ظنیه اند از قطعیت قطع متوط  
بوجی است و باخبار انبیا را علیهم السلام و همچنین آنچه مقرر این طائفه است الفانی لا یرد  
رفع ایهام خاتمه نمی کند که این مقدمه ظنی است موجب حصول یقین نیست و آنچه پیغمبر علیه  
علی آله الصلوٰة فرموده لا ادری وانا رسول الله و ما یفعل بی ولا بکم، ناز راه ایهام خاتمه  
است که طمینان نفس و حسن خاتمه شان قطعی است و شک در آن کفر بکتابه آن معنی است که  
تفصیل آنچه بمن و بد دیگر در دنیا و آخرت بکنند نمی دانم چه علم غیب مخصوص حق سبحانه است  
چنانچه مفسران گفته اند قُلْ لَا تَعْلَمُ قَوْلُ نَفْسٍ قَالَتْ اُحْيِ لَهَا مَرْتًا قَرَّةً اَعْيُنٍ جَزَاءً لِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ -

## مکتوب (۱۱۷) صد و هفتم

بحافظ محمد صادق کابلی در جواب کتابت و ترغیب بر افاده طالبان -

مکتوب مرغوب رسیده سبب مسرت گردید حدیث شوق بر نگاشته بودند از این جانب  
دوستان را نیز مشتاق دانند بلکه بمقتضای حدیث لا شد شوقا. باید که این شوق مضاعف  
باشد چه هر چه باصل متسوب ست زیاده است فرع هر چه دارد از صفات خیر همه مستفاد از  
صل است الله تعالی شعله را مشتعل سازد و آتش محبت سمر بلند گرداند با حکم المء مع مزاج  
شوق را

بمعیت ذاتیه برساند و از شان و اعتبار بگذراند دیگر هر که بصدق بیاید باو طریق و توجهات نمایند  
و از یاران فقیر کسی که طریق نفی و اثبات طلب نماید تعلیم کنند احوال عمریزی که از فرزندان گنج شکر  
است نوشته بودند واضح گردید نیک است بعد از استخاره با اجازت جمعی معین با و بکنند بشرط استغفار  
بر شریعت و رسوم و محبت شیوخ و در آردن اشتغال نمایند و چون جمعی در صحبت شماراه می آمدند  
و طالبان مستفیدی شوند چندگاه استقامت نمایند حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بحضرت  
امیر کرم الله وجهه فرموده که ای محمدی الله بك رجلا واحدا خیر لك من ان يكون لك حمی  
النعمه منفق علیه و هرگاه بیایند بصلاح اخوی محمد میرک بیایند و ایشان را آزرده سازند رفتن با او  
آردن با اجازت مامول از دوستان دعای سلامتی قائمه است و السلام اولاً و آخراً -

## مکتوب صد و نهم

بخفایق و معارف آگاه حضرت شاه جیور اظهار شوق و آلام مہاجرت اشعارے اردقالت محبت -  
الحمد لله العلی الاعلی و سلام علی عباده الذین اصطفی اخوت پناه کمالات تنگه  
ازین مجور مشتاق نجات و سلام خیر انجام مطالعہ فرمایند احوال ہمہ حال مستوجب حراست المسئول  
من الله تعالی سلامتکم و عافیتکم و استقامتکم ظاہراً و باطناً صحیفہ گرامی کہ اخیر از حضرت  
دہلی فرستاده بودند و دیگر کہ بدست خواجہ محمد افضل ارسال داشته رسیدہ مسرت بخش گردید  
حمد لله سبحانہ کہ بعافیت اند و از خلیفہ عہد مہربانی یادیند باعث خوشحالی ہمہ دوستان شد  
حدیث شوق بزرگاشته بودند و اظهار آلام فرقت نموده ازین دور افتاده زیادہ از ان تصور نمایند  
و حدیث نفیس لاشد شوقاً بر خوانند چرا زیادہ نبود کہ شوق شما منقسم است شوقی ست کہ  
شمارا کشان کشان می برد و غالب آندہ است و شوقی است بایں و ایس ماندگان و شوق این  
غیر منقسم است امید کہ شعلہ شوق مشتعل شود و آتش محبت سمر بلند تا بحکم المرء مع من احب  
از آفاق و انفس برماند و از شان و اعتبار بگذراند و بمعیت ذاتیه برساند هر چند صفت شان را

از ذات تعالیٰ هیچ گاه جدائی و انفکاک نیست لیکن محب ذات را سبحانه بجبهت محبت ذاتیه با ذات محبت پیدامی شود که آنجا از شان و اعتبار هیچ ملحوظ نیست این از خصائص و اعجوبگی های محبت است که محبوب را صفات و شیون ذاتیه او معرای سازد و محب را از آنجا داخل می گرداند مشهور است بنس نام جانور است که اگر شیر و آب را آمیخته پیش او بنهند شیر صرف را از آن میخورد و آب جدای ماند و ما نحن فیہ ازین هم نازک تر است چه شیر و آب دو با همیت مختلف است که با هم آمیخته اند و صفات را که از ذات تعالیٰ ازلا و ابداً انفکاک واقع بلکه ممکن نیست، این انسان کامل از راه معیت و محبت جدای سازد در حدیث است لا تسبوا علیاً فانه ممسوس فی ذات الله تعالیٰ عین کعب ابن عجره اعطاء این نوع محبت صرف مناسب است و اثر محبت اوست تعالیٰ چه سبقت از آن جانب است بجه هم و بجهونه خوش گفت بیت

ادایه حق محبت غایت نیست ز دوست و گرنه عاشق مسکین هیچ خور سداست

حضرت امیر که محبت ذاتیه رسید و مورد ممسوس فی ذات الله گردید اثر محبت حق بود جل و علا که او را باین درجه رسانید در حدیث آمده است یا علی ان جبرئیل رعم اند یحییٰ قال وقد بلغت ان یحییٰ جبرئیل قال نعم و من هو خیر من جبرئیل الله عز وجل یحییٰ الحسن بن سفیان عن ابی الضحاک الانصاری دیگر یکرم الله سبحانه فقیر را دین ایام فرصت است این چند کلمه نامربوط بدست لزمان و چشم گریان و دل بریاں نوشته است حق سبحانه شمارا در امان خود دارد مصرع

لے غائب از نظر بخدای سپارمت

یقین است که این دور از کار را در لکنه متبرکه که از دعای خیر منسی نخواهند کرد و سلام فقیرانه این مسکین را بدرگاه پر براه رسالت پناه علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام خواهند رسانید دیگر خادم الفقرا شیخ عزیز الله در خدمت چیست و سرگرم است تا واضح باشد و السلام و لا و آخره

## مکتوب صد و نوزدہم (۱۱۹)

بحقائق و معارف آگاہ و مخدومزادہ عالی مرتبہ شیخ عبدالاحد در جواب آنکہ سالک در حین نماز  
بچہ چیز متوجہ شود و در بیان اہام صلوٰۃ وسطی و ساعت جمعہ و اسم اعظم و در اہت و بزرگی  
مسجد سرسند و در آنکہ حقیقت قرآنی و نزول بلا کیف عبارت از چہ چیز است۔

مرتب

الحمد لله العلی الاعلی و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ فرزند ارجمند کمالات آراستہ  
شیخ عبدالاحد از بن مسکین پرسیدہ بودند کہ سالک در حین ادائے نماز بچہ چیز متوجہ بود بذات بخت  
کہ مسجود و معبود حقیقی است یا بقرآن مجید کہ مدار نماز است یا بکعبہ کہ مسجد الیہا است یا بخشوع  
و خضوع و تعذلی ارکان کہ مامور بہا اند یا بجمع این امور معاً و بر سر کدام ازین شقوق شہادت  
نمودہ اند و نذرافع ثابت کردہ سعادت آثار مصلی را آنچه لابد است و مامور است بآن  
توجہ بارکان نماز است و بقومہ و جلسہ و طمانیت و خشوع و خضوع قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ  
الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ و خشوع در نماز عبارت از دو فعل نظر است  
بسجدہ گاہ مثلاً در قیام و مانند آن و نیز توجہ اوست بقرارت قرآن و تفکر است در معانی و  
اسرار آن اگر از اہل معنی است والا آن قدر تعقل کند کہ این کلام حق است جل و علا و توجہ  
بذات بخت از مامورات صلوٰۃ نیست مع ذلک گوئیم کہ توجہ باین امور عین توجہ است  
بذات مسجود بذات بخت بے ملاحظہ اسما و صفات چنانچہ نوشتہ اند بزرگوار توجہ و مراقبہ و تصور  
و تعقل است مانند عارفی کہ واصل ذات بخت است و بوصول غریبی ممتاز گشتہ است  
معاملہ او جدا است در وقت ادائے نماز علی الخصوص باطن او را اتصال بلا کیف بآن  
ذروہ علیا و انقطاع از ظاہر سیدامی شود ظاہر و متوجہ بارکان است و باطن او در وصل  
عربان است و بیچ ترفع نیست توجہ او بذات بخت ہمیں توجہ بارکان است و نیز مسجود  
ذات بخت بے ملاحظہ صفات قرار دادن محل تامل است چنانکہ مستمع صفات مسجود نبود



چیزات را در هیچ وقت از صفات انفکاک و جدائی نیست و معامله عارف کامل که قبله توجّه او جز احدیت مجرّده نیست متناسب چنانچه گذشت، هر چند صفات را از ذات تعالی انفکاک نیست لیکن این عارف را بحکم محبت ذاتی با ذات بحت معینی هست که از صفات در اینجا هیچ ملحوظ نیست پس این انفکاک در محبت و گرفتاری است و پس و این معیت ناشی ازین محبت است بحکم الامر مع من احب.

نوشته بودند که اگر متوجه کعبه یا قرآن مجید شود بحقیقت اینها متوجه شود یا بصورتشان اگر بحقیقت شان متوجه شود پس کسی که بحقیقت آن ها رسیده است چگونه بحقیقت آن متوجه شود اگر بصورتشان متوجه شود پس در قرآن مجید می توان راست آورد سنگ و کلوخ محض را نمی توان قبله کرد زیرا غیبت آن - سعادت آثار اوصی را باید که متوجه بصورت آن شود اگر از ارباب حقیقت است از صورت بحقیقت می رود و حقیقت را در صورت می بیند و اگر از ارباب حقیقت نیست پس توجّه بصورت هم او را غنیمت است و آنچه صورت کعبه را سنگ و کلوخ قرار داده اند نه چنین است چه اگر سنگ و کلوخ در میان نباشد و سقف و جدران نبود کعبه است و سجود الیه خلاف آن است بلکه صورت کعبه معنی ایست که افهام از درک آن عاجز اند این صورت حقیقت منش است و حقیقت کعبه و راه آنست هرگاه عقول از درک صورت آن عاجزند بحقیقت چه رسید و نیز گوئیم توجّه بکعبه همین است که بجانب کعبه نمازی خواند تعقل این توجّه و تخیل کعبه چه در کار همین چه محبت آن از برکات کعبه فیض مندی شود و از حقیقت آن بهره مند میگردد - نوشته بودند که در تعین صلوة و سطی و ساعت جمعه و اسم اعظم اخبار و آثار تعارض عظیم دارند و آنچه بکشف توأده باشد و از آن مفهوم شود تعیین فرمایند که خدشه از خاطر بر خیزد و بمرور منافع کثیره عاید گردد - اے عزیز حبیبه را که حق سبحانه بهم گفته باشد در سوال اوصی الله تعالی علیه و آله و سلم با وجود این همه شفقت بر امت و حرص ایصال خیر باین بیان نفرموده ما و شمارا نمی رسد که درین باب لب کشائیم و خواب و خیال خود این معما بکشائیم اجمو اما اجمه الله

کتاب الفناط و دعائی و تفصیل است اما در کعبه هیچ راستی نیست

نشوده باشد نظائر این ابهام مصالح عباد و منافع شان منظور باشد مثل آنکه اسمارا  
تعظیم کنند. مخدو یا تضاعف حسات امری نیست که بظن و تخمین دران باب توان حکم نمود و  
یا بخواب واقع یقین توان کرد تا نص وارد نشود چنانچه در مساجد ثلثه و اگر نه در باب فضل و شرافت  
و بابهت و عظمت این مسجد و تضاعف حسات دران چیزها دیده اند و مشاهده نموده که تفصیل  
آن گنجایش وقت نیست. این ابهام در رنگ ابهام شب قدر روز مولود و وفات رسول خدا  
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و از هر کدام برکات گیرند و تمام روز جمعه را بحجیت و حضور و  
تضرع و دعا معمور دارند و همه تمارها را محافطت تمام کنند ممکن این خدشه در خاطر ظاهر  
از رفع آن بود رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فرموده است ان الله تعالی فرض  
فرائض فلا تضیعوها و حرج و اذلا تعتدوها و حرم اشیاء فلا ترتکبوها و سکت  
عن اشیاء رحمته لکم غیر نسیان فلا تنحسوا عنها.

نوشته بودند که حضرت جمعی فرموده بودند که روزی ملایک عظام را دیدیم که مساجد متبرکه  
را اولافا و لامی نویسنند و الا مسجد حرام نوشتند عظمه الله تعالی بعد از ان مسجد النبی بعد  
از ان اقصی را بنوشتند بعد از ان در مرتبه چهارم مسجد سرسبز را نوشتند بزرگی این مسجد از  
این بشارت معلوم شد یا چون در ذیل مساجد متبرکه که تضاعف حسات در آنجا منصوحت  
واقع شده است امید است که اینجا هم تضاعف باشد علی قدر درجه درین باب اگر  
متوجه شوی ظاهرا بشارت یابی که سبب نشوق عظیم طالبان و عالمان باشد. مخدو یا  
تضاعف حسات امری نیست که بظن و تخمین دران باب حکم نمود یا بخواب و واقع یقین  
توان کرد تا نص وارد نشود چنانچه در مساجد ثلثه و اگر نه در باب فضل و شرافت و بابهت و  
عظمت این مسجد و تضاعف حسات دران چیزها دیده اند و مشاهده نموده که تفصیل آن  
گنجایش وقت و ورق نیست.

نوشته بودند که در مکاتیب شریف واقع شده است که حقیقت شے عبارت از مبدءاً

فیوض وجودی و تواج وجودی اوست و آن شے کا نفل است مگر او پس حقیقت قرآنی عبارت  
از چه چیز باشد و بالا رفتن از وی چه طور متصور شود. مخدوم با هیچ محل استبعاد نیست در رنگ  
آست که شیونات ذاتیه مبادی فیوض وجودی صفات حقیقت اند و صفات در رنگ  
ظلال اند مر آن شیونات را و ترقی از شیون ذاتیه جائز است بلکه واقع کما لا یخفی علی اربابه -  
پرسیده بودند که در مکاتیب علیه واقع شده است که چون معامله از اصل وصل اید  
و بذات بحت افتد تعالی آنجا ذکر را در ترقی هیچ خلقتی نیست و غیر از قرآن مجید هیچ وسیله و مخدوم  
ترقی نیست حتی که اگر کلمه طیبه را بعنوان قرآن خوانده شود فائده بخشد و سبب ترقی بود و در مکتوب  
دیگر رقم فرموده اند که چون نظر و قدم واپس ماند و پروبال بهمت فرو ریزد و معامله بغیب صرف  
افتد جزیه پای کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله نتوان رفت و جز در کنار این کلمه مقدسه  
قطع آن مسافت نتوان نمود و مخدوم وجه تطبیق میان این دو کلام چگونه باشد - جواب: این  
سوال هم از کلام آنحضرت می بر آید جائے که نوشته اگر کلمه طیبه را هم بعنوان قرآن بخواند فائده  
می بخشد چه این هر دو کلمه مبارکه از قرآن مجید است پس اگر بعنوان قرآن خوانده مفید و ترقی  
بخش شود - جواب دیگر آست که میان کلامین تداخل نیست تا تطبیق داده شود زیرا که  
در کلام اول مذکور است که معامله بذات بحت است می تواند که بشیون و اعتبارات متعلق بود  
یا ذات ماخوذ باشد و اعتباری بود غیب صرف را خاص بذات معرا از شیون نمودن ممنوع  
است بل فقط نتوان رفت و قطع مسافت نتوان نمود مگر این معنی است چه در ذات بحت رفتن  
و قطع مسافت نمودن ملائمت ندارد و آنچه در کلام اول مذکور است که غیر از قرآن مجید هیچ  
وسیله و موجب ترقی نیست این ترقی نه بقطع مسافت است بلکه این جائز ترقی بمعنی ازدیاد  
نسبت و رابطه است و نیز آنچه نزد حضرت ایشان تا تحقیق است آست که نظر از هیچ  
جا کوتاهی نیست و همه جانفوز دارد و وصول نظری در مرتبه ذات بحت ثابت است پس  
واپس ماندن نظر که در کلام ثانی مذکور است محمول بر حقیقت نیست و چون قدم در این جا

افتد و آنچه در کلام ثانی مذکور است از آنجا که معامله بذات بحت

قرین نظر است پس می تواند که کوتاهی آن نیز بحقیقت نبود و کوتاهی نظریه و قدم هر دو محمول  
 بر شهود بود و نه بر وجود یعنی در شهود عارف قدم واپس ماند پس می تواند که در نفس امر نه چنین  
 باشد و برین تقدیر این مرتبه از ذات بخت متمیز بود. اگر گویند که رویت بصری و مشاهدۀ  
 قلبی هر دو در دنیا است پس وصول نظری در آن حضرت بجه معنی بود. گوئیم که این نظر  
 امریست بے کیف و رای رویت و مشاهدۀ نایان نرسی معنی آنرا ندانی گویا از قبیل  
 متشابهات است. حضرت ایشان باین نگاشته اند که وصول نظری بوصول قدمی نه بآن  
 معنی است که آنجا شهود و مشاهدۀ است و یا قدم را آنجا پیش است آنجا مورد آنجا پیش نیست  
 قدم چه بود بلکه وصولیست مجهول الکلیف اگر در صورت مثالیۀ بنظر منقسم گشت وصول  
 نظری می گویند و اگر بقدم وصول قدمی والا نظر و قدم از آن حضرت هر دو و اله و حیران است  
 تحقیق مرام آنست که یک مقام را چند جا ظهور می باشد آخرین ظهور اصل آن مقام است  
 ظهورات دیگر نمودجات آنست و هر کدام را از اصل و نمودجات احکام مختلفه است هر چند  
 سالک هنگام وصول نمودجات آنرا اصل می انگارد لیکن بعد از وصول باصل ظهورات  
 سابقه را ظلال و نمودجات خواهد دانست پس می تواند که خصوصیت ترقی بقرآن مجید خاصه مقام  
 باشد که فی الحقیقت مرتبۀ احدیت ذات است تعالی و در نمودجات آن ترقی وابسته بکلمه طیبه  
 بود منزل الاشتباه.

پرسیده بودند که نزول بلا کیف عبارت از چه چیز است از تجلی است که بعالم خلق تعلقی  
 دارد یا تجلی که بعالم امر متعلق است اگر بعالم خلق تعلقی دارد باید که بحاسه بصر باشد و آن غلا  
 مقرر است چه رویت در دنیا واقع نیست و اگر بعالم امر تعلقی دارد باید هر کس که سیر در عالم امر  
 داشته باشد و این امر عظیم روے دهر و هذا بعید جلا - جواب: لا نسلم که هر چه بعالم  
 خلق تعلقی دارد بحاسه بصر مدک است بر اهل ریاضت و صفا چیزها از عالم خلق منکشف میشود  
 و انقلاب دیار و اهل زمانه را در بلاد شتی منکشف می کنند و کعبه طائفان آنرا می بینند و حاسه بصر

را آنجا خلقت بیست والا باید که اعمی ازین دید و مشاهده امور غیبیه محروم بود که حاسه بصر ندارد  
و حال آنکه اعمی و غیر اعمی از اهل صفاد کشف امور غیبیه برابرند و نیز باید که اعمی که بکمال درجه  
ولایت رسیده است از تجلی که بعالم خلق تعلق دارد بجه بهره بود و آنچه در شق ثانی نوشته که هر کس  
در سیر در عالم امر داشته باشد و این امر عظیم روے دهر یعنی مشاهده این تجلی نیز در تخیل منع است  
چه عالم امر پنج لطیفه است و هر لطیفه عالمی است که با صغاف از عالم خلق زیاده است  
تجلی که بیک لطیفه تعلق داشته باشد مثلاً صاحب لطیفه دیگر که سیرا و دران لطیفه است چه در کا  
که از آن تجلی با خبر بود بلکه صاحب سیرها ل لطیفه را علم بآن تجلی و مشاهده چه در کا یا و شما که  
در عالم خلق که از هر کدام لطیفه عالم امر رنگ و کوناه است اقامت داریم و چیزی را دران عالم  
می گذرد و عجائب و غرائب در عرش و کرسی و سموات روے می دهد بلکه تغلبات که بر روے  
زین و ارد می شود بلکه درین گذر روے می دهد و یا از آن اطلاع نیست و نیز تجلی که بعالم خلق  
تعلق دارد رویت آن نه رویت ذات حق است جل و علاء تا در دنیا واقع نشود بلکه رویت  
ظلی است از ظلال که در رویت آن محذوری نیست بعضی از دوستان گفتند که معنی عبارت  
شما که این ست نزول بلا کیف عبارت از چه چیز است از تجلی است که بعالم خلق دارد آنجا  
آنست که از تجلی است که ادراک آن بعالم خلق که حاسه بصر باشد تعلق دارد یا ادراک آن بعالم  
امر است هر چند این معنی ازین عبارت مستبعد است گوئیم که این نزول امر بیست در قبیل  
نشا بهات که ایمان باید آورد و کیفیت آن بعلم الله تعالی حواله باید نمود از باب تمثل و تشکل  
نیست و چون این امر بعضی از اخص خواص منکشف گرد بجه حاسه بصر خواهد بود اگر این ادراک  
بعالم امر تعلق داشته باشد لازم نیست که هر که سیرا و بعالم امر رسیده باشد این معمارا در بیدر ظاهر  
مانعی بود یا این انکشاف را در روے خلق نکنند در رنگ آنکه جن و ملک و سایر اجسام لطیفه محاذی  
ابصار ما می شوند و محسوس نمی گردند یا گوئیم که این ادراک بهما و راء حاسه بصر و حاسه قلب  
و غیر آن از عالم امر ثابت است و آن هیئت و حدی انسان کامل است که از مجموع عالم خلق و

عالم اهرم رسیده است و بهیئت وحدانی آنرا عارض شره یا عالم ضروری بآن درعارف پیدا می کنند این تشبیه در انکشاف مقامات و عروجات که اهل الله را حاصل است و از ظل باهل میروند و از صفات بشیونات صفات سلویه و از ان بذات تعالی و تقدس ترقی می نماید و اوردی شود ادراک این امور اگر بحاسه بصر است پس لازم می آید ذات تعالی در دنیا می شود و صفات که معانی اند چگونه می گردند و شیون و اعتبارات ذاتیه و امور سلویه ویت آن چه امکان دارد و اگر بعالم اهر است می باید که هر که سیر و بعالم اهر برسد هر چند در آن امکان را تمام نکرده باشد و بقا رسیده این همه درجات بروی منکشف شوند و هیچ دقیق بر روی مخفی نماند و مکشوف جمیع اولیا و انبیا علیهم الصلوات و التسلیات منکشف شود و قساوان اظهر من الشمس است قما جواب که فرمود جواب است.

نوشته بودند سال که که بچندین نقص متصف باشند باین تخیل مشرف شود تصدیق اومی توان نمود سعادت آثار اگر این سالک باین کمال پیوسته است و هدیث نقص از راه شکست نفس گفته می توان تصدیق نمود. الحمد لله اولاً و آخراً و الصلوة والسلام علی رسولہ دائماً و سرمداً و علی الکرام و صحبه العظام.

## مکتوب صد و بیستم (۱۲۰)

بشیخ حسین منصور در جواب اسوله او.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله على تواله و الصلوة والسلام على نبيه محمد واله  
مکتوب مرغوب رسیده مسرت بخش گردید و کتابت پیش ازین فرستاده بودند جواب آنرا طلب داشته بودند و مخد و بایک کتابت یافته نشد و یکجه هم رسیده که متضمن اسوله بود جواب آنرا تسوید می نماید از حزن و بے مزگی و بے حلاوتی که روی می دهد نوشته بودند و لم آنرا بر رسیده سعادت آثار انصیب مکن از واجب تعالی عجز و انکسار است و خرابی و نایافت . بیت

آثار این کتابت در بعضی مکتوبات است

عاشقان را نصیب از معشوق جز خرابی و جانگدازی نیست  
 مقید مطلق را چه در یابد و متناسبی غیر تناسلی را چگونه احاطه نماید تا هر جا میرود قید با خود دارد  
 اطلاق صرف را نشان نیست لاجرم بے حلاوتی و بے مرگی همه وقت دامنگیر بود و حزن و  
 اندوه و انشاء باشد کان رسول الله صلی الله تعالی علیہ وسلم دائماً الحزن متواصلاً لفکر بیت  
 فے وصل نیست و حتی بخمار و بخرن که شراب ناامیدی غم در در میرد  
 دیگر هر که از طالبان حضور تا م روی نماید و از ذکر باز داشته بهماں حضور و گذارند و اگر در این  
 حضور ترقی پیدا کرد فہما و الالباز بکرا و ترقی مفتوح باشد سالک کے در حین ادائے نماز استغفار  
 اولاً استخوان غالب آید کہ نہ شعور استماع قراءۃ مانور نہ شعور ادائے ارکان مع ذلک جمیع  
 ارکان از روی ادائیگی یاد اگر در تمام رکن شعور نیابد می باید کہ نماز او فاسد شود۔ یا تَجِبُكَ الدِّينِ  
 اَمَّا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَاَنْتُمْ سُكَارٰی حَتّٰی تَعْلَمُوْا اَمَّا تَقُوْٓنَ۔ سکر این سالک ہر چند  
 از راہ محبت است لیکن بحسب شرع شریف فرقی نیست ہر گاہ این استغراق در جواز نماز  
 خلل اندازد پس در استمرار این حالت نکوشند بلکہ سعی بر انقلاع این حالت لازم است دیگر  
 سالکے را اگر حالت مستمر و دیر کہ خود را با سوس را معدوم یا بدو جزا و تعالی را موجود نیاید لیکن  
 ظلمت کمالات و کحوق آن باصول در نیاید استفسار رفتہ بود کہ صاحب این حالت بقاء  
 مصطلح صوفیہ کرام رسیدہ باشد یا نہ۔ جواب بقاء جذبہ رسیدہ است بقاء  
 مطلق و قتی بر سر کہ این یافت عدمیت از راہ ظلمت و کحوق باصل ناشی شرہ باشد این  
 معنی را صاحب عدم خود در یابد یا عارف دیگر یکشف یا فراق کحوق صفات او را در یابد و  
 معائنہ کند و حکم بقاء او کند فناء مطلق متواصل است بوصول با تم کہ مبرا تعین سالک است  
 و استہلاک در ان اسم و در عدمیت وصول استہلاک نیست غایتہ ما فی الباب ہستی اسم مذکور بر  
 مدرکہ سالک استیلا یافتہ است سالک ہستی خود را در جنب آن مستور یافتہ و خود را معدوم دیدہ  
 است و چون در ان اسم فانی شود و وجود کمالات تابعہ وجود را از و پسند و باطلی یا بد بقاء

مطلق برسد دیگر رواست که سالک غیر محمدی المشرب بجاذبه صحبت و توجه شیخ خود که محمدی المشرب است بکمالات ولایت محمدی برسد و بخصائص آن ولایت مشرف شود لیکن او را محمدی المشرب یا صاحب ولایت محمدی نمی توان گفت چه این کمال دروے قسری تبعی است نه ذاتی و طبیعی - ولایت او ولایت همان نبی است که این بالذات بر قدم او سست و آنچه در کلام حضرت ایشان با قدرنا الله سبحانه بسره الاقدس واقع می شود که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بکلیه فی خلق دارند بآن معنی است که بظاهر و باطن متوجه بخلق اند و بصورت معنی خلق را دعوت می فرمایند آنکه ظاهرشان بخلق است باطن بخی جل و علا چنانچه دیگران می گویند و از کمال اولیا کتب معین و را بکمالات نبوت رسیده اند در وقت نزول نیز بظاهر و باطن متوجه خلق اند برای دعوت و عروج در غیر نماز هم می تواند که دروے نماید و التذاد در نماز منتهی مرجوع را در کار نیست که علی الدوام باشد یعنی ظاهر او را چه باطن او در صحن ادای آن از ظاهر منقطع گشته اتصال خاص بمرتبه بیچونی پیدا می کند و قرب خاص التذاد بیچونی حاصل می نماید و ظاهر هم بزرگ باطن متبع می گردد و بلند می شود و گاهی بواسطه عروض بعضی عواض این انصبغ را نمی فهمد و التذاد را نمی یابد مراد از این اثر وجود و توابع وجود است یا غیر آن تحقیق آن را فقیر در بعضی مکاتیب نموده است از آنجا طلب نمایند ولی راه آنرا است که صغیره از وی وقوع آید باز کتاب آن از ولایت معزول نمیشود و آنچه در باب اجازت تعلیم طریقه قاریه نوشته بودند این تعلق بجنود را در هر گاه بشیئ الله تعالی می آیند مذکور می کنند و واقع که نوشته بودید نیک و روشن است - والسلام اولاً و آخراً -

## مکتوب بیست و یکم

بخدمت زاده شیخ ابوالقاسم در فرق میان خلعت لوازم آن جواب بعضی اذواق که نوشته بودند -  
الحمد لله علی ما انعم و جعلنا من امت و حبیبه المبعوث الی العرب و العجم و جعل  
امت خیر الامم صلی الله تعالی علیه و سلم اما بعد کتابتے که فرزندی ارشدی فرستاده بودند



رسیدہ مسرت بخش گردید بعد بیت فرق میان خلعت و لوازم آن پرسیدہ بودند، بدانند کہ خلعت  
بس مقام عالی ست کہ بالا صالت نصیب حضرت خلیل است علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام  
و تبعیت و وراثت از امتان ہر کہ را یابین دولت بنوازند و لوازم خلعت در اینجا کنایت از مبادی  
و مقدمات اوست و بشارت حصول نفس خلعت کہ دیدہ اند مبارک باشد حق سبحانہ آثار آن  
بظہور آرد۔

نوشته بودند کہ در نماز نسبت ہائے عجیبہ غریبہ رو میزدہ نیستے و قربے کہ در نماز رو میزدہ  
از اصالت مجرب است درین نشاۃ خلاصی از شعبہ طے ضلال مگر در نماز سیر آمد کہ معراج مومن  
است قربے کہ در حین ادائے آست بیرون آن نادر است کہ روئے نماید۔ نوشته بودند پیش ازین کہ  
خود را نور صرف می یافت کہ عبارت از تحقق بحقیقت کعبہ است احوال نمی یابد و جز نسبت  
وسعت بیچونی و امتیاز بے کیفی مرتبہ و خوب نمی فہم در تجر است کہ سرائی عدم یافت چیست  
بیچ جائے تجر نیست چہ در ہنگام طلوع نسبت وسعت بے کیفی کہ حقیقت قرآن مجید است اگر  
نسبت سابق مستور گردد و دیگر نشود گنجایش دارد و ہر چند میان دو نسبت تداخل نیست بنویس  
حق متحقق گشتہ باین وسعت پے برد و نور در اک امتیاز بے چون نماید درین وقت عدم یافت  
آن تحقق است نہ عدم آن تحقق بشارتے کہ طلب آن نمودہ بودند موقوف بر حضور است  
دیگر از ناپمروائی یا ران در بار نمود و ہمہ را از حق دانستہ تعالیٰ دہاے عباد در تصرف اوست سبحانہ  
ہرگونہ میخوابد می گرداند۔ بیت

از خدا دان خلاف دشمن دوست کد دل ہر دو در تصرف اوست

ہر کہ بشما آشنائی می کند شمار از حق جل و علا باز داشته بخود مشغول می سازد و ہر کہ بشما آشنائی  
نمی کند حق می گذارد جل شانہ بحق سبحانہ بودن بہتر است یا بخلق چہ خوش گفت ریاضی

یار ہمہ خلق را از من بد خو کن و ز جملہ جہانیان مرا یکسو کن

روے دل من صرف کن از ہر جہتے در عشق خودم بچہت و یکر و کن

باین یاران دو کلمه از راه کلمه مندی و آزدگی نوشته شده است تا واضح باشد و السلام اولاً و آخراً -

## مکتوب<sup>(۱۲۲)</sup> بست دوم

بلاموسی در جواب اذواق و وقائع و س که نوشته و در برابر مطلوب -

بسم الله الرحمن الرحيم برادر دینی ملا موسی ازین مسکین سلام عافیت انجام خواند  
کتابی که متضمن شوق و ذوق بود رسیده خوش وقت ساخت حلاوت و ذوق که در ذکر و مراقبه  
رو می دهد در آثار جزیه است و دید فناء و محبوبیت نیک مبارک است و ظهور انوار که تمام خات  
از ان منور می شود و بجای جسم چیزی دیگر می نماید این گویا بقا است که بران فنا مرتب شده است  
لیکن این فنا و این بقا مقید بجز با است همت بران گمارند که فنا مطلق بحصول پیوند  
و آنچه مقصود از آفرینش انسان است بدست آید حمد الله سبحانه و در بند این حالت هستند و  
ترقی از ان میجوهند آنجا که نوشته اید که مطلب باین فنا شدن جسم نیست مقصد آنست که شاید  
غیبی پیوسته مثل معشوق ظاهری در نظر باشد و متوجه بغیر شدن ندیده باید دانست که شاید  
غیبی برتر از ان است که در دید و دانش آید و مشهود و متخیل گردد و حضرت خواجه بقشبن قدسنا  
الله تعالی بسره فرموده اند هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آنهمه غیر است بحقیقت  
کلمه لانی باید که ظاهر این کلمه که در نظر باشد محمول بر حقیقت نیست بر سبیل تنظیر است  
یعنی گویا در نظر است که علی الدوام متوجه الیه است با کمال حالته که آرزو آن می کند تفوق  
آن بر حالته که نقد و وقت شما است محل تامل است مصرع آن کلمه در زبان گنجی مطلب  
و آنچه بعد ازین نوشته اند که هرگاه چند مکاشفه سولے آن انوار از آنجا نب در نظری در آید  
متوجه نمی شود و دفع می کند نیک بلند است و تلافی آرزو سابق می نماید آرزو عزت و  
تنهایی نموده بودند نیک مبارک است العزلة منیة الصدیقین لیکن بداند صحبتی که برای افاده  
یا استفادہ بود به از عزلت است و السلام اولاً و آخراً

وراثت

چیز دیگر

## مکتوب صد بست سوم<sup>(۱۳۳)</sup>

بخدمت مزاده عالیقدر ارفع عن الخلق شیخ ابوالقاسم در عقوبات از زلات یاران منع از شنیدن قول نماید.  
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکاتیب شریفه رسیده مسرت بخش گردید از  
آشتی و حصول صفات نوشته بودند خوب شد تا ره فتنه هر چند منطقی تر بهتر از دوستان بمقتضای  
بشریت رتبه واقع شود و امری که مخالف دوستی بود ظاهر گردد باید در گذرانید و توبیهاے  
آنها را در نظر باید داشت مصرع اگر مردی احسن الی من اسار

قبل ذکر بعضه من بعض مکروهات بعد بعض فقال انا نظرت فی عیاسیه الینا فاذا  
هی اکثر من مساویه فاخذناها سنو قحنا و زنا عن مساویه فینا کذلک یفعل المسید بالعبید  
فکیف العبد بالعبید نوشته بودند که بعضی صلی چیز را رسانیده بودند بمقتضای حسن ظن اعتماد  
بر قول آنها نموده آورده خاطر گشته نوشته بودیم از اهل علم این حرف محل تعجب است بحسن  
ظن قول اینها را قبول کردید و جانب دیگر که منرا و از حسن ظن بود حسن ظن نکردید شخصی که نماند کند  
سخن اقبال قبول نیست و لازم رواست و فی اکثر الخفی قال خالد بن سنان قبول التیممة  
شرم التیمم کان التیممة کاله والقبول اجازة و لیس من دل علی شیء من قبل و اجاز  
فامقت التمام علی نیمیته و ان کان صادقاً للوم فی هتک العورة و اصاعة الحرمة و عاقبة  
انکان کاذباً لمبارزته الرحمن و مطاوعة الشیطان بقول الزور و البهتان فاذا اتاک  
انسان فاخبرک ان فلان قال فیک کذا و کذا و فعل بک کذا و کذا فان یحب علیک ستمه  
اشیاء اولها ان لا تصدق لان التمام مرد و الشهادة عند اهل الاسلام قال الله تعالی  
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِمِجْمَلَاتِهِ أَلَا يَتَذَكَّرُ  
أُولَئِكَ عَنْ التَّيْمَةِ لَا هُمْ مَنكُوفَةٌ والنهي عن المنكر واجب و قال الله عز وجل كنتم خير  
أُمَّة أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ الْآيَةُ الثَّالِثَةُ أَنْ تَبْغِضُوا فِي اللَّهِ لَا تَعَاصِ فَاسِقٌ وَبَعْضُ الْعَاصِ

واجب والرابع لا يظن بانحيك الغائب ظن السوء لان اساءة الظن بالمسلم حرام و  
الاجتناب عن المحرم واجب الخامس ان تترك الخمس عما اخبرك به الواشي فان الله  
تعالى نهي الخمس على ما قال عز وجل وَلَا تَجَسَّسُوا والسادس ان لا تفعل انت ما لم تكن  
ترضى عن هذا النمام فلا تجز احدا بما اتك به النمام وقال بعض العلماء من اراد يسلم من  
الانتم في هذه الزمان ويبقى له الاخوان فليجعل نفسه قاضيا ويحكم بحكم القضاة لا  
يقبل قول احد في احد ولا يصدق احدا على احد الا بشهود وتعديل فاننا قد جئنا  
بقول اقوام وابغضنا فاصبحنا على ما فعلنا نادرين .

مکتوب صد بیست و چهارم (۱۳۴)

بہ ہمت خان درموا عطا و نصائح۔

اللہ تعالیٰ ازرقبت ماسوا محر ساختہ بکسب مرضیات خویش نکریم و مستعد داراد۔  
مخدوما حق سبحانہ آدمی را مہمل نیا فریدہ است و بطور او نگذاشتہ تا ہرچہ داند بکند و ہرگونہ خواہد  
زندگانی نماید اَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَنْ يَّتْرَكَ سُوءَیْ مَقْصُودًا زُخْلَقَتْ اَوَادُیْ وَظَانْفُ  
بنرگی ست و مطلوب ازوے معرفت خداوندی جل شانہ بچیز ہائے چند امر کردہ است از بعض  
چیز ہائے فرمودہ آنکس چارہ ندارد و بغیر از آنکہ بمقتضای او امر و نہی از زندگانی نماید و الا  
بندہ متمر بدود و سزاوار چندین عقوبات و مورد غضب گردد و عیبات اخروی بیشک آند نیست  
خواب خرگوش تا چند خوابد و اَنْ عَذَابُ رَبِّكَ لَوْ اَقْعَمَ مَا لَکَ مِنْ دَافِعٍ از کمال اہتمام کہ در  
بارہ انسان دارد چندین مؤکل بر سر ہر فرو گذاشتہ است تا لحاظ افعال و اقوال و حرکات سکنا  
او باشد و بنویسند و اے بر جان آدمی نام را دیک واقعہ نویس پادشاہی کہ در صوبہ میر و دہل صوبہ  
کرہ می گیر و از اعمال شیعہ اجتناب می کند و این جامو کلان این نوشتہ ہے روز را وقت شام  
می برند و نوشتہ ہے شب را وقت صبح وقت عرض اعمال او نزد حضرت ذوالجلال و الکمال می شود

مقام

امثال باغافلان هیچ متنبه نمی شویم و در کسب معاصی و لذت زری گردیم. مخدوما علم خیر و نور  
بسی عزیز است و فرصت مغتنم باید که در اتم امور صرف یابد افسوس است که به پیوده لایعنی  
بگذرد باندک سعی ملک ابدی بدست می آید و باندک فراغت از دست می رود و ذکر کثیر از  
اهم مهم است و ورع و تقوی از عزایم آموزنا که اتم را باشد که با وجود تهمی اسباب  
عیش و بانیجه خدم و حشم که حق را بسع قبول نشود و پند بغض را پسند جان نکند. بیت  
دادیم ترا ز گنج مقصود نشان گریانه رسیدیم تو شاید بررسی

## مکتوب صد و بیست و پنجم (۱۲۵)

بمحمد معصوم در بیان ذکر و تفکر.

بعد الحمد و الصلوة والسلام علی رسولہ و علی آلہ و صحبہ المتخصین بفضل اللہ می رساند  
مکتوب مرغوب که از راه محبت ارسال داشته بودند مسرت بخش گردید از غلبه ضعف دماغ  
نوشته بودند اللہ تعالی شفای عاجل بدید و قوت بخشد اگر از ممر این ضعف بزرگسانی و جس  
تفس نمی توانند بواقعی پرداخت بزرگ قلبی و مراقبه و تفکر بیشتر بپردازند تفکری ساعت خیر من  
عبادة سنته و الف سنة شنوده باشند می دانند تفکر چیست. ع

تفکر رفتن از باطل سوی حق

عبادات اهل اللہ و مراقبات شان همه تفکر آنست که از علم اسفل بعلم اعلی می روند و از  
دل بملول می پیوندند از طلال باصول می گریزند و از صفت بشان عروج میفرمایند از شان ذیشان پی  
می برند با کلمه ذکر عیارت از طر و غفلت است هر چه از غفلت یکسویانند داخل ذکر است هر کار که مقرو  
بیت صاکح بود از بیع و شر و امانند آن که راست بود و تیاوی باین نیت عباد ذکر نشود و آگاهی حاصل می آید بیت  
در دل ما غم دنیا غم معشوق نشود باده گرام بود پنجه کند شیشه ما

در یکچه نرتی همواره معشوق باد بالانون والصاد.

## مکتوب صد و بیست و هشتم (۱۲۶)

بوالانا فیصح الدین در تعبیر واقعہ و تحقیق بعضی امکنہ لطائف .

بسم الله الرحمن الرحيم حامدا ومصليا. الله تبارک تعالی در مدارج قرب  
ترقیات کرامت فرماید مکتوب مرغوب که ناظر این مسکین نموده بودند بمطالعہ آن مسرور و  
خوشوقت گردید حق سبحانہ آتش شوق نیز زرد اند بایره نار محبت را مشتعل سازد تا از اسوی  
بنام بر باند و جوالی حریم قدس برساند آن قریب عجیب . و آنچه دیدہ اند کہ حضرت خواجہ بزرگ  
بشما طبقے پر از الوان طعام فرستاده اند آن نیک و روشن است با ناکہ از نسبت خاصہ خود  
عطا کرده اند و واردی از راه تعجب زیارت شما دار شده است و همچنین آنچه دیدہ اید کہ ابلیس  
نعین با توابع و لواحق و انصار خود نزدیک بقلب سائر لطائف شمار سیدہ است چون  
دل و لطائف دیگر را پر از دریافتہ در آنجا با استقرا نتوانستہ است نمود و مایوس و مخدول گشته  
است و گفته کہ لطائف این مملو از ذکر اند مرا ؛ چگونه باین راه نیست تم ملی جائے کہ اولش خاصہ  
حضرت خواجہ بزرگ بر سدا بجا لعین را چگونه راه بود ؛ پرسیدہ بودند کہ حق سبحانہ در باده روح  
فرمودہ است قُلِ الرَّحْمٰنُ رَحِيْمٌ اَمْرٌ دَیُّ و لطائف دیگر ہم ہمین منوال است پس یقین امکنہ  
لطائف خمسہ عالم امر کہ درین سلسلہ علیہ مثبت است بچہ معنی خواهد بود . بدانند کہ عالم امر را  
لا مکانی می گویند و نصیبی از بیچونی دارد و محل ظهور لطائف خمسہ آن فوق العرش است کہ  
بلا مکانیت موصوف است ، باید دانست کہ لامکانیت و بیچونی عالم امر نسبت بعالم خلق  
است کہ بمکانیت و بچندین خوبی تقسم است نسبت بہ بیچون حقیقی جلت عظمتہ عین چون است  
و لامکانیت او عین مکانیت پس عالم امر گویا برزخ است میان مکانی و لامکانی و چون و  
بیچون و از هر دو طرف رنگ دارد و بہرہ و راست با وجود این رتبہ کہ عالم ارواح دارد حق تعالی  
بحکمتہ بالغہ خود او را تعشقی بعالم خلق داده است و ازین جهت او را تعلقی خاص باین بدن

عنصری ہم رسیدہ است و با وجود لامکانیت بواسطہ برزخیت در مکاتے آرام گرفتہ است قلب را بجانب دست چپ کہ محل مضغہ قلبیہ است تعلق است و روح را بجانب دست راست و ہکذا و باین تعلق در لامکانیت او قصورے نمی رود و ہر گاہ بے چون و لامکانی حقیقی فسر باید و لیکن یسعنی قلب عبدی المؤمن در روح کہ برزخ است چرا مستبعد بود ہر چند این وسعت بچوئی ست و از قبیل تشابہات کہ ایمان بآن باید آورد و کیفیت آنرا بعلم اللہ تعالیٰ باید حوالہ کرد این تعلق عالم امر بعالم خلق ہم برین قیاس باید نمود کہ نصیب از چوئی ہست و وراے تعلق و وسعت اجسام باجسام است و السلام اولاً و آخراً۔

## مکتوب صد و بیست و ہفتم<sup>(۱۲۷)</sup>

بمیر محمد امین بخاری در تعبیر واقعہ وے۔

اللہ تعالیٰ از رفیت ماسوی محر ساختہ بکلیہ گرفتار جناب قدس دارد مکتوب مرغوب کہ نامزد این مسکین نمودہ بودند رسید چون متضمن حدیث شوق و آرزو مندی بود خوشوقت ساخت و شوق افزا گردید نوشتہ بودند در آن اثنائے ذکر محویت غلبہ کرد چنانچہ گاہ علم بوجود نمی ماند و باز ہماں علم بحال خود عود می کرد و در آن حال شخصی می گوید کہ الحال تر از مصالح کمالات می باید محذو و این محویت نیک و مبارک است حتی سبحانہ آنرا برہنجے غالب آرد کہ از عود نہ کورایم بود عزیزے گفتہ است اشقی عدا و الاعود ابدی۔ و آنکہ گفتہ مصالح کمالات می باید یعنی بعد از فنا و محویت بشریت مقام تخلق باخلاق اللہ است عزوجل آمادگی و استعداد ہم داد و دست عطای کند و ہم استعداد آن می دہد۔ بیت

نیاوردم از خانہ چیزے نخست نو دادی ہمہ چیز من چیز است

اوقات ابطاعات معمور دارند و در تعمیر آخرت کوشند و شہائے نامہ دیگر استغفار و روشن از بدیت دادیم تر از گنج مقصود نشان گرمانہ رسیدیم تو شاید برسی مر اولاً و آخراً۔

## مکتوب صد و بیست و هشتم (۱۲۸)

بهمیشه زاده حضرت ایشان حاجی شیخ محمد فضل الله در بیان نصیحت -

بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات می رساند مکتوب مرغوب رسیده مسرت بخش گردید  
الله تعالی بمطلب داین رساند و باعلی مرتبه کمال و اصل گرداند خاطر بجانب شما نگران می باشد  
اند المیسر لکل عسیر بدست آیند با خبر عافیت و کیفیات احوال می نوشته باشند با امور  
دنیاوی بقدر ضرورت پردازند و باقی اوقات با شغال و اذکار صرف نمایند و در تعمیر باطن کوشند  
و بمطلب اعلی در آورند و همت تعمیر آخرت گمارند و وجه دور افتاده را بدعای خیر بیاورند باقی  
احوال بخیر است والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی

## مکتوب صد و بیست و نهم (۱۲۹)

بخدمت زاده حقایق و معارف آگاهی شیخ ابوالقاسم در بیان نصیحت -

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی، فرزند گرامی ازین جانب سلام خیر  
انجام خواند احوال این حدود مستوجب حمد است امید که آن فرزند نیز بجافیت باشد و همواره  
در ترقی بود کتابت که پیش ازین فرستاده بود در ایام آزار فقیر رسیده بود بنابران در جواب توقف  
رفت الحال هر چند جست جوئے آن کتابت گرد یافت تا بر طبق آن جواب تو سید الخیر فیما صنع الله  
سمحانه کارے که در پیش دارند و در تحصیل آن جد تمام مرعی دارند چندانکه که آنجا هستند  
مغتنم است بر علوم دینی بیشتر راغب باشند یک سبق از ان هم باشد بهتر بود هر وقت که  
از سبق فاضل باندیزد و فکر مشغول باشند و شبهای نارا بگریه و استغفار روشن دارند  
ایام عمر بے مقتم است در اہم امور باید که مصروف بود والسلام اولاً و آخراً -



## مکتوب صدی ام<sup>(۱۳۱)</sup>

بخواجه احمد بخاری در فضائل قرآن و تعبیر واقعه که نوشته بود-

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى مکتوب مرغوب رسیده مسرت بخش گردید  
از جمعیت و حفاظ اوقات نوشته بودند از مطالعۀ آن خوش وقت گردید اللهم زد شوق حفظ  
قرآن نموده بودند اگر بیسر شود چه بهتر ازین نیک مبارک است در حدیث نبوی علی مصدرها  
الصلوٰة والسلام آمده است اهل القرآن اهل الله خاصة ابن جندی و نیز در حدیث  
آمده است حملة القرآن اولیاء الله فمن عاداهم فقد عادى الله ومن والاهم فقد والى  
الله فروم در حدیث است فضل حملة القرآن على الذى لم يحمله كفضل الخالق على الخلق  
فروم در حدیث است اگر مواحمة القرآن فمن اكرههم فقد اكرم الله الا فلا تنقصوا حملة  
القرآن حقوقهم فانهم من الله بمكان كد حملة القرآن ان يكونوا انبياء الا انهم  
لا يوحى اليهم الدلیلی -

واقعه که سعادت آثار محمد زاید دیده نوشته بودند بسیار نیک و روشن است و آنچه در  
بیابان گنبد عالی سفید که اندرون آن شفاف است دیده بود آن گنبد گویا عبارت از عین  
ثابتۀ است که بمبدأ تعین سالک است و ولایت مربوط است بوصول شدن آن و آنچه  
چهار فرشته گفتند که این بشارت بوصول و اصلان است موبد این معنی است بعد از آن آنچه فقیر  
در همان واقعه گفت که آن گنبد چهار مرتبه دارد مرتباً اول دخول است در آن گنبد مرتباً دوم آنست  
که بنصف زینها برسد مرتباً سوم آنست که بر فوق او برسد مرتباً چهارم آنست که از فوق بتحت  
آمده از در بیرون شده بگنبد دیگر داخل شود آنچه بدانند سالک چون با سمی که بمبدأ تعین او  
و اصل شود بکمال خود برسد چهار درجۀ دارد درجه اولی آنست که دایره مکانی را قطع نموده با سم  
و اصل گردد حصول فنا و البته باین درجۀ است درجۀ دوم آنست که در آن اسم سیر نماید بکمال

آن متحقق شود آنچه در واقع گفته که بنصف زینهار رسیده است این درجه محصل بقا است درجه سوم آنست که بمنتهای اسم برسد و با هم بقایافته بمسمی پیر بر این هر سه درجه بسیر الی الله و سیر فی الله تعلق دارد که در کمالات عروج است درجه رابع به نزول دارد که سیر عن الله باشد است و سیر فی الاشیاست و باین دو سیر اشعار است آنچه در واقع گفته که از فوق بحت آمده و از گنبد پردن شده بگنبد دیگر در آمده و گنبد دیگر گنبد عالم امکان است یا گنبد قالب سالک و شمار او خواجه شریف را اشارت به نزول است و محمد زاهد را هنوز وقت نرسیده است و نیز موبدین تعبیر است آنچه آن چهار فرشته گفتند خانه باطن تو همین است این ست آنچه بخاطر فراطره یافته است در تعبیر واقع که طلب نموده بودند و السلام اولاً و آخراً -

## مکتوب سی و یکم<sup>(۱۳۱)</sup>

بخواجه عبد الله کولابی در جواب استفسار او از حضور مجلس ذکر جمهر و غیر آن -  
 بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و ارسال التیمات می رساند صحیفه گرامی رسیده مسرت بخش گردید اظهار اشتیاق نموده بودند از این جانب دوستان را نیز مشتاق دانند و اثر و انا الیهم لا شد شوقا مطالع نمایند حتی سجانه آتش شوق را مشتعل سازد تا از آفاق و انفس بنیام برساند و از شیون و اغبنارات بگذراند و بمعیت ذاتی برساند آن قریب محجب پیر شده بودند در مجلس که او را دفعیه کبرویان میخوانند که در آن میان باید نشست یا ترک آن مجلس باید کرد مختار بر تقدیری که ذکر جمهری کنند پس ذکر فی نفسه حسن است و نتیجه بخش اگر بشنوند بطریقه خود مشغول باشند گنجایش دارد و مستحسن است و اگر نظر بآنکه جمهر ذکر عبت است خود را گوشه گیرند هم میسرند مختارند با کجمله دین قسم جاها رعایت حکمت کنند و وقت حال را ملاحظه نمایند و بر فتوی قلب عمل نمایند و حدیث آمده است اللهم اسکنک الیه النفس و اطمئن الیه القلب و الا نتماسکن الیه النفس و لم یطمئن الیه القلب و ان

غیر آن

لم یسکن

افتاده المقنون دیگر توجه مرشد بطالب و در ذکر اسم ذات بقی اثبات یکسان است بباطن او  
توجه باید کرد توجه کننده را ذکر کردن چه در کار و توجه الیه بهر طریق که مأمور است مشغول خواهد شد  
و آنچه در واقع دیده اید که قیصر شما کاغذ کلان داده است و در آن کاغذ یک جانب صورت  
مبارک حضرت رسالت پناست صلی الله علیه و علی آله وسلم و یک جانب صورت این مسکین  
در میان صورت آنحضرت علیه و علی آله الصلوٰه والسلام واضح گردید و بیشتر گردانید گویند اول بقره  
قاب و قوسین دارد و آنچه بعد از آن دیده اید ملائمت با و ادنی و السلام اولاً و آخراً -

(۱۳۲)  
مکتوب سی و دوم

بسیادت پناهی حاجی محمد عاشور بخاری آنکه در اجتماع طالبان تصحیح نیت ناگزیر است و در  
خالق و مخلوق نسبتی غیر از خالقیت و مخلوقیت نیست و معنی هدایت بصراط مستقیم -  
الحمد لله علی ما انعم و الصلوٰه والسلام علی رسولہ سید العرب و العجم الذی صار  
امنہ خیر الادم و علی الموصحبه ذوالفضل و الکرم نامه صورت که از راه صدق و محبت  
فرستاده بودند در سیره خوشوقت ساخت الحمد لله و المنة که بعافیت اند و اوقات بجمیعت  
می گذرد و در حلقه ذکر منعقد است . بدیت

آسمان سجد کند به زیر میخی که درو یک دو کس یک نفس به خدا بنشینند  
لیکن در تصحیح نیت باید که شید و از شر نفس و شیطان ایمن نباید بود مباد این اجتماع سبب  
بعد و حیران بود ازین ممتزسان و لرزان باید بود همواره بجناب قدس یلّتی و متضرع هر چند  
چون در صحبت فقر بوده اند امید است که ازین قسم شرایین باشند اما بهر حال التجا و استغفار  
ناگزیر است کریمه و مَا أَتَرَىٰ نَفْسِي إِلَّا يَخْوَانُهُ نوشته بودند که عالم را با حق سبحانه و تعالی نسبت  
خالقیت و مخلوقیت در نظر نمی در آید و خود را پیش ازین که مخلوقم از مخلوقات او سبحانه دیگر  
اثبات نمی کند بجز ذات صانع را با مصنوعات همی نسبت خالقیت است و بس اگر نسبت

و بعد از آن غنی دیدند که صورت این مسکین

اصالت و ظلیت است بصور اسماء و صفات است نه بذات عزیر بهانه ان الله لغنی عن العالمین  
 این دیدار اصل است و ربی از اصالت نسبت این دیدار عوام راست یا اخص خواص را که از  
 ظلال باصل گذشته اند و از شهود بغیب پیوسته خواص بدرید اصالت و ظلیت خورشید اند و بنور  
 شهود و مشاهده ملتذازمین دیدن ناشی است آنچه نوشته اید و یقین معلوم می شد که بحر حریان و  
 نیستی حاصل نکرده است و غیر از این یافت از مطلوب معلوم نمی گردید قلق و اضطراب و حزن  
 دائمی را منگبار است و بلند نمی و عدم اکتفا با آنچه حاصل است نیز از شعب آن دیدار است و  
 رسوخ قدم بر تیان احکام شرعیه و جمیع ستن نبویه علی مصدرها الصلوة والسلام والتجیه اجتناب  
 از بدعت و آنچه نامرضی اوست تعالی نیز بلام است و آنچه از لوازم رضا بقضا و شرح صدر هر چه  
 از او تعالی رسد از نعم و مصیبت نوشته اند از نعم جلیله است اللهم زد هدایت بصراط مستقیم عبارت  
 ازین شرح صدر است بافعال و اوتوالی و رفع تنگی سینه بمقتضیات او سبحانه فمن یدر الله ان  
 یهدینا یشرح صدرک للإسلام و اذا آتیناهم من لدننا اجر عظیم و لهدینهم  
 صراطا مستقیما والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی -

## مکتوب صدسی و سوم (۱۳۳)

بجهان محمد سبک کولابی در جواب عرضیه و سکه منتضمن اذواق و وقائع بوده و بیان آنکه وقائع  
 بهشتی است اند دلائل بر حصول ندارد

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات می رساند مکتوب مرغوب که منافر داین مسکین نموده بودند  
 رسیده خوش وقت ساخت چون منتضمن احوال و وقائع پسندیده بود مسرت بر مسرت افزود  
 فرمود که الله سبحانه شوق و ذوق و رزق کم تر قیاد و توقفا نوشته بودند قبل ازین چنین بود که پیش  
 هر مخلوقی از مخلوقات خود را بخوار و بے اعتبار می یافت حتی که کافر فرنگ را از خود بهتر می دانست  
 و هر فعل که ازین فقیر واقع می شد شرم محض می داشت و مخدو و باین حال اصل است و این دیدار

قصور و شریعت از نعم جلیله است و نبی از فانیستی چه هستی و توابع آن چون باطل خود را جوهر کنند  
 غیر از نبیستی و شریعت در سالک نماند و بوی خیریت در خود احساس نماید ذات ممکن عدم است  
 که نشان هر شر و فساد است و وجود و سایر کمالات در وی غایت و امانت است و بعد از دانا  
 باطل آن غیر از شریعت و دید قصور که مقتضای ذات اوست نصیب او نخواهد بود یا باطل عظیم  
 که در فطر می درآید و هر کدام را جدا جدا قطع می کنند بسیار خوب است در راه سلوک این قسم  
 دریاها بے قطع باید نمود و آنچه حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام بنشانی قربانند  
 که توازن مائی بشارت است بزرگ مانا که از ولایت شان بهره گیرند و آنچه دیده اید که شما  
 سوخته و انگشت گشته اید و آن انگشت را سیاهی ساخته اید و مردم از آن جدا جدا می نویسند  
 بعد از آن معلوم شد که قرآن می نویسند تعبیر این ظاهر است حق تعالی همچنانکه وجود شریعت  
 بآتش محبت بسوزد و فانی گردد و با الفاظ قرآنی بقایافته است از شما ظهور یابد که سوختگان  
 آتش عشق را مونس کلام اوست که درین نشان باین مشابه منظره نیست و صفت حقیقی او  
 بنقسه جلوه گرفته است و از صفت بموصوف راه گشاده است در حدیث آمده است  
 الا من اشتاق الی الله فلیستمع کلام الله و همچنین آنچه دیده اید که می گویند که معدوم شود  
 فقیر می گوید که در قدم رسول صلی الله علیه وعلی آله و سلم در بهار وقت قدمهای مبارک در نظر  
 درآید و در زیر قدمهای مبارک معدوم شدیم بشارت نیست و اشارت بقاء حاصل الخاص در  
 زیر قدم مبارک فناء که بود امتیاز خاص دارد و آنچه دید اید که دشت عظیم بیکراں را بیک ساعت  
 قطع کرده اید نیز نیک و بیشتر است و واقعه که خود را در آن پرچم گوشت بے حس و حرکت مقدار  
 نیم کف دست دیده اید نبی از فناء و ظهور عدیمت ذاتیه است که بعنوان حماد بے حس و حرکت  
 ظاهر شده است چنانچه حضرت ایشان ما قد سنا الله سبحانه بسره الاقدس نوشته اند و آنچه از  
 احوال و وقایع برادر دینی دوست بیگ نوشته بودند از حصول بشارت فناء قلبی و دخول در  
 جرگه اولیا و مراقبه خود را غایب یافتن و ظهور جاه معرفت و یافتن نصیب از آن و دعا

کردن حضرت ایشان درباره او و مصافحه نمودن و نصیحت کردن بخواندن آیه کریمه و مَا أَهْرُؤَا  
 إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حَقَّاءَ الْاِیْمِهِ واضح گردید و قانع خوب و بشترند و امر  
 بخواندن کریمه حث است بر برپا کردن نماز که ستون دین و موطن کمال قرب است و دادن زکوة که  
 طهارت مال است و نیز حث است بر تحصیل اخلاص که قبول اعمال طاعات و اذکار بان مربوط است  
 و نتیجه سیر و سلوک است و باید دانست که قائل و منادات از بمشترات پیش نیستند که بشارت  
 حصول استعدادی دهند و مخبر قوت اندیشه فعل جانی. باید که معاملاتی بعل آید و از گوش  
 باغوش رسد آنچه در بیداری روی میدهد لکن اینکس است خوش گفت بیت  
 چو غلام افتابم همه را آفتاب گویم نه شبنم نه شب پرنم که حد خواب گویم

## مکتوب صدسی و چهارم (۱۳۴)

بخفایق آگاه حاج حبیب الله حصاری ثم البخاری ملائکه در ابتدا ظاهر بزرگ باطن منبسط و بعد  
 از انقطاع ظاهر مکر و ملوث بنظمی در آید و در عد میت ذاتی ممکن و حقیقت کعبه و حقیقت خلعت و  
 حقیقت صلوة و حقیقت قرآنی و حقیقت محمدی و تعبیرات آن و اینها سبب ذلک -

الحمد لله على نواله والصلوة والسلام على حبیب محمد وآله اما بعد مکتوب مرغوب که  
 از پیشاور فرستاده بودند رسیده مسرت بخش گردید از دیدن نقص و قصور و زشت در آمدن وجود بشری  
 در نظر خصوص در طاعات و در اماکن متبرکه نوشته بودند بوضوح پیوست. مخد و ما ظاهر که فی نفسه  
 ظلمت و کدورت است هنگام اختلاط باطن باوے روشن و باطراوت در نظری در آید باذوق  
 و انوار باطن ظاهر هم متورق و متصف بشوق و ذوق می گردد چون باطن بسبب ترقیات از ظاهر  
 منقطع شود و بعد المشرقین در میان پیر آید انوار و اذواق باطن بظاهر کمتر رسد لاجرم مکر و ملوث  
 بنظر در آید و غم و اندوه موصوف بود و الاضا بعد از تحقق کمالات باصل غیر از عدم که ماورای هم  
 شرو نقص است و از هر چه گوئی زشت تر دروے نخواهد ماند و در طاعات و جاهای متبرکه ظلمت و

که روت ذاتی بیشتر جلوه کند از بندگان و اشیا، آنچه نوشته بودند که در مراقبه معامله  
بس عالی رود اشی عظیم را بر داشته پیش فقیر گذاشتند با لاله آن پرده بود گفتند این همه  
نسبتهاست تست پرده را برداشتن نور از آنجا برخواست مرا تمام عالم را فرو گرفت چنان  
مخپور شد که حقیقت قرآنی خواهد بود پرده دیگر قرین تر از پرده اول پدید آمد آن پرده نیز برخواست  
که نور سابق را فرو گرفت متوهم شد که این حقیقت صلوة خواهد بود بعد از آن پرده دیگر پدید  
آمد و چون آنرا هم برداشتن نور بزرگ ظهور کرد که مرا تمام عالم را فرو گرفت خود را بسیار  
منور و بنینت آراسته دیدم در آن وقت توهم شد که دایره خلعت باشد و معامله دیگر در آن وقت  
دست داد که این انوار و معاملات سابق گویا در نور متلاشی اند و خود را هم در آن نور می یافت  
متوهم شد که حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام و محبوبیت همین خواهد بود - مخدوما  
آنچه نوشته اید همه در غایت روشنی و نهایت علواست لیکن بشارات اند حق سبحانه از قوت  
بفعل آرد و از گوش آید و گوش رسانند این قدر هست که شمار در ولایت ابراهیمی علی صاحبها الصلوة  
والسلام یافته و ازین راه مناسبته بمقام خلعت پیدا است چه عجب اگر از اول این مقام شگرف  
نسبتی فر گرفته باشد و از گلشنهای آل کلهبا چیده محبت که نشأ محبوبیت است هم از شعب  
خلعت است چون این خلعت غالب آید و نشأ بیقراری پیدا کند محبت نام باید نفس خلعت  
سراسر انس و الفت ست محبت است که بنشیند گرفتاری از سائر افراد خلعت ممتاز است و جدا  
گشته است و عجب روزگار شده و نتیجه دیگر داده بیدت

از آن ایون که ساقی در می افکند حریفان را نه سرماند و نه دستار

محبت آثار و اصول بحقیقت قرآنی باید که بعد از عبور بحقایق انبیاء کرام علیهم الصلوة والسلام  
و بعد حصول کمالات آن صورت بند چه انبیا و خاتم ایشان علیهم الصلوة و البرکات هم مخلوق  
اند و قرآن کلام الله غیر مخلوق پس وصول بحقیقت آن بعد از عبور از آن حقایق بود و حدیث است  
فضل حملة القرآن علی الذی لم یحمله کفضل الله علی خلقه القرآن افضل من کل شیء

دون الله وفضل القرآن علی سائر الکلام کفضل الله علی خلقه - و آنچه در واقع رسول خدا را می  
تعالی علیه آله وسلم و اجماعت مؤمنین آید که انوار ایشان بر فلک کشیده و تمام عالم را فرو گرفته مبارکست  
حق سبحانه از بركات انوارشان بهره ور کند و السلام علیکم و علی سائرین اتبع الهدی -

## مکتوب صدوسی و پنجم (۱۳۵)

بصوفی سعادته کابلی -

الله تعالی بمراتب کمال و اکمال ترقی دهد و مکتوب مرغوب که نامزد این مسکین نموده بودند  
رسیده مسرت بخش گردید اظهار اشتیاق ملاقات نموده بودند و ستا نیز مشتاق دانند و حدیث  
نفیس و انا الیه ملأ شد شوق آبر خوانند آنچه در واقع دیده آید که حوض عالی بغایت صفای  
شد و بعضی یاران چیزها گفتند و شامی گویند که حقیقت قرآنی بر من ظاهر شده بود احوال خوب  
و اوضح گشت و باز یاران می گویند که مقام دیگر بنظر من در آید شما آنرا دیدید یا ندیدید یا یاران  
بیچ نعم یا لاله بر آمد و نیز دیده آید که گویا چهره شما را نوشته بودند و حقیقت قرآنی بر آن مهر کردند و  
نسبتی بر خود یافتند تا سه روز بهمان کیفیت بود - محذوب هر دو واقع روشن عالی ست نبی از  
استعداد و حصول و مشعر از قوت و حصول ایمید آری باشد که از قوه بفعل آید و از گوش باغوش رسد بیت  
می تواند که دهد اشک مرا حسن قبول آنکه در ساخته است قطره بالائی را

واقع دیگر نوشته بودند که عزیزی بر اسب ابلق سوار است مرا هم غنچه سوار کرده مجلسی قرا  
آیدیم دیوار ظاهر شد و از میان دو نیم گشت مقام عالی ظاهر شد باز بالا تر از آن مقام  
دیگر ظاهر گردید باز مقام عالی تر از آن مقام بنظر آمد می گویند دین مقام حجابی مانند استماع  
این بیوش شدم تا دوسه گهری افتاده ماندم هر چند مردم بیدار می کردند با فاقتمی آدم بعد از آن  
که با فاقتم آدم بر خود حال عجب مشاهده کردم تا سه روز بر من این حالت بود - سعادت آثار را  
می تواند که سوار بر اسب ابلق که شمار اعقاب خود نشانده را بهر شما باشد که متکفل سیر و سلوک



شماست در عالم معنی واسپ ابلق مرکب روح بود که برزخ است میان عالم چون و عالم بیچون  
هر دورنگ و دیوار که دویم گشت وجود بشری شما بود که پر از ظلمت و کدورت است در وقت طلوع  
شمس حقیقت دگ و فک گشته و از ظلمت و کدورت که ذاتی او بود متخلع شده - إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا  
دَخَلُوا خَزَائِنَهُ أُنْصِفُوا فِيهَا وَجَعَلُوا الْعِزَّةَ أَهْلَهَا أَذَلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ - و آنکه بعد از  
دویم شدن دیوار مقام عالی ظاهر شد می تواند که مبدأ تعین شما بود ظل اسم الهی است و آنکه  
بالا تر از آن مقام دیگر ظهور کرد اسم الهی که اصل مبدأ تعین و اسم کلی بود که مبدأ تعین جزئی از  
جزئیات آن کلی است و مقام ثالث که برتر از مقام سابق است بنظر درآید نشان ذاتی بود که  
اصل آن اسم کلی است و مجرد اعتبار است در ذات تعالی و تقدس و چون در میان نشان ذات  
غیر اسم پرده نیست لاجرم شنیدید که حجاب نماند اینجا دقیقه ایست. باید دانست که بیهوشی حجاب  
می طلبد چون حجاب مطلق بر خیزد بیهوشی نمود - رع

تو تعین ذات می نگری در تبسمی

نوشته بودند که در حلقه شسته بودم که صابزه گرامی میفرمایند اکثر یاران از مقام  
بنی اسرائیل عروج نمودند باز فرمودند که فوق العرش مقامی است یاران ازان عروج کردند  
بنویسند که فوق العرش کدام مقام است. مخدوم بایند که این سوال از کس که اخبار این ماجرا  
کرده است بکنید هر حال گویم که فوق العرش که بلامکانیت موصوف است مقام عالم  
ارواح است و عالم ارواح برزخ است میان مکانی و لامکانی و هر دورنگ دارد درین  
عالم پنج لطیفه است قلب و روح و سرو خفی و خفی و هر کدام ازین پنجگانه عالمی است که ازین  
عالم که زیر عرش است با ضعاف زیاده است و دایره امکان باین پنجگانه شتهی می شود و  
سالک بقطع این پنجگانه بفنا متحقق می گردد بعد از ان شروع در کمالات الهی است جل شانکه  
موطن بقا است و نهایت این سیر اعلام الغیوب داند تعالی و آنچه گفته که از مقام بنی اسرائیل  
عروج نمودند می تواند که مقام بنی اسرائیل کنایت از مقام سرو خفی باشد چه بنی اسرائیل

تابع رویت پیرا و الو العزم اند حضرت موسی و حضرت عیسی علی نبینا و علیهما الصلوات والسلام و این  
 هر دو لطیفه را باین دو پیغمبر علیهما السلام خصوصیتی است خاص ولایت موسوی ولایت  
 سرسبت و ولایت عیسوی ولایت خفی و بعد از گذشت این دو ولایت مقام اخفی است  
 خصوصیت بر پیغمبر دارد علیه و علی آله الصلوة والسلام چه ولایت او علیه الصلوة والسلام ولایت  
 اخفی است و آنچه بعد از این گفته که فوق العرش مقایست اذان عروج نمودند مال هر دو یکی  
 چه این هر دو ولایت که کنایت از مقام بنی اسرائیل است نیز فوق العرش است و عروج اذان  
 ممکن بلکه واقع هست والسلام اولاً و آخراً

## مکتوب صدوی و ششم (۱۳۶)

بخواجہ محمد شریف بخاری۔

اللہ تعالیٰ با علی مرتبه کمال و کمال ترقی دہا د مکتوب مرغوب رسیدہ مسرت بخش گردید  
 چون متضمن از واق سینہ بود فرحت بفرحت افزود نوشته بود کہ شب بستم و بستم در تراویح  
 ختم قرآن جمیدی شنیدم کہ فیض و برکات عظیم نازل شد و وجود بشری را تمام خالی کردند کہ اثرے  
 ازان نماند آنقدر فیض و برکات نازل بود کہ تمام جسد خالی را مملو نمودند با حاطہ نمی گنجاید بقدر  
 میدانند کہ وقتی کہ ظهور نور شد شروع از جانب چپ نمودند ہر چند تعمق نظر میدیدیم هیچ چیز  
 بجز نور صرف بنظر نمی آمد آن نور مانند طلوع آفتاب عالم را احاطہ کرد۔ مخدوم بعضے از روشنان  
 این جائے ہم در سمان شب چیز بے عجیب مشاہدہ کردند و از فیوض و برکات آن شب بہرہ مند شدند  
 و نزقیات نمودند حمد اللہ سبحانہ کہ شام ہم فیض مند شدید و در پرتو انوار کلی محو متہلک گردیدید۔ بیت

بے ہر جا شود مہر آشکارا      سہارا جز نہان بودن چہ یارا

طلوع جمال احدیت معنی صفات بشریت است اذ انجلی اللہ بشی خصمہ و باز آن انوار تقایا فیند  
 و بعد عدم بوجود محبوب متحقق گردید و سمان نور احاطہ عالم بنور۔ رع شکرانہ بدہ کہ خون بہلے تو نم۔

مویلا این معنی است آنچه درین آیه کریمه است اَوْ مَنْ كَانَ مِثْنًا فَاجْمِنَا وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ گویند که این کریمه در شان حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه نازل شده است چنانچه الحق بنطق علی لسان عمر نشان آست و کم مثله الظلمات لبس بخارج منها در شان ابو جہل لعین چرا که الله سبحانه که از ظلمات ابی جہل برآید و تثبیت با نور فارق می نمودند و السلام.

## مکتوب صدوی و مضمون (۱۳۴)

مشتی

شیخ حمید حسینی در تعبیر قالع او با نصائح ضروریه و ذکر لطائف عشره -

بیا الحمد والصلوة می رساند کتابی که اندام محبت فرستاده بودند خوش وقت ساخت و افعه که دیده نوشته اید که حضرت گنج شکر شمارا دعاے کرده اند که قبل الله توبتك و غفر لك ذنوبك و شمارا در کنار گرفته اند و سبب ملاقات پرسیده اند و شما چیزی را درخواست کرده اید و ایشان با سلوب حکیم جواب گفته شمارا در قدمت سرور کائنات برده اند و شما هفت طواف گرد ایشان کرده در پاهای او علیه علی آله الصلوات والتسلیمات افتاده و ایشان دست مبارک را بر پیشما مالیده اند و شمارا ملازمت آن سرور علیه الصلوة والسلام نیز چیزی چند درخواست کرده اید ایشان نیز جواب در پرده فرموده اند همه نیک مبارک است بکار خود سرگرم باشند و روزی در طالع ترقی بودند آنچه در باب قاضی جهت در میان واقع التماس کرده اید و گفتید که نیک است و سخاوت بلیغ دارد آن سرور فرمودند ان الله تبارك وتعالى يحب المستأذنة باز در باب قاضی مذکور دعا کردید و جمعیت دین و دنیاے او در پوزه نمودید آن سرور علیه علی آله الصلوة والسلام فرمود من احسن الاسلام و احكام الشريعة و جبت له الدين والدنيا این هر دو ثبات بزرگست هر قاضی را و بر استقامت و اتیان احكام شرعی و حسن اسلام اگر چنین کنند دین و دنیا هر دو از ان است و الله تعالی قاضی را جزای خیر دهد و تزییات کونین بنوازد که در کجائی امثال شمارا و ایشان بلاے خدا میکنند جل و علی فاتحه در باب مثار الیه که درخواست بودند خوانده شمارا می که نتیجه بخش شود

و آنچه در کتابت سابق نوشته بودند که بذکر نفی و اثبات هر گم است تا بست و پنج هفتبه بشنوی میگوید  
 و گاه گاه هم گفته می شود - مخدوم هر قدر که بے تکلف می نشیند گفتگو بگویند و از کمیت  
 بکیفیت و حصول اثر که اتفاق ماسوی است چه نتیجه نفی اتفاق است بیشتر ریاضت انداخته است که  
 در ذکر گفتن بن نشوند و روز و دو بگویند و سرعت بخیل کند خیال در لوح از زمین بهفت آسمان میرسد  
 درین صورت سهولت بیشتر گفته می شود بعضی یاران در یک نفس هزاران می رسانند لیکن در کیفیت  
 و تحصیل اثر است دیگر از دفع خطر قلب هنگام ذکر نوشته بودند بدانند هر وقت و هر حال که خطر  
 نیاید تعینست علی الخصوص هنگام ذکر نعمت عظمی است لیکن معتبر در دفع قلب آست که خطر  
 مطلقاً در همه وقت از قلب مرفوع شود و نسیان ماسوی نماید بحدی که اگر تکلف بطور ماسوی کند  
 و سالیها یاد و ماعدات نماید بیشتر باید بواسطه نسیانی که دل از ماسوی حاصل شده است شادی و غمی و فکر و اندیشه  
 هیچ بدل ترسد مستهلک را چه خبر و مستغرق را چه شعور - پرسیده بودند که نفس چه چیز است که این همه  
 صفات دارد یعنی اماره و لوازم و ملهمه و راضیه و مرضیه - و گفته اند که نفس را باید زود بعد از زدن نفس  
 چه چیز بانی می ماند که معرفه الله تعالی نصیب آدمی شود چه معرفت تعلق بنفس دارد و روح و  
 نفس متخیر اندیانه و بر سر روشن شباهت کرده اند - و من عرف نفسه فقد عرف ربه - مرا ازین  
 شناختن نفس است یا مردن نفس، بدانند که آدمی مرکب از ده لطیفه است پنج لطیفه از عالم خلق  
 و پنج از عالم امر یکی از ان لطیفها نفس است و نفس معدود از عالم خلق است و لطیفه روح  
 از عالم امر است پس هر دو لطیفه مختلف باشند و یا هر کدام از آنها در رنگ سایر لطائف معامله جدا  
 و ولایت هر یک و سیر و سلوک جدا و هر که متخیل گفته است از حقیقت کار آگاه نیست و نفس رئیس  
 لطائف است هم در حالت امارگی و هم در حالت اطمینان و مشارالیه هر کس بلفظ انا هم است  
 و او بالذات منکر احکام ماسوی است و انانیت و جودی و ترفع و تحیر در نهاد او مودع و اماره است  
 بسور و فحشه در حدیث قدسی آمده است عا د نفسک فانها انتصبت بمعاداتی سلوک طریقه  
 صوفیه علیه و قد مت اهل الشر برای اصلاح و اسلام اوست و تطهیر و اطمینان او چون بفضل

کشتن

خداوندی جل شانہ نفس از صفات زدیله خود مخلص شدن گیرد قبول اسلام کند اول لوازم می شود  
بعد از آن بله بعد از آن بتدریج بتوسط قایم و بقای اکل مطمئن می گردد این زبان از مولا  
خود راضی و مولا از وی راضی و از جمل مرکب خود که داشت برآمده بمعرفت و قرب الهی جل شانہ می رسد  
پس اینهمه صفات نفس است که بروی منقلب می شوند و در آن نفس و مردن او برآمدن است  
از صفات زدیله پس همان نفس است که بعد بعد و دوری بقرب و معرفت مشرف می گردد و آنچه  
وارد شده است من عرف نفسه فقد عرف ربه مراد شناختن نفس است و مراد از نفس  
عین انسان است که مرکب از لطائف عشره است و می تواند که لطیفه نفس باشد که عمده است در  
انسان یعنی هر که خود را یا لطیفه نفس خود را بعنوان عدمیت ذاتی او شناخت یعنی ذات او عدم است  
و کمالات و جودی در وی مستعار و مستفاد از مرتبه و جویست از ظلال باصل شناخت راهی  
بمعرفت یافت چه از ظل باصل شامه است این زبان کمال انسانی رسیده و آنچه مقصود از  
آفرینش او بود دیدار مولوی قدس سره - بیت

چون بدانستی که ظل کیستی      فارغی گر مردی و گر زیستی

و می تواند که مراد از من عرف نفسه مردن نفس بود یعنی هر که فانی سازد نفس خود را بقای  
حقیقی برسد بمعرفت حق جل و علا کان المعرفه هو الفناء فی المعروف پیرسیده بودند که در  
شرع شریف بنده را فاعل فاعل گفته اند و حال آنکه در نصوص و احادیث آمده است من  
یهدی الله فلا مضل له و من یضلل فلا هادی له - یُضِلُّ بِهٖ کَثِیْرًا وَ یَهْدِیْ بِهٖ کَثِیْرًا -  
الایمان بین اصبعین من اصابع الرحمن و القدر خیره و شره من الله تعالی فوالذی  
لا اله غیره ان احدکم لیعمل یعمل اهل الحجة حتی ما یکون بینہ و بینہما الا ذراع فیسبق  
علیه الکتاب فیعمل یعمل اهل النار فیدخلها و ان احدکم لیعمل اهل النار حتی ما یکون بینہ  
و بینہما الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل یعمل اهل الحجة فیدخلها -

گویم حاصل سوال آنست که اهل شرع بنده را اثبات اختیار می کنند و این آیات و

احادیث بخلاف آن حکم می کنند و سلب اختیار می نمایند پس منافات ثابت شد. جواب هیچ منافات نیست میان آنست که شک نیست که هدایت و اضلال فعل خاص اوست تعالی هر چه هست از خیر و شر و ایمان و کفر و طاعات و معاصی همه بتقدیر اراده اوست سبحانه چنانچه آیات و احادیث بر آن دلیل است و خالق افعال بنده حق است جل و علا نه بنده چنانچه مغفرت گمان برده اند و در مرتبه ضلالت مانده و بدلیل **وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَاَنْتُمْ كَافِرُونَ** و نیز بیدار است می دانیم که بنده در فعل خود مجبور نیست چنانچه جبری گفته اند و گمراه شده چه فرق ضروری است در حرکت بطش و حرکت ارتعاش و نیز قضیه تکلیف و تعذیب دائمی سردی دائمی جبر است با آنکه حق تعالی عذاب ثواب را بعمل عباد مربوط ساخته است و فرموده **جَزَاءُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** پس معلوم شد که بنده را در فعل خود مدخلی هست هر چه خلق فعل از حق است تعالی و آن را کسب گویند بنده را اراده و اختیار داده اند لیکن با اراده بنده و گذشته اند و منوط تکلیف و عذاب ثواب بهماں صرف اراده است بعد از صرف اراده بنده خلق فعل از حق می شود تعالی، پس آیات و احادیث با اعتبار خلق است و قول اهل شرع با اعتبار کسب است که عبارت از صرف اراده است. اگر گویند که حق سبحانه در ازل بعلم قدیم دانسته است که فلانی در فلان وقت فلان کار را طاعت و معصیت خواهد کرد پس باید که از فلان آن کار البته بوقوع آید و مجبور بود چه اگر بوقوع نیاید علم الله عزوجل مبطل بجهل شود و این محال است. گوئیم که علم تابع وقوع است بر طبق وقوع ازلی بآن تعلق گرفته است و این منافای اختیار نیست. اگر گویند که طاعت و معصیت همه بتقدیر اراده ازلی است فاین الاختیار گوئیم در ازل تقدیر و اراده چنین رفته است که فلانی با اختیار خود این کار خواهد کرد این مثبت اختیار است نه نافی آن این قدر است که این اختیار باید که البته از بوقوع آید تا مخالف تقدیر ازلی واقع نشود چنانچه حدیث فیسبق علیه الکتاب فیعمل الخ دال است برین معنی ای یسبق علیه الارادة القدیم یا اختیار الله و این جواب جواب است از سوال اول که نقض بعلم قدیم بود بدعا غایة الکلام فی هذا المقام والغیب عند العزیز العلام

مخدوم مسئله قضا و قدر را مسائل دقیق است فهم هر کس باین مسئله نمی رسد بلکه حقیقت  
این مسئله را کماهی حضرت علام الغیوب بهتر می داند محلاً این قدر ایمان باید آورد و تقدیر خیره  
و شیره من الله و الناس مجزون باعمالهم ان خیرا فحیروان شرافش. زیاده برین غور  
کردن ما را در کار نیست علم آنرا بحتی سبحانه تفویض باید کرد و بمقتضای او امر و نواهی او و زندگانی  
باید نمود اگر چنین نکرد بنده متمر و باشد و مستحق انواع عقوبات بود و بیدار است و وجدان خود در  
می یابیم که این قدر با قدرت داده است که از عهده او امر و نواهی می توانیم برآمد و عصیان را  
نمود و سرکشی می فهمیم. ربنا انتا من لدنک رحمتو هی لنا من امرنا ارشدا-

## مکتوب صدسی و هشتم (۱۳۸)

ساجی سلیم بختی

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله العلی الاعلی و سلام علی عباده الذین اصطفوا  
خصوصاً علی سید الوری امام التقی صاحب قالب توسین او ادنی و علی و صحبه البدره  
التقی، مکتوب مرغوب که بمصوب حاجی احمد زک نافر این مسکین نموده بودند و رسید مسرت بخش  
گردید از شورش آتش شوق نوشته بودند و بوضوح پیوست الله تعالی این آتش را مشتعل سازد  
و نار محبت را بر بلند گرداند تا از آفاق و انفس تمام برآمد و با قربیت ذات و صفات برساند نوشته  
بودند که مدتی است که مستغرق یک رنگی گردیده ایم که بیرنگ است و تمامی موجودات در روی بحر  
جباب ظاهری شود جباب مرصرت او محیط بیکرا است که همه اشیا در روی فانی دیدن و شنیدن  
این همه از دست غیره در نظر نمی درآید و مخدوم این حال شریف است و ناشی از مقام جمع شکر  
این عطیه بجا آرند و هم را بلند دارند و از جمع بفرق بعد انجم آیند تا خلق را از حق جدا بیند و  
محرث از قدیم متمیز یا بنده از ظل باصل آیند بلکه اصل را نیز در رنگ ظل و آنگاه دارند و از شهو بغیب  
روند احوال را نویسان باشند و دوستان را بدعای سلامتی ایمان یا دارند اوقات را بیک فکر معمور دارند

که سبب را در ادای وظائف طاعات و عبادات چست بر بند نمودن نوشته گوی و قیامت آماده سازند  
شبهائے نادر را بگریه و استغفار روشن دارند و درین فرصت قلیل مولاے حقیقی را راضی سازند و توجیه را  
از طالبان دریغ ندارند و فرقیات شان را خواهند لیکن از آمدن ایشان ترسان و لرزان بودند  
مبادا خرابی این کس درین ضمن خواسته باشند بحجاب قدس ملتی و متضرع بودند و از عجب و پندار  
پناه جویند و السلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی -

## مکتوب صدسی و نهم (۱۳۹)

بشخ بایزید سہارنپوری در جواب کتابت او -

بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد والصلوة و ارسال التحیات می رساند مکتوب مرغوب  
رسیده سبب مسرت گردید چرا که سبب آنکه بعافیت اند و جمعیت می گذرانند و اوقات مضبوط اند  
اراده حفظ قرآن مجید که نموده اند مبارک است حق سبحانه با تمام رساند و از فیوض بركات آن بهره و  
گردانند و قد که آیات را در حفظ تکرار می کنند داخل تلاوت است - نوشته بودند که التذاد و شوق  
و جمعیت گویا منحصر در تلاوت شده است ذکر نفی و اثبات چند از لذت نمی دهد اما چون محکوم  
بگفتن است هر روز پنج شش هزار بار می گوید مخدوم تلاوت کلام مجید چرا لذت نه بخشید  
شوق نیز فایده که قرآن صفت حقیقی اوست تعالی که از یمن غیب بر منصه ظهور جلوه فرموده است  
و مشتاقان هجر را بوی وصال بخشیده نبوی که لا من اشتاق الی الله فلیستمع کلام الله  
و بنزد من اراد ان یحدث ربہ فلیقر کلام الله بشارت مذکور دانیده از صفت بموصوف راه  
و کلام را از شکم جدائی نیست بدیت

اندر سخن دوست نهان خواهم گشت تا برباب او بوسه زدم و خوش بخواهد  
و کلمه نفی و اثبات که کلمه توحید است فوائد دیگر دارد طهارت باطن میفرماید و از آن تعلقات شنی  
که از لوازم بشریت است می کند بلکه وجود بشریت را از بیخ و بن می کند و بنامی رساند و به بقا



دالالت می نماید و از ظل باصل می برد و از اصل باصل دیگر و از آن اصل باصل ثالث در رابع و خامس  
الی ماشاء الله تعالی متحقق می سازد و از عظمت و کبر بانی مطلوب و از بے استعدادی و ناامیدی  
و عجز و حیرت خود نوشته بودند بوضوح انجامید بے ممکن از واجب تعالی چه در یابد و مقید استعداد  
در یافت مطلق از کجا آرد تا هر جامی رود از قید نمی رهد و بدایغ امکان تقسم ما با لذات لا ینفک  
عن الذات قرب و وصل را وجود مناسب تا گزیر راست و در مانحن فیه همه مفقود پس ناامیدی  
همه حال نقد وقت بود و عجز و نادانی حاصل خوش گفت بدیت

همه صبح وصل جوین من شام ناامیدی که سیاه بخت بهجرم شب من سحر ندارد

والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی -

## مکتوب صد و نهم (۱۴۰)

به برادر زاده حضرت ایشان شیخ خلیل الله در بیان قرب فرائض و قرب نوافل -

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی فرزندان  
شیخ خلیل الله باستقامت باشند و همواره در ترقی بوند سطره چند در بیان قرب فرائض و  
قرب نوافل و صل بعضی شبهات که درین جا غلبان می نموده نوشته است بگوش بوشل سماع  
نمایند در حدیث قدسی وارد شده است من عادی لی ولیا فقد اذنته بالحرب و ما تقرب  
الی عبدی بشئ احب الی مما افترحت علیه و ما یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی  
احبه فاذا احبته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و یده الذی یمسک بها و رجله الذی  
یمشی بها و ان سألنی لا اعطیت و لئن استعاذنی لا یعذرنی و راه البخاری  
عن ابی هریره رضی الله تعالی عنه اگر گویند صوفیه علیه که از کار و اشغال اختیار کرده اند و  
بر ریاضات و اربعینات برگزیده و حصول ترقیات و وصول بمقامات و معرفت و فنا و بقایان  
مربوط ساخته و تربیت طالبان و تسلیک مرشدان باین امور می نمایند و بدان وابسته

تصویری فرمایند و همچنین توجهات که مسترشدان می کنند در غیب بر صحبت و تحریر بر عایت آداب  
می نمایند و مدار کار بران نهاده همه از قبیل نوافل است بلکه گوئیم که اختیار طریق تصوفیه و طلب  
پیروم شدن که مناط قرب وصل است نیز داخل دائره نوافل است پس حصول مقامات و وصول  
بدرجات معرفت منوط بنوافل باشد نه بفرائض، هیچ کس دیده که محض ادا فرائض به اتیان  
امور مسطوره بقرب و معرفت رسیده باشد والا باید که هم عوام که با ادا فرائض موفق اند عرفاد  
مقربین باشند حال آنکه حدیث قدسی ناطق است با آنکه محبوب ترین اعمالی که قرب بخشد  
فرائض اند پس قریب که بر فرائض مترتب شود اتم و اکمل باشد و احتیاجی بسلوک طریق تصوفیه و  
اذکار و اشغال اینها نبود. جواب گوئیم شک نیست که قرب فرائض اتم و اکمل است از قرب  
نوافل لیکن فرائض وقتی قرب بخشد و مثر ترقیات بوند که امور مسطوره بجا آورده شود و الا فرائض  
داخل اعمال ابرار بوند از اعمال مقربین پس ادا فرائض این نوافل شرائط باشند مظهر قرب فرائض  
را در رنگ و وضو و نماز و اذکار و اولاد و اختیار بر ظاهر و رعایت آداب او و مانند آن که در راه  
سلوک ناگزیر است باینابید و طهارت باطن بوسیله آن بحصول نه پیوند و یاقوت قرب  
فرائض پیدانه کند و ولایت خاصه مشرف نگردد. اگر گویند طهارت باطن وابسته بقضا است  
و نزد این طائفه قرب نوافل مفتی نیست. گوئیم کمال طهارت که انقطاع تام است از با سوا  
هر چند مربوط بقضا است لیکن مقدمات آنکه قطع علایق است مربوط باین نوافل است و این  
قطع علایق را سلوک گویند و سیرالی الله خوانند و چون سیرالی الله بنقطه آخرت برسد و از رفیت  
ماسوی محرر گردد فاعمال گردد و شروع در سیر فی الله که آن را جاذبه گویند بحصول انجاء و قدم  
اول در ولایت نهاده اگر گویند که حصول کمالات فوق و ترقی در درجات ولایت و دقائق قرب  
نیز وابسته باتبیان اعمال صالحه است از کلمه طیبیه و تلاوت قرآن و غیر آن که از نوافل اعمال است  
پس کمال این اعمال مقصود بر رسیدن سیرالی الله باشد همین کلمه طیبیه است که متوسط آن  
قطع اصول می نمایند و اگر از یک اصل باصل دیگر و از انجاء با فوق آن ترقی می فرمایند و از

ولایت صغری بولایت کبری و از ولایت کبری بولایت علیا عروج می کنند گوئیم که این اذکار و اعمال معونات و مقدمات اند مردرجات ولایت را پس این اذکار چنانچه معونات نفس ولایت اند نیز مقدمات و معونات درجات ولایت اند نیز سوال ولایت هویت صرف است و مقدمات آن کسی است که چنانچه گفته اند پس فنا و بقا که ولایت عبارت از است هویت باشد پس فرائض و نوافل هر دو داخل مقدمات بودند که امور کسی اند برین تقدیر قرب فرائض را مفنی گفتن بجا اعتبار بود و اگر باین اعتبار گویند که مثلاً این هویت است پس بین القربین فرق چه بود چه قرب نوافل مثلاً این هویت است که از مقدمات است - جواب نوافل که از مقدمات بعیده است و فرائض از مقدمات قریبه آن در رنگ رفع موانع است که قطع علائق است و این محصل ولایت که هویت است یعنی متعقب آن این بمثابة استطاعت است که قبل فعل است این در رنگ استطاعت است که مقارن فعل است -

## مکتوب صد و چهل و یکم <sup>(۱۳۱)</sup>

بشیر محمد باقر لاهیروی در جواب کتابت او -

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و ارسال التحیات می رساند مکتوب مغرب رسیده سبب مسرت گردید اندر راج یافته بود درینو لا از وجدان خود چنان می یابد که شرعی در سیر اسم الباطن علیم و قدیر باشد مثلاً واقع شده و قلب را وسعتی بهم رسیده - مخدوم در وقت نوشتن جواب توجهی درین باب نموده آمد مناسبتی شما را بآن اسم یافت در صدر دعوی شما گشت دید که عروج کرده اتصاله بآن اسم پیدا کردید و وصولی بآن ولایت که ولایت علیا است حاصل شد و الله تعالی نصیب کامل ازین ولایت که ولایت ملا را اعلی است عطا کند این مقام اگر چه اعلی است از ولایت حتی که بر ولایت انبیا علیهم الصلوة تفوق دارد و افضلیت شان از راه نبوت و وسعت قلب درین مقام زیاده از وسعتی است که در مقام سابق بود چه آن وسعت باندازه وسعت اسما و

صفات و شیون و اعتبارات ست بے اعتبار ذات ست و درین وسعت ذات تعالیٰ بایں کمالات  
ملفوظ است نشان مابین الوستخین اسما و صفات را در جنب ذات تعالیٰ چه نسبت و کدام  
اعتداد آنچه گاہ گاہ اعضاے خود را ظل اعضاے فقیر یافتند مگر از مناسبت تامہ آنست  
والسلام اولاً و آخراً۔

## مکتوب صد چهل دوم <sup>(۱۴۲)</sup>

شیخ ولی جہتی در جواب کتابت او۔

بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد والصلوة می رساند مکتوب مرغوب رسیدہ مسرت  
بخش گردید از سر بیان ذکر در نماز بہ بدن نوشته بودند بسیار خوب ست آنرا سلطان ذکر می گویند تمت  
برای گمارید کہ از ذکر کمزور رسید و از وسائل بمقصد پے برید نوشته بودند کہ شبہای جمعہ نمی خوابم  
یک شبے ازین شبہا دوسہ گھڑی از شب ماندہ بود کہ خواب برومی بیند کہ مردے سفید ریش پیدا  
شد گفت من عرف نفسه فقد عرف ربه این بگفت و پنهان شد و من بیدار شدم و در  
ہیبت ماندم و در شب جمعہ دیگر دیدند کہ مردے می گوید و فی النفس کلہ أفلا تُبْصِرُونَ لا یعرف  
الله غیر الله در واقعہ دیگر کہ چیز بسیار دیدہ اند در آن مہمان بزرگی می فرماید کہ بریں کلام  
قدسی عمل بکنیدن فی جسد ابن آدم لمضغ و فی المضغ فواد و فی الفواد سر و فی السرا  
خفی و فی الخفی اخفی و فی الاخفی انا سعادۃ آثار این وقائع از نزد کور نشان می دہند و  
بکمال انسانی می خوانند و راہ معرفت می نمایند و در واقعہ اولی گویا اشارت ست رفتن  
از اثر تمیز و پے بردن از تقلبات نفس بمقلب آن و تفکر از باطل سوی حق و واقعہ ثانی  
اشارت بشہود انفسی دارد و شہود نفس مطلوب بود یا شہود آیات مطلوب و نیز اشارت ست  
بفناے عارف بالکلیتہ معرفت ہمان ست کہ از خود بخود بود و عارف را جز استہلاک ازال نصیب  
نہا شد خوش گفت۔ مصراع از حضرت ذات بہرہ استہلاک ست

و آنچه گفته برین کلام قدسی عمل بکنید یعنی بکمالات هر کدام از لطائف عالم امر متحقق باید شد که نهایت آن عالم امکان هشی میشود بعد از آن شروع در کمالات عالم و جوب ست فی الاخری انا ایماء است بآن یعنی از درشت اخفی کمالات جوب ست در دو واقعۀ اشارت بسپهر نفسی بطریق اجمال بوده و درین واقعۀ آخر اشارت بتفصیل آن اجمال است یعنی عارف کامل کسی است که بکمالات هر کدام از این لطایف برسد و هر کدام را طے کرده طیران عالم و جوب نماید اگر گویند لطائف امر پنج است که یکے از آنها لطیفه روح است و درین حدیث قدسی ذکر روح نیامده گوئیم که می تواند که فواید کمالات از روح باشد و نیز مضمغه که محل حقیقه جامعۀ قلبیه است از ذکر قلب کفایت رفته باشد و العلم عند الله تعالی.

کتابتے بسیادت مآب سید مبارک نوشته فرستاده است خواهد رسید انشاء الله تعالی واقعۀ دیگر که دیده اید تعمیر آن ظاهر است و مخبر سلطان ذکر است که از آن در خود نشان می دهند محبت اطوار واقعۀ سابقه با وجود آنکه وداعی بکمال اند و معرفت می خوانند بیشتر اند و نیز استعداد این کمالات مشعر امیدوار باشند و سعی نمایند که معامله از قوت بفعّل آید و از گوش باغوش کشد والسلام علی من اتبع الهدی.

## مکتوب صد چهل و سوم<sup>(۱۴۳)</sup>

به محمد رؤف کابلی در جواب او.

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب مرغوب که از راه محبت فرستاده بودند رسیده مرست بخش گردید از روی معامله که و رای ظلال ست نموده بودند چون رابطه محبت شما با اهل این نسبت غلبه درست است امیدوار باشند فان المؤمن مع من احب - نوشته بودند که امیدوار است که از ظلال بر آید و مطلوب حقیقی برسد و شرف ایمان شهودی مشرف گردد و از آن آگاهی که حضرت خواجه نقشبند قدس سره از خدمت مولانا سعد الدین کاشغری آگاهی یافته بودند آگاهی باید بدانند.

اولاً آنکه بنده را با زوجه کاربندی (آن) وقت درست شود که هیچ آرزوی و بایست نماند و هیچ مرادی  
و مقصودی در ساحت سینه نماند و بمراد حق حل و علاقی قائم نشود یعنی غیر از مراد و تعالی مراد سالک بود  
و صفت ارادت در وی نماند هر چند راه درجات و معاملات قرب بود و غیری از سالک پیرسید یا نزدیک  
یعنی چه میخواستی او در جواب گفت ارید ان کارید آن غریز گفت این خود عین اراده است - ثانیاً  
آنکه طالب را باید که فضل خداوندی جل شانه را سوال کند و کمال استعداد خود بخوابد کمال شخص معین را  
خواستن پیش از وصول کمال خود فصولی است آری بعد از حصول مراتب استعداد خود اگر کمالات  
دیگران را در پیروزه نماید گنجایش دارد که تشنه به ما و در حق الصلوات المنطوقه که صلیت علی ابراهیم  
و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و آنچه در قرآن مجید آمده است و لا تَقْمَرُوا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ  
عَلَى بَعْضٍ مفسران این آیه کریمه را با موال و منعم دنیاوی تفسیر کرده - ثالثاً آنکه مولانا سعد الدین  
کاشغری بدو واسطه در میان مرید حضرت خواجه نقشبند است حضرت خواجه که از مولانا نسبت آگاهی  
افزود چگونه بوده راجعاً آنکه تنهائی متنفین کرده اند آرزوی میکند که از ظلال برآید مطلوب حقیقی  
برسد و باز آرزوی می کند می نویسد که بایمان شهود مشرف گردد چه ایمان شهودی و بسته براتب ظلال  
است مطلوب حقیقی برزخ شهود و مشایده است و وصول بآن دایره علیا بایمان غیب تعلق دارد  
شهود و مشایده همه بظلال متعلق است و السلام اولاً و آخراً -

## مکتوب صد و چهل و چهارم (۱۳۴)

بسیارت پناه سید محمد علی بابیه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله في المبدأ والمعاد والصلوة والسلام على رسوله  
محمد وآله الأجداد أما بعد صحيفة شریف مشرف ساخت چون متضمن سلامتی اجبه بود سبب مرست  
گردید در ضبط اوقات کوشند و تعمیر باطن و تخلیه سر را از غرائم امور شمرند و مضیات مولای حقیقی را  
از اہم مطالب فہمند و نفی وجود بشریت از واجبات این راه دانند و در یک رضامندی حل و علا

تصور فرمایند چندان مدامت کلمه طیبه نمایند که از انانی و نشانی نه بینند و لایزال ذکر الله الا الله مطالع کنند نه آن معنی که بنده حق شود تعالی بلکه بنده نمازند و نسبت ذکر با و منتفی گردد بر برگ گفته است یک ساعت در نفی وجود بشریت کوشیدن به از عبادت متعبه است چندین سال چه نفی وجود مثبت کمال ایمان است و اعمال را در جنب ایمان هیچ مقدار نیست یا مول از دوستان رعاست والسلام علیکم و علی سائرهم اتبع الهدی.

## مکتوب صد و چهل و پنجم (۱۲۵)

بخدمت زارگی جامع کمالات صوری و معنوی نعم انخلف شیخ محمد اشرف در حصول حضور قلب که فوق ذکر است و معجزه قلب با بشارت خاصه از آن سرور دین دنیا علیه الصلوة والسلام.

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات می رساند مکتوب مرغوب رسید خوشوقت ساخت از عدم جریان ذکر قلبی و نقاب یادداشت و عدم زوال آن نوشته بودند و ضووح پیوست حضور و توجه قلبی فوق ذکر است الطف است از آن چه حساب آنکه حضور نذکر بلکه بود و از یاد کرد بسیار داشت آمد دین وقت اگر ذکر مقصود شود چه پاک علی الخصوص که معامله بفنای قلب کشد جریان ذکر هیچ در کار نبود چه ذکر وسیله نذکر است جمع نذکر آید احتیلاج ذکر بر خاست و این فایده نذکر و دین معرفت است و در ترقیات نفس زوال ذکر و توجه و حضور ناگزیر است و از جمع منتسبات هی گشتن لابد بعد از زوال منتسبات و محقق صفات باصل اگر حضور و توجه است خود بخود است عارف را غیر از انعام دین هنگام نصیب نیست ذکر کو و حضور کرار رسول را صلی الله تعالی علیه وآله وسلم دیده اند که دست شمارا گرفته بخود کشیدند و شما فراموشی کنید یا رسول الله خذ بیدی یا شفیع المذنبین خذ بیدی مبارک است و بشارت امید است که این دستگیری وسیله نجات اخروی شود و در نتیجه حصول درجات بود والسلام

# مکتوب صد و چهل و هشتم (۱۲۶)

نیز بخدوم زاده عالی درجه صاحب کمالات اصلیه نعم الخلف شیخ محمد اشرف در حصول کمالات صلوٰه و فضائل آن و بشارت الحاق بعدم صرف.

بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد والصلوة و تسبیح الدعوات میرساند مکتوب مرغوب رسیده مسرت بخش گردید باید که همبرین منوال از احوال ظاهر و باطن می نوشته باشند که باعث توجه غائبانه است. نوشته بودند که در نماز قرض و نماز تهجد گاه گاه حلاوتی و کیفیت پیدا می شود و تمام اعضا را فرو می گیرد در لکن حال خوش می آید که نماز طولانی ادا نماید و در حلقه فخر نیز اکثر این کیفیت فرو می گیرد. سعادت آثار احلاوت و کیفیت که در حین ادا نماز خصوص در نماز قرض بسیار اصل است مرتبه دارد در آنچه بیرون نماز رود نماز را بطول قنوت ادا کند و رکوع و سجود نیز دراز کند و گاه بر روی زمین بے حیله چپ نماز کند و چپین را بحاک بچپانند در حدیث آمده است ما من حاله لیکون علیها العبد احب الی الله تعالی من ان یراه ساجدا یعقر وجهه فی التراب و گاه بصحرای آید و جاکه میج کس نه بیند بر روی خاک نماز بطول و خنوع و بر غیبت بخواند و در حدیث است الساجد یسجد علی قدمی الله فلیسئل و لیعقب و یزکرا کلمه طیبه بوند و نفی مرادات و منتسبات نماید و از ظلال باصول گردانند و آنچه خود را خالی محض می یابند و ذکر قلبی کم مفهوم می شود و خود را چرکین و مردود می بینند مانا که از ظهور حقیقت عدمیه است که بعد از منتسبات سالک عدم سرف می نماید و خالی محض می شود ذکر و حضور در خود احساس نمی کند و بوی از خیریت نمی بیند چرکین و مردود بهر چه خود را اثبات کنید بر محل است که کمال باطل کمال عاید است و شرارت و نقص باقی است. والسلام



## مکتوب صد چہل و ہفتم (۱۴۰)

بحافظ محمد شریف لاہوری

بعد الحمد والصلوة وارسال التحيات ميرسانداحوال واوضلع فقرائے ایں حدود مستوجب  
 حمد است المسئول من الله تعالى عافيتكم واستقفاهتكم ظاهرا وباطنا صيحه گرامی رسیده  
 مسرت بخش گردید فقیر دین ایام از محمد درد مفاصل رنجور بودا بحال بکرم الله سبحانه روبره صحت  
 است و از بیشتر بهتر نموده فوائد ضروریہ آمده است میان محمد باقر خیر و زورده صحت بود بسیار  
 محفوظ ساخت بعضی فوائد ضروریہ این راه اخذ کرده و در مدت قلیل ترقی خوب نموده حتی سبحانه  
 باعلی مرتبه کمال رساند و السلام اولاً و آخراً - مخدو یا مکر یا التماس سعادت آثار میان محمد باقر  
 توحیدی بجانب شما نموده آمدن نواحی البشعشان الوار شماروش و نور یافت و دید که خطایق آنجا  
 توحیدی شما دارند دین ضمن خلعتی هم بشما احاطه کرده مانا که خلعت مداریت آن مقام باشد و العیب  
 عند الله سبحانه ربنا اتنا من لدنک رحمة وهی لنا من امرنا شدا -

## مکتوب صد چہل و ہشتم (۱۳۸)

بمولانا محمد حنیف در شرح احوال او و یاران او مع بشارت عالی -

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي يعلم ما يلج في الارض وما يخرج منها وما ينزل  
 من السماء وما يعرج فيها وهو الرحيم الغفور والصلوة والسلام على رسول محمد الذي كتابه  
 افضل من التوراة والانجيل والزبور وعلى الوصيحة الي يوم البعث والنشور اما بعد  
 صيحه گرامی که نامزد این مسکین نموده بود و در رسیده مسرت بخش گردید حمد الله سبحانه که بعافیت اند  
 و از یاد اجبه فارغ نه آرزوی نسبت خاصه نموده اند و غبطه یاران جنس و ظاهر ساخته - مخدو یا از  
 شما کم چیزه دریغ داشته ایم و از امور مقدوره تقصیری نرفته است مع ذلک - خاطر نگراں

شماست خواهان ترقی شما هنگام صدر و تن تن رفیمه توجی بجانب شما افتاد و جلعت غالی عالی  
ظاهر شدید و انوار شما آفاق را فرو گرفته و انصالی و الحاقی به حقیقت فقیر پیدا کرده اید و عروجات  
نموده امیدوار بعضی از مرابا گریه اید غبطه که از یاران نموده اید غبطه خود محمود است لیکن کم یابی  
ندارید و در یاران منازید آری خصوصیتی که بعضی را از راه استعداد ایشان حاصل است امر دیگر  
و خارج از بحث هر کدام از ره گذر خصوصیت استعداد بامر مخصوص است مصحح  
هر خوش پسر را حرکات دگر است

چیز بای که نقد وقت شماست و ست اکثری از امان آن کوتاه ست و امورے که باران بآل  
دران تنافس دارند و بجد و جهد خواهان حصول آند شما مدت ست که بآن متحقق اید بلکه از ان  
گذشته با سران را که از ان پیوسته اید و خصوصیت که از راه اصحاب دارید ممتاز است فیوض و برکتی  
که در صحبت شماست دیگرے را شرکت دران معلوم نیست یاران و مترشدان مراباے که لالت شما اند  
و معانی شماست که در صور مختلفه جلوه گر است و حسن شماست که بایں کسوت ظهور نموده احوال  
و کس از یاران خود که دریں رفیمه مندرج ساخته بودند مطالع آن بسیار ذوقین و متفرح ساخت  
ولذا معنوی بخشید اللهم زد - احوال میر عبد الله نسبت بسیار دیگر عالی و برتر است لیکن اینقدر  
باید دانست که این نوع امور که طلب را رومی دگرگاه بود که بمقتضای استعداد ایشان باشد  
و بسا است که از راه انعکاس می آید استعداد ایشان تا باین جا نمی رسد هر چه هست دولت  
عظیم است والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی -

مکتوب صد و چهل و نهم (۱۲۹)

بیاد پناه سید ابوالخیر شاه آبادی -

بسم الله الرحمن الرحيم حامدا ومصليا مکتوب شریف رسیده مسرت بخش گردید  
نوشته بودند محبت که قبل ازین رو میار دیک گونه هستی می ماند الحال که رو میار دهنه عین می ماند

نه اثر- مصرع چون من همه معشوق شدم عاشق کیست  
 شکر خداوندی جل شانہ بجا آرند زوال عین دائر را سعادت عظمی فهمند و وسیله اسلام حقیقی  
 و اطمینان نفس دانند کمال انسانی درین محویت و نیستی است هر قدر از هستی سالک باقی است  
 و اثبات کمال و خیریت در خود می نماید به نقد بنقص و ثمرات موسوم است کمال او در نیستی  
 و انتقائ کمال است از وی خیریت در سلب خیریت لیکن کمال زوال و فساد سلب انانیت  
 است از وی لا سادین هنگام انا الحق نتواند گفت که مشعر به بقای انانیت است پس  
 من همه معشوق شدم چه گنجایش دارد بیچاره که از همه منتسبات ہی گشته است و در هیچ مرتبه  
 از مراتب ثبوت ندارد و بعد هم صرف و نفی خالص ملحق شده چگونه اثبات معشوقیت خود کند  
 و خود را عین مولی تصور نماید و بتوئی بنفی و عدمیت آرامیده است که از اثبات بندگی خود  
 بهر اسان است که شائبه ثبوت دارد و بر اثبات مولویت خود چگونه برأت نماید و با وجود قبح و  
 شرارت ذاتی خود را معشوق که بحسن و جمال ذاتی موصوف است بچه روش تصور نماید نوشته  
 بودند که بزرگ گفته است مصرع قلندر آنکه فوق الوصل جوید

آیا مراد بقوق الوصل چه باشد- مخدوما وصل از انینیت و بقای وصل خبر می دید پس از  
 وصل باید گذشت و بنفی صرف و خیریت باید آید چنانچه خود را عزیزی نقل کرده اند و محسن نموده اند  
 مصرع چون وصل در گنجید هجران چه کار دارد- والسلام

## مکتوب صد پنجاهم (۱۵۰)

بسیادت پناه میر محمد ابراهیم-

بسم الله الرحمن الرحيم حامداً ومصلياً اللهم تعالی همواره در ترقیات داراد  
 بالنبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و البرکات نامه گرمی که شتمل بر اظهار شوق و آرزو مندی  
 بود سرت افزا و شوق انگیز گردید بکار خود سرگرم باشند و امید واره ترقی بوند واقع که دیده بودند

نیک است شکر کنید که حق تعالی شما را از دام لعین محفوظ داشت بلکه غالب ساخت امید که  
 بیشتر هم محفوظ دارد هم از شر شیطان آفاقی و هم از شیطان انفسی، فرزندی محمد استی نجات  
 رسید و دوستان را مسرور و خوش وقت گردانید در عقوان شباب عجب همت و زریزه است  
 حق سبحانه از گرم خود در جرگه صلی داخل سازد و از برکت صحبت و محبت او باوالهوسال را از  
 بند هوا و موس رهایی بخشد آن قریب عجیب. و چون محبت با فقر درست دارید هر جا  
 هستید از فیوض و برکات شان امیدوارید المئ مع من احب در تعمیر اوقات کوشند و در  
 تحصیل باقیات صالحات حریص باشند ما مول از دوستان دعا است والسلام علیکم  
 وعلی سائر من اتبع الهدی.

## مکتوب صد پنجاه و یکم (۱۵۱)

تیر بیادت پناه میر محمد ابراهیم.

الحمد لله والسلام علی عباده الذین اصطفی. سیادت پناه ازین مسکین سلام  
 عافیت انجام خوانند کتابی که از راه محبت فرستاده بودند رسیده خوش وقت ساخت،  
 حمد الله سبحانه که سلامت رسیدند و خلیفه عهد را بخیریت دیدند از بی مناسبتی و غفلت اهل  
 زبان بزرگاشته بودند، مخدوما خود را خوب باید داشت و در مراعاتی مولای حقیقی جلّت عظمت  
 باید کوشید خلق هر طور باشند غفلت و گمراهی آنها در شماست نخواهد کرد اگر شما بر ره راست باشید  
 قال الله تعالی یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اغْلِبُوا أَنْفُسَكُمْ لَا تَبْخُلُوا عَنْكُمْ لَكُمْ مَغْفِرَةٌ كَثِيرَةٌ إِذَا هُمْ يَنْتَهِمُونَ  
 اِنَّا نَرَى فِتْنَةً أَنْ تَكُونَ لَكُمْ رِجَالٌ كَثِيرَةٌ مِمَّنْ ظَهَرُوا عَلَى الْإِيمَانِ وَلَكِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ  
 نِيَّةٌ إِلَّا لِيُفْتِنَهُمْ إِنَّهُمْ لَا يَخْلُقُونَ أَلْفًا وَاحِدَةً أُولَئِكَ فِي أَعْيُنِنَا إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ  
 الْقُلُوبُ الْبَرَّةُ إِنَّ اللَّهَ يُفْتِنُ مَنْ يُشَاءُ وَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ  
 نوشته بودند در رنگ شرح صدر که پیش ازین می گفتند بسیار دو فتن شد اللهم زد مع ما  
 که ولایت کبری با انجام رسیده و انوار و کمالات مقام فوق پر تواند اخته و منصنع ساخته

امیدواریم که درین نزدیکی دخولی تمام در آن مقام بحصول انجام و گلهای تازه از گلشنهای  
 آنجا نصیب وقت گردد و علامت اطمینان نفس و حصول این مقام که موطن عباد  
 معصومین است و کرمیه لا یحصون الله ما آثمهم و یفعلون ما یؤثمون در شان  
 آنهاست قلت از کباب معاصی است و توفیق طاعات و عبادات و التجانی عن دار الغرور  
 و التائب لدار القرار برادر دینی محمد باقر خیل اظهار رضامندی از شما نموده بودند بسیار  
 خوش حال شدیم خدمت فقرای باب الله و کجوی و رضامندی اهل الله سعادت عظمی  
 است تا کدام دو لتمد دهند شود و السلام اولاً و آخراً.

## مکتوب صد پنجاه دوم<sup>(۱۵۲)</sup>

نیز بیادات پناه میر محمد ابراهیم -

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات می رساند مکتوب مرغوب رسیده بهجت افزا گردید  
 سلامت با استقامت باشند از خوف خاتمه نوشته بودند و محروبان این خوف نعمتی ست عظمی  
 تا کدام سعادت من باشد که او را باین خوف بنوازند و باین در دین سازند. دوستان او باین  
 در گرفتارند و این الهام و آرام و آسایش ازینهار بوده است. نوشته بودند که اکثر اوقات در نماز  
 عجب التذاذ دست می دهد کیفیت خاص مفهوم می شود. چرا چنین نباشد که نماز معراج مؤمن  
 و از دنیا به آخرت رفیق حالتی که در شب معراج روی داده بود نمونه آن در نماز است، کمال  
 قرب اینجا است رفع حجب درین موطن کما و در این التذاذ کیفیت اهل آنها است. نوشته  
 بودند که لذت و کیفیت که در وقت تلاوت قرآن مجید رومی دهر زیاده ازان است که در ذکر سانی  
 روی می دهد و در بعضی اوقات چنان متجمل می شود که خواننده شخصی دیگر است من طفیلی ام -  
 محروبان هنگام تلاوت قلب بصفت حقیقی او است ذاتی و معلوم است که صفت را با موصوف  
 خود چه قسم قرب و اتحاد است پس باین کیفیت لذت از سایر کیفیات ممتاز است خوش گفت

بیت اندر سخن دوست نهان خواهم گشت تا بر لب او بوسه زخم چو نشو بخواند  
 گاه در وقت تلاوت تالی زبان خود را در رنگ شجره موسوی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام می یابد  
 تالی گویا دیگر است زبان این آلت پیش بیت کما ورد المحقق ینطق علی لسان عمر ایضا  
 ورد انقوا غصیب عمر فان الله یغضب بعضه نرفته بودند که کیفیت دیگر سوائے کیفیت ولایت  
 کبری در خود می یابد و در هر دو کیفیت فرق صریح ظاهر میشود. سعادت آنرا فقه پیش ازین سوا  
 معامله ولایت کبری در باره شما نوشته بودم و الحال نیز از ولایت فوق حظی مفهوم می شود این بیت  
 ازان ست چون این ولایت ولایت بالا اعلی است معصومند سعی نمایند که بصفت پاکان موصوف  
 باشند و از عصمت بهره یابند استفسار از تعین مبدأ تعین خود و نیز تعین ولایت خود که زیر قدم  
 کدام نبی هستند نموده بودیم نیز نوشته بودند که خود را در فیوض اتوار بلطفه اخفی خیلے مناسبست نام  
 می یابد و ولایت خود را ولایت اخفی می یابد و درین یافت اصلاً و مطلقاً ریب نیست. مخدو و این  
 فقیر نیز شمارا مناسبست خاص باخفی میفهمد و ولایت شمارا ولایت اخفی تصور می نماید پس برین تقدیر  
 شما زیر قدم پیغمبر خود یا شید علیه علی آله الصلوة والسلام و مبدأ تعین شما صفت اجمال علم بود و العلم  
 عند الله سبحانه از ترک نوکری میر محمد اسحق نوشته بودند خوب شد الخیر فی ما صنع الله سبحانه  
 حق تعالی براو صلح فقیر استقامت دهد شما اضطراب نکنید التائی من الرحمن فقر و استقامت  
 بران سعادت عظمی است الفقراء انما یارب جلساء الله عداوت القیاس لیکن هر چیز که برایت  
 حکمت و رضای اهل حقوق واقع شود اولی و انسب است والسلام.

مکتوب صد و پنجاه و سوم (۱۵۳)

سیادت پناه میر محمد اسحق.

حامداً و مصلیاً و قیمة محبت آمیز شوق انگیز اجبه صمیمی مسرت افزا ولادت بخش گردید.  
 نوشته بودند محبتی که این جانب نسوب است فوق محبتی است که بجناب قدس او تعالی نسوب است

و ازین اکثر خود و خشیت می باشد سعادت آثار آنچه نوشته اید سه توجیه ارد، توجیه اول مناسبت حال ابتداست و توجیه دوم ملایم اهل توسط است و خصوصیت باهل ابتدا ندارد، و توجیه سوم حال اهل انتهاست، توجیه اول آنکه محبتی که به پیرو مشرب است وسیله محبت حق است اهل و علایبان معنی تا این محبت درست کند بان محبت که مقصود اصلی است زیرا که هنوز قابل آن محبت نیست پس اگر پیش از رسیدن بمطلب سبیل را قوی تر یابد گنجایش دارد و مراد ازین محبت محبتی است که مفنی وجود سالک است لهذا گفته اند که فنا فی الشیخ مقدمه فنا فی الله است و شک نیست که فنا نتیجه محبت است. توجیه دوم آنکه محبتی که بعالم چون متعلق است از عالم چون است محبتی که به بیچون تعلق دارد آن محبت نیز بیچون است که بجای یک در در یک چون نمی آید پس اگر محبت چون را بر محبت بیچون غالب یابد گنجایش دارد هر چند در نفس امر محبت بے چون غالب باشد نمی بینی شوق و ولوله و لغره و صیحه و گریه که در عشق مجازی است کم است که در عشق حقیقی باشد که آن نصیب از بیچون و نشانه از بے کیفی دارد توجیه سوم آنکه در مرتبه ذات بحت تعالی اثبات هیچ چیز گنجایش ندارد و غیر از سلب ازان مرتبه علیا نصیب عارف نیست پس اثبات محبت هم در راه می ماند که در مرتبه صفات است و تفصیل این سخن از رساله مبدا و معاد در معرفتی که در فرق میان سخن خویش و سخن راجعه بصریه برگذاشته اند باید تطبیق از احوال باطن خود چیزی نوشته اند امید داریم که معامله ولایت کبری با انجام رسیده باشد و از انوار و اسرار ولایت فوق مستنیر و مستفیض گردیده توجیهات غائبانه درین باب نموده شده است و معلوم گردید و السلام

مکتوب صد و پنجاه و چهارم (۱۵۳) ع

بزرگوار: ادب پناه میر محمد اسحاق -

الحمد لله رب العالمین و السلام علی رسولہ و آلہ اجمعین اما بعد مکتوب شریف رسیده مسرت بخش گردید از ترک علاقه تو کمری نوشته بودند هزار شکر که سهولت و عافیت میسر شد

نیک و مبارک است حتی سبحانه استقامت کرامت فرماید طلب فاتحه جهنم استقامت نموده بودند  
 فاتحه خوانده شود و توجه نموده آمد از وسعت قلب بزرگاشته بودند چرا وسیع نبود که بشرافت یسعی  
 مشرف گشته است عرش جمن شده و بزرخ جامع آمده و نظرگاه مولی جل شانه گردیده انسان  
 که نسخه جامع است آنچه در کلیت او ثابت است تنها در قلب ثابت است. نوشته بودند انذار  
 و حضور و جمعیت که در صلوة مفروضه است در غیر آن نیست علی الخصوص در سجود که سر برداشتن  
 از آن خوش نمی آید بل نماز معراج مومن است و وطن کمال قرب رسول خدا صلی الله تعالی علیه السلام  
 راحت خود را در نماز حجت است و فرقه عینی فی الصلوة فرموده و التذاری که در نماز فرض رومی دهر  
 از نماز فرض مرتبی تمام دارد از سجده چه نویسد الساجد سجد علی قدری الله فلیسجد و یدرغب  
 و نیز وارد شده است فامن حاله یتکون علیها العبد احب الی الله من ان یراه ساجدا  
 یعجز وجهه فی الزاب و نیز وارد شده اقرب ما یتکون العبد الی الله وهو ساجد و بعضی  
 اوقات باید که نماز برخاک بے واسطه کرده شود و سجده نموده آید و نماز بطول قنوت طول رکوع  
 و طول سجود راغب باشند و در توافل ادعیه ما توره رکوع و سجود قوما اگر خواهند بخوانند فقیرم  
 این دعاها در رساله از کتب حادث جمع کرده است اگر از آنجا یاد بگیرند گنجایش دارد، آنچه نوشته  
 اند که حقیقت کعبه اگر مقید باعتبار معبودیت و محودیت بود باید که وصول باین حقیقت پیش از  
 حصول کمالات نبوت باشد چه کمالات نبوت فوق شیون اعتبارات است و حال آنکه معامله  
 بعکس است. مخدو با جواب این سوال سریت که ظهار آن بالفعل از مصلحت دور است جملاً  
 این قدر می نویسد که تفوق کمالات نبوت از آن اعتبارات است که داخل ولایت کبری است  
 و اصول صفات است نه مطلق اعتبارات حضرت ایشان حقیقت کعبه را یکی اسر اوقات و کبر بانی  
 نوشته اند و یکجا نور صرف و درجاء همانرا حقیقت احمدی قرار داده و اینهمه تعبیرات اعتبارات اند  
 منزله و کمالات نبوت از آنهم منزله اند استفسار از تشخیص مبتدعین و یقین ولایت خود کرده بودید  
 درین باب تا مل خواهد کرد انشا الله تعالی اگر معلوم شد اعلام خواهد نمود بمشیت سبحانه فاتحه نوشت



والد شریف شما خواند و ختم قرآن نیز گذراند و اثر قبولیت ظاهر شد و انفرجی در وی هویدا  
 و در اعطای نسبت نیز توجه گماشت و اثر آن نیز بطور بیوسیت و القیب عند الله سبحانه  
 از آمدن خود پرسیده بودند چنانکه است خانه شماست لیکن بصلاح و مصلحت دوستان و  
 رضای اهل حقوق بیابند نوعی که سبب ایفا یافتن نشود و واقعه که دیده اند روشن است و نیک  
 بعد از نوشتن سطور معلوم شد که شمار امانا نسبت به ولایت موسوی ست علی نبینا و علی الصلوٰه و السلام  
 و مبدأ تعین صفت الکلام باز هم درین امر توجه نموده خواهد شد انشاء الله تعالی.

## مکتوب صد پنجاه و پنجم (۱۵۵)

بفضائل مآب محمد امین حافظ آبادی.

انچه که احوال بهمه حال نیکو گذر است خیریت و جمعیت و استقامت و دوستان  
 مسئول و مامل ست کتابته که از راه محبت فرستاده بودند رسیده خوش وقت ساخت مناسبتی بصفت  
 علم و بحقیقت کعبه نوشته بودند بصفت علم چنانما نسبت نباشد که مرئی شیخ شما همان صفت است و  
 ازین راه فیوض و برکات همواره می رسد و تزییات می نمایند اگر از مناسبت ذاتیه نوشته اند نیک و  
 مبارک ست فقیر نیز درین باب تامل خواهد کرد انشاء الله تعالی و امیدواریم که بحقیقت کعبه ربانی  
 بهره مند شوید و با اولاد متحقق و مستنیر گردید.

نوشته بودند که مولانا احمد برکی بخد مت حضرت ایشان نوشته بودند بعضی اکابر فرموده  
 بودند که آدمی هر چه کند بفرمان صاحب زیان بکند تا نیجه بدید اگر چه کارهای مشروع باشد اگر  
 این سخن صحیح است امیدوار فرمان ست در کل مشروعات حضرت ایشان بوی نوشتند که  
 شمار اذن حاصل کرده ماذون ساخت اما بدانند که مراد از نتیجه نتیجه معتد بهاست مطلقا و نه ازین  
 حقیر طلب اذن نموده بودید، مخدوما اگر اذن فقیر را هیچ مدخلی هست شمار اذن دادیم.

والسلام

## مکتوب صد پنجاه و هشتم <sup>(۱۵۶)</sup>

به جان محمد بیگ کولابی  
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی کتبت که  
از راه محبت فرستاده بودند رسیده خوش وقت ساخت نوشته بودند هر چه در دینش می آمده هم غیر او بوده  
است از مطلب حقیقی چنین بدست نیامده همیشه عمر به آرامی میگذرد و قلق و اضطراب همیشه در مغیر  
است بے این چنین است ممکن از واجب حادث از قدیم و چون از یحیی چهره یاد بقید از مطلق چه فرایند  
ممکن بقید تا هر چهار روز تفریقات نماید از هر قید امکان نمی بر آید و بوجوب اطلاق متحقق نمی شود بیت  
سیه روی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد و الله اعلم  
پس نقد بدقت دانست که آمد و بحر و یاس نقد وقت خوش گفت بیت  
سر پیوند ما ندار دیار چون توان شد ز عمر بر خوار  
شیخ عطار می فرماید بیت

نمی بینی که شای چون پیمبر نیافت او فقر کل تو رخ کم بر  
مراد از فقر کل انحصار است از قید بشریت امکان نتحقق است که محال است پس نیافت و فقدان همه  
وقت حاصل روزگار و عجز و حریت شامل فیکف الوصل و الاتصال و این الوجود و الحال  
مطلوب از سیر و سلوک از انفعار حجب است امکانی بود یا وجودی که اسما و صفات و شیون اعتبارات  
است نه آنکه مطلوب را در قید آرد و عنقا را بشکار نماید بهیات بهیات تا که باین سراب آب نما  
تسلایم و بدیویری اشتباه فریفته شویم بیت  
بوقت صبح شود همچو روز معلوم که با که باخته عشق در شب دیگر و سلام

## مکتوب صد پنجاه و نهم <sup>(۱۵۷)</sup>

به محمد شاه گرز بردار  
بعد از الحمد و الصلوة و ارسال التحیات میرساند مکتوب  
مردوب که نامزد این مسکین نموده بودند رسیده سرت نخش گردید و باقیات و جمعیت باشند و بر جاده تنوعیت  
سنت مستقیم پدید و از ظل بهل آیند و از صفت بذات گردانند از عدم تعلق خاطر هیچ چیز و بیگانه یافتن

خود را از همه باسوی و گسته شدن از محبت اغیار بنجام بزرگاشته بودند و بوضوح پیوست چه نعمتی است که دل از اغیار گسته نشود و قهرمان احدیت زنگار کثرت را از آئینه باطن تمام بزوداید و در محبت خود بیکجهت و بیکروساز این دیدار این نفعظ را بے حصول معرفت صورت پذیر نیست گفته اند تا نیایی بزی معرفت ست که واسطه انقطاع و ربائی اش گشته است و اصل است که سبب فصل از ابعاد شده -

نوشته بودند با بنهمه فسر دگی و فراموشی و بیگانگی چیز بے که حاصل داشته باشند آن را هم در خود نمی یابند بستان از اغیار خالی و اورنگ شاهی آراسته شاه باید آنرا هم نمی یابم غرض آنکه اگر این طرفیم خود این همه نسیان چه و اگر آن طرفیم معشوق کجا. محروم معشوق از دید و دانش ما بیرون ست و از گفت و شنود باز تریم چه در درک و فهم ما آید و در فهم و خیال آنچه اندوست حضرت خواجہ بقینبند فرموده است هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد اینهمه غیر است بحقیقت کلماتی آن باید کرد خوش گفت بیت گرز معشوق خیالے در سر است نیست معشوق آن خیال دیگر است

مقصود از سلوک طریقه اکابر رفع حجب است تا اسلام حقیقی صورت بند و از ذائقین شرک نجات حاصل آید و انانیت اماره و طغیان و سرکشی که در نهاد آن مودع است و بزوال آرد و بفصل حقیقی مشرف گردد و به اطمینان رسد و راضی و مرضی گردید تا آنکه مطلوب را در دام آرد و عتقا شکار کند. مصرع

عناقا شکار کس نشود دام باز چیں

یا این میخوانند که معشوق را در آغوش کشند و سیرغ را صید کنند مشکل کار است محبت از قدیم چه درک نماید و مقید از مطلق چه فرگیرد و مقید تا سر کجا رود قید پا خود خواهد برد و این عیب همواره دامگیر و خواهد شد و مطلق ازین قیود معاف است از عیب برپای طالب او همه وقت بجز ویاس موصوف ست - بیت

سر پیوند ما ندارد دیار چون توان شد ز بخت برخوردار

نصیب که عارف از ان ذروه علیا است استیلا که اضحلال است مصرع از حضرت ابهره استیلاک است کمال در حق و اتقاف کمال است از وے و خیریت در سلب خیریت اگر کمال یا خیریت بخود نسبت کند خاین بود و دعوی همسری و شرکت با مولا پیدا کند بیچاره که کمال و خیریت او در سلب کمال و خیریت بود از کمال و جمال صاحب خود چه درک کند چه دریابد - بیت

بسم الله الرحمن الرحیم

گیرم که بغم خانه ما یا رخسار کو حوصله و طاقت دیدار که دارد

(۱۵۸)  
مکتوب صد و پنجاه و هشتم

بمیرک معین الدین - بعد الحمد والصلوة وارسال التیجات میرساند عبده  
کار آنست که باطن از محبت و گرفتاری ماسوی بلکه از دیدودانش ماعدارسته بود و ظاهر با حکام شرعی  
آراسته باشد حصول این دولت وابسته بخدمت صوفیه کرام است و در صحبت شان این معنی  
بسهولت پیسر است و بدون آن مشکل - کمال تجلی با حکام شرعیه پیسر در ادای طاعات اجتناب  
از منہیات مربوط بقنای نفس است تا نفس از طغیان و سرکشی از انانیت امارگی که در نهاد او مودع  
است منخلع نه گردد و با نفعیاد و اطمینان نرسد حصول حقیقت شریعت صورت نه بندد پیش از  
اطمینان صورت شریعت است و بعد از اطمینان حقیقت و فرق میان صورت و حقیقت فرق  
زمین آسمان است بلکه زیاده ازان صورت شریعت نصیب اهل صورت است و حقیقت آن نصیب  
اهل حقیقت صورت ایمان که نصیب عوام است و آنرا ایمان مجازی گویند از زوال و خلل مامون  
نیست المجاز بنفی شونده باشد و ایمان حقیقی که ایمان خواص و اهل حقیقت است از زوال محفوظ  
است از خلل مامون در کرمه یا یٰ اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اِیْمَانُکُمْ بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ الْاَیَّ کُتِبَ اِلَیْکُمْ مِنْ  
ایمان است هر چند در فاقدم را سخ تر باشد ایمان کامل تر بود ایمان صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بر ایمان  
تمام امت لازم تر آمد که موردی الحدیث چه قلے او اتم بود و تقوی او زیاده تر حق تعالی او را در  
قرآن مجید اتقی فرمود و هر که اتقی است بحکم نص اکرم است علی الله و هر که اکرم است در مراتب  
قرب زیاده تر است و یقین ایمان باندازه قرب است رسول خدا صلی الله تعالی علیه آله سلم در شان او  
فرمود من اراد ان یتظّل فی میت یمشی علی وجهه لا یرى فیلینظر الی ابن ابی قحافة کان میت  
کامل والا فکل الصحابة یشرّف بالصحبة کأنوا امواتاً بالموت الذی هو قبل الموت فخصیصه  
یدل علی کمال فی هذه الصفة وای دلیل علی کمال ایمانه امن و صدق مجرّد السماع و لم یتمتع  
الی دلیل و محجزة و رد فی شانک ما ظنک بائین الله تالها و السلام - تمت